«تئوری» سه جهان

تئوری رویزیونیستی و ضد انقلابی

گروه انقلابیون مارکسیست ـ لنینیست

(پیکار خلق)

چند مدتی است که از باتلاق رویزیونیسم، تئوری "نو" ظهوری تحت نام "تئوری سه دنیا" سر برکشیده است. با اینکه طراحان و مداحان این تئوری رویزیونیستی و ضد انقلابی تلاش در جدید و مارکسیستی ـ لنینیستی نمایاندن آن دارند اما در واقع امر اساس و ریشه های آن هیچ چیز نیست جز همان ترهات کائوتسکیسم و رویزیونیسم خروشچفی در تحت عبارات و الفاظ دیگری. این "تئوری" در تقسیم بندی جهان از نقطه نظر مبارزه طبقاتی پرولتاریا حرکت نکرده و در نتیجه تلاش در زدودن مرزهای روشن و خط فاصل بین طبقات استثمارشونده و استثمارگر، طبقات رشد یابنده و میرنده، خلق و ضد خلق و در یک کلام بفراموشی سپردن و خاموشی گرائیدن مبارزه طبقاتی دارد. طراحان و مداحان این "تئوری" در بررسی از طبقات و نیروهای اجتماعی بر مبنای تجزیه و تحلیل مارکسیستی ـ لنینیستی حرکت نکرده و جایگاه طبقات را بر مبنای ماهیت، مواضع و نقش آنها تعیین ننموده و در نتیجه بجای دامن زدن به رشد مبارزه طبقاتی پرولتاریا و انقلابات به منجلاب تبلیغ آشتی طبقاتی و نفی انقلابات در می غلطند. این "تئوری" چهار تضاد دوران کنونی را دگرگون جلوه داده و مضمون واقعی آنها را تحریف و نفی میکند.

ارزیابی مارکسیست ـ لنینیستها در تقسیم بندی جهان و کشورها بر اساس اصول ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی استوار است یعنی اینکه معیار قضاوت برای تقسیم بندی از کشورها میبایستی بر طبق وضع اجتماعی ـ اقتصادی آنها و با تکیه بر عنصر مبارزه طبقاتی صورت گیرد. از همین نظرگاه نیز بود که لنین کبیر گفت: "امروزه در جهان دو دنیا وجود دارد. دنیای کهنه ی سرمایه داری که در یک بن بست افتاده است و هرگز تسلیم نخواهد شد و دنیای نوین رشد یابنده که هنوز بسیار ضعیف است ولی نیرومند و بزرگ خواهد شد زیرا که شکست ناپذیر است" (نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه). در همین رابطه استالین کبیر در سال ۱۹۱۹ گفت: "جهان بطور قاطع و برگشت ناپذیر به دو اردو تقسیم شده است، به اردوی امپریالیسم و اردوی سوسیالیسم" (دو اردو). و در سال ۱۹۲۴ خاطر نشان ساخت که: "جهان به دو اردوگاه منقسم است: اردوگاه مشتی ملل متمدن که صاحب سرمایه مالی بوده و اکثریت عظیم سکنه زمین را زیر استثمار کشیده اند و اردوگاه ملل مظلوم و استثمارشونده کشورهای غیرمستقل و مستعمره که این اکثریت را تشکیل میدهند" (راجع به اصول لنینیسم). استالین در همین مقاله بر ضرورت مبارزات آزادیبخش ملی و پشتیبانی بیدریغ از آنها اشاره و تأکید نموده و نتیجه گرفت که "مسئله ملی قسمتی از مسئله عمومی انقلاب پرولتاریا، قسمتی از مسئله دیکتاتوری پرولتاریاست و جنبشهای آزادیخواهانه انقلابی خلقهای دربند به "ذخیره پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل" شده اند. بدینترتیب لنین و استالین جهان را به دو دنیا منقسم نمودند: دنیای سوسیالیسم و دنیای سرمایه داری. استالین در سال ۱۹۲۵ گفت: "کی برکی؟ اینست نقطه ی حرکت. زیرا که جهان به دو اردو تقسیم شده است به اردوی سرمایه داری و در رأس آن سرمایه انگلیسی ـ آمریکائی و به اردوی سوسیالیسم و در رأس آن شوروی" (جلد ۷ بزبان آلمانی صفحه ۸۱). چنین تقسیم بندی از جهان بر عنصر مبارزه طبقاتی استوار است. چنین تقسیم بندی از جهان در دوران ما یعنی دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی نشان میدهد که در جهان کنونی و دوران ما، دو اردوی متخاصم با تضادی آشتی ناپذیر در برابر هم صف کشیده و به نبرد مرگ و زندگی مشغولند و سیمای جهان آینده با پیروزی کامل یک اردو یعنی اردوی سوسیالیسم یعنی اردوی انقلاب بر اردوی دیگری یعنی اردوی امپریالیسم یعنی اردوی ضد انقلاب کاملا دگرگون خواهد شد. وجود سیستم سوسیالیستی در جهان امروزی واقعیتی انکارناپذیر است و سوسیالیسم بمثابه سیستم نه از بین رفته و نه از بین خواهد رفت. وجود کشورهای سوسیالیستی برهان قاطعی بر وجود چنین سیستم نوین پیروزمند است. پرولتاریای جهانی و جنبشهای آزادیبخش در تحت رهبری پرولتاریا در جانب سوسیالیسم و در جانب انقلاب پرولتاریائی قرار دارند. امپریالیسم، سگان زنجیری و متحدین و همکاران بین المللی اش که به اردوی امپریالیسم، اردوی ضد انقلاب تعلق دارند همیشه به تلاشی عبث در نابود ساختن اردوی سوسیالیسم، اردوی انقلاب پرداخته و همچنان بدان ادامه خواهند داد. لنین و استالین زمانی از دنیای سوسیالیسم سخن میراندند که در جهان تنها یک کشور سوسیالیستی یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وجود داشت. پس از جنگ جهانی دوم یک سری از کشورهای جهان بمرحله سوسیالیسم گام نهادند. این باعث تقویت دنیای سوسیالیسم گردید. خیانت رویزیونیستهای خروشچفی و احیاء سرمایه داری در برخی

از کشورهای سابقا سوسیالیستی ضربه ای سنگین بر امر انقلاب و سوسیالیسم بود، اما این بدان معنی نیست و نخواهد بود که سیستم سوسیالیستی از بین رفت و دنیای سوسیالیسم از صحنه ی گیتی محو گردید و لذا این مفهوم و معنی نیز نخواهد بود که تقسیم جهان به دو دنیای سوسیالیسم و سرمایه داری کهنه شده و اعتبار نخواهد داشت. برعکس در زمان کنونی علیرغم خیانت رویزیونیستهای خروشچفی، سوسیالیسم در جهان همچنان زنده است، به پیش میرود و در مبارزه ای آشتی ناپذیر با سرمایه داری، سنگرهای سرمایه داری جهانی و ارتجاع را یکی پس از دیگری بزیر آتش توپخانه خود گرفته و تسخیر میکند.

موعظه کنندگان تئوری "سه دنیا" با تکیه بر نفی مبارزه طبقاتی و تجزیه و تحلیل مشخص از وضع اجتماعی ـ اقتصادی کشورهای جهان به تقسیم بندی آنها می پردازند و در نتیجه تضاد موجود و آشتی ناپذیر بین سوسیالیسم و سرمایه داری را نفی میکنند. در تصویری که مدافعین این "تئوری" از جهان بدست میدهند، جایگاه مخصوصی برای کشورهای سوسیالیستی موجود نیست. در این تصویر ضد مارکسیستی ـ لنینیستی، کشورهای سوسیالیستی در ردیف حکومتهائی کاملا ارتجاعی و وابسته مانند ایران، برزیل، شیلی، اندونزی، زئیر و امثالهم جای داده شده و جزئی از "جهان سوم" نمایانده میشوند. چنین قیاسی یا هم سنگر و هم جایگاه نشاندادن کشورهای سوسیالیستی با حکومتهای طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم از اساس با اصول کمونیسم در تضاد است. چنین تصوری را بوجود آوردن که کشورهای سوسیالیستی با حکومتهای کمپرادوری و یا حتی با رژیمهای بورژوازی ملی میتوانند همسان و هم جایگاه باشند هیچ چیز نخواهد بود جز نفی سوسیالیسم بمثابه سیستم، جز نفی تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری، جز نفی مبارزه طبقاتی و جز نفی دیکتاتوری پرولتاریا. واقعیات انکارناپذیر نشان میدهند که در کشورهای سرمایه داری و کشورهای وابسته سیاست طبقاتی دیگری که کاملا متضاد با سیاست پرولتاریاست به پیش برده میشود. از جانب حکومتهای این کشورها نه تنها کوششی در جهت از بین بردن استثمار و ستم بر زحمتکشان نمیشود بلکه بطرق گوناگون تلاش در جهت تشدید استثمار و ستم طبقاتی میگردد. حکومتهای این کشورها نماینده طبقات استثمارگر هستند و کوشش در حفظ مناسبات استثماری حاکم را دارند. در حالیکه در کشورهای سوسیالیستی وضع کاملا بصورت دیگری است. در کشور سوسیالیستی و در دیکتاتوری پرولتاریا مستقر است، سوسیالیسم نه بصورت آرزو بلکه بصورت واقعیت برقرار گردیده است و کارگران و دهقانان از زنجیر و قید ستم و استثمار طبقاتی رهائی یافته اند. از نظر دور داشتن چنین تفاوت عظیمی را که بین کشورهای سوسیالیستی با کشورهای دارای سیستم دیگری موجود است هیچ چیز بدنبال نخواهد داشت جز همانا نفی مبارزه طبقاتی، نفی سوسیالیسم بمثابه سیستم و نفی دیکتاتوری پرولتاریا. کشور سوسیالیستی دژ نیرومندی است که دفاع از آن وظیفه تنها پرولتاریای آن کشور نبوده، بلکه وظیفه تخطی ناپذیر پرولتاریا و خلقهای ستمدیده سراسر گیتی است. کشور سوسیالیستی مشعل فروزانی است که به سراسر گیتی نور پراکنده، و پرولتاریای جهانی و جنبشهای آزادیبخش را یاری بیدریغ میکند. کشور سوسیالیستی دشمن آشتی ناپذیر و پیگیر امپریالیسم و سیستم سرمایه داری است در حالیکه حکومتهای وابسته، عمال و همکاران امپریالیسم، دشمن غدار رنجبران، مدافع سیستم استثماری و دشمن سوسیالیسم میباشند. همچنین تضاد بین بورژوازی ملی بقدرت رسیده در کشورهائیکه تحت ستم امپریالیسم بوده اند با امپریالیسم در عین اینکه میتواند در پاره ای از موارد به آنتاگونیسم تبدیل گردد، تضادی ماهیتا و فی النفسه آشتی ناپذیر نمیباشد. این حکومتها نیز نه تنها مدافع رنجبران نیستند بلکه مدافع سیستم سرمایه داری، مناسبات استثماری و نابرابر و دشمن سوسیالیسم میباشند. لذا حتی اگر در جهان یک و تنها یک کشور سوسیالیستی وجود میداشت هیچکس را اجازه نبود که به نفی سوسیالیسم بمثابه سیستم بپردازد و حتی آن یگانه کشور سوسیالیستی را در ردیف و هم جایگاه با حکومتهای بورژوائی، حکومتهای فاشیستی و حکومتهای وابسته قرار دهد. زمانیکه تئوری "سه دنیا" بجای اشاره و یا افشاری بر موجودیت دو دنیای متضاد و آشتی ناپذیر سوسیالیسم و سرمایه داری به نفی آن میپردازد و کشورهای سوسیالیستی را هم جایگاه با حکومتهای فاشیستی بورژوائی و وابسته قرار میدهد، تلاش در تخفیف تضاد طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی نموده، آشتی طبقاتی را موعظه نموده و تفاوت عظیم بین دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری بورژوازی را از بین برده و آنها را همسان و هم وظیفه قرار میدهند. چنین تئوریای کاملا و سرتا پا ضد لنینی است.

موعظه کنندگان "تئوری سه دنیا" تضاد آشتی ناپذیر بین خلقهای ستمدیده جهان با امپریالیسم و سگان زنجیری اش را نفی میکنند. اینان تحت عنوان ایجاد جبهه ضد دو ابرقدرت به حاکمیت رژیمهای ارتجاعی و وابسته در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین حقانیت داده، خواستار تقویت آنها گردیده، فرمان همکاری و وحدت خلق با آنها را صادر کرده و مدعی میشوند "آنها نیروی محرکه انقلابی هستند که چرخ تاریخ را به پیش میرانند" (دن سیاتوپین). اینان در وجود کشورهای امپریالیستی باصطلاح جهان دوم متحدین خلقهای ستمدیده جهان را دیده و مدعی میشوند که این کشورها "ضروریست وحدت بین خود و وحدت با جهان سوم و با تمام نیروهای ممکنه را تقویت کنند" (خبرنامه پکن شماره ۴۵ سال ۱۹۷۷). موعظه کنندگان این تئوری نخست مدعی میشوند که گویا دولتهای کشورهای "جهان سوم" بخاطر استقلال و آزادی مبارزه ملی میکنند و نیروئی انقلابی هستند و سپس مدعی میشوند که چون مبارزه ملی در تحلیل نهائی خود یک مبارزه طبقاتی است (که امری کاملا درست است ولی مورد سوء استفاده این موعظه کنندگان قرار میگیرد) لذا طرح آنها نه تنها مبارزه طبقاتی را از دستور کار خارج نمیکند!! بلکه مبارزه طبقاتی را در شکل مشخص آن یعنی شکل ملی متجسم مینمایند!! اینان بدینترتیب با محدود نمودن مرز روشن بین خلق و ضد خلق و مرز روشن بین پرولتاریا و بورژوازی و همچنین وابستگان به امپریالیسم را بمثابه قهرمانان ملی نمایاندن اولا نقش مبارزه طبقاتی، نقش پرولتاریا و نقش خلقها را در پیشبرد چرخ تاریخ نفی کرده و این نقش را به بورژوازی کمپرادور و رژیمهای ارتجاعی و وابسته کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تفویض میکنند، ثانیا چهره ارتجاعیون حاکم در این کشورها را نقاشی نموده، آشتی طبقاتی را در این کشورها موعظه کرده و انقلاب را از دستور کار خارج میکنند و ثالثا به غارتگریهای امپریالیستهای باصطلاح جهان دوم بدیده تحسین نگریسته و وحدت با آنها را به خلقهای ستمدیده سراسر گیتی توصیه میکنند. این چنین مواضعی کاملا و سراپا ضد لنینی هستند.

مارکسیست ـ لنینیستها معتقدند "تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است" (مانیفست حزب کمونیست). طراحان و مدافعین "تئوری سه دنیا" را بر این اصل اساسی کمونیسم باوری نیست. آنها به منجلاب ایده آلیسم و متافیزیک در غلطیده و میگویند که "آنها (کشورهای باصطلاح جهان سوم) نیروی محرکه انقلابی هستند که چرخ تاریخ را به پیش میرانند و در مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم و بویژه ابرقدرتها نیروی عمده را تشکیل میدهند". بین این دو موضع از زمین تا به آسمان تفاوت موجود است. موضع اولی بر عنصر مبارزه طبقاتی تکیه دارد و موضع دومی سازش طبقاتی را توصیه میکند. موضع اولی نقش پرولتاریا را در پیشبرد چرخ تاریخ در جهان کنونی نشان میدهد و موضع دوم به نقاشی چهره ارتجاعیون وابسته به امپریالیسم و بورژوازی در قدرت میپردازد. موضع اولی خلقها را به انقلاب فرا میخواند و از آنها می طلبد که برای انجام وظیفه تاریخی خود در برانداختن امپریالیسم و کلیه مرتجعین همچنان پیکار را ادامه داده و به مرتجعین گوناگون دل نبندند. موضع دومی خلقها را به سازش با ارتجاع بومی دعوت کرده و از آنها می طلبد با طبقات ارتجاعی و وابسته حاکم که گویا در مبارزه "علیه ابرقدرتها نیروی عمده را تشکیل میدهند" همدست و همصدا گردند. موضع اولی بر ضرورت نقش رهبری کننده پرولتاریا در جهان کنونی تکیه می نماید و موضع دوم نقش رهبری کننده ی پرولتاریا را کتمان کرده و آنرا به طبقات ارتجاعی و وابسته حاکم که گویا "چرخ تاریخ را به پیش میرانند" تفویض میکند. موضع اولی به پرولتاریا میگوید وظیفه تاریخی تو برانداختن هرگونه استثمار و ستم طبقاتی و ملی و مبارزه قاطع با امپریالیسم، سگان زنجیری و همدستان آن و سایر مرتجعین و رهنمون شدن جهان به سوسیالیسم و کمونیسم است. موضع دومی به پرولتاریا میگوید به جهان سوسیالیسم، به سیستم سوسیالیستی و به برانداختن حکومتهای ارتجاعی و وابسته کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیندیش زیرا این حکومتها "نیروی محرکه انقلابی هستند" و در مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم و بویژه ابرقدرتها نیروی عمده را تشکیل میدهند" و لذا نباید به تضعیف و نابودی آنها پرداخت. لنین کبیر در توضیح نظر آمده شده در مانیفست حزب کمونیست بما می آموزد: "مطابق با آموزش سوسیالیسم یعنی مارکسیسم .... نیروی محرکه واقعی تاریخ، مبارزه انقلابی طبقات است .... مطابق با آموزش فلسفه بورژوازی نیروی محرکه پیشرفت، همبستگی همه نیروهای جامعه است ..... آموزش اولی ماتریالیستی و دومی ایده آلیستی است" (باز هم درباره کابینه دوما). این آموزش سوسیالیسم، آموزشی

گیراست . مطابق با آن سیاستی بمبارزه انقلابی پرولتاریا دامن زد و رشد و گسترش آن همت گماشت . سیاست دوزیریرچم پرولتاریا بمبارزه بی امان علیه امپریالیسم ، سگان زنجیری ، همدستان و همراهانش ادامه داد و یکدم از آن غفلت ننمود . سیاست علیه کلیه مرتجعین بمبارزه ادامه داده و به آنان بعنوان کسانیکه تلاش در جلوگیری از پیش رفتن چرخ تاریخ دارند نگریست . سیاست به سرنگونی ارتجاع حاکم و ازمیان برداشتن سرمایه داری پرداخت و بالاخره سوسیالیسم و کمونیسم را برقرار ساخت . سیاست به خلق و انقلاب اندیشید و با تمام نیرو از مخدوش شدن مرز روشن بین خلق و ضدخلق ، بین انقلاب و ضدانقلاب و بین نقش پرولتاریا و ارتجاع جلوگرفت . مطابق با " تئوری سه دنیا " سیاست مواضعی دیگر اتخاذ کرد . سیاست مرزبندی بین خلق و ضدخلق ، بین انقلاب و ضدانقلاب و بین پرولتاریا و ارتجاع را مخدوش نمود و مدعی شد که نیروی محرکه واقعی تاریخ ، مبارزه انقلابی طبقات " نیست بلکه وجود حکومتهای ارتجاعی وابسته " جهان سوم " است . سیاست به نفی نقش پرولتاریا پرداخت و این نقش را به سگان زنجیری امپریالیسم و به دیگر حکومتهای مرتجع " جهان سوم " تفویض کرد . سیاست سگان زنجیری امپریالیسم مانند شاه ، موبوتو ، گایزل ، مارکوس و غیره را قهرمانان ملی و رهبران خلق خطاب کرد و پرولتاریا و سایر طبقات خلقی را بهمکاری با این فاشیستها دعوت نمود . سیاست وحدت با ارتجاع حاکم را سرداد و انقلاب را از دستور کار خارج نمود . آری بین آموزش از سوسیالیسم و " تئوری سه دنیا " صد و هشتاد درجه تفاوت هست . آموزش از مارکس ، انگلس ، لنین استالین و مائوتسه دون و عمل بدین آموزشها و فاداری به امر انقلاب جهانی و کوشش در جهت پیشبرد چرخ تاریخ است . پیروی از " تئوری سه دنیا " اتخاذ موضعی رویزیونیستی و دفاع از سرمایه داری جهانی است .

برخلاف ادعای " تئوری سه دنیا " حکومتهای ارتجاعی با اصطلاح جهان سوم نه تنها نیروی محرکه تاریخ نیستند و نمیتوانند باشند بلکه در اکثریت خود حکومتهائی وابسته به امپریالیسم جهانی اند . در مکتب " تئوری سه دنیا " دارودسته وابسته و ارتجاعی موبوتو و این جاسوس شناخته شده " سیا " و قاتل لومومبا قهرمان ، بعنوان مبارز ضد امپریالیست و مصری ملی و رهبر خلق نمایانده میشود که خلق ژئیر گویا در تحت رهبری این خائن به پیروزیهائی نائل آمده و بفراخوان او جواب مثبت داده است . در مکتب " تئوری سه دنیا " باند محمد رضا شاهی ، این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا بعنوان قهرمان مبارزه ضد امپریالیستی و سمبل استقلال نمایانده میشود که " در پایتخت آذربایجان شرقی در هم مرزی شوروی به آمادگی برای یک جنگ دفاعی ملی و میهن پرستانه علیه تجاوز خارجی فراخوان داده است " (خبرنامه پکن شماره ۶ سال ۱۹۷۷) . در مکتب " تئوری سه دنیا " از اینگونه لاطائلات و دفاع از حکومتهای مرتجع و دست نشانده امپریالیسم و توهین به خلقهای قهرمان در تحت ستم این حکومتها نمونه ها بسیار است . حکومتهای موبوتو شاه و انواعهم در جمع کشورهای با اصطلاح جهان سوم اندك نیستند که مورد پشتیبانی مدافعین " تئوری سه دنیا " قرارگرفته اند . خلقهای این کشورها در زیر ستم و استثمار امپریالیستها قرار دارند و حکومتهای آنها همکاران امپریالیسم و شعبه ای امپریالیسم و دست نشاندگان و سگان زنجیری آنند . این حکومتها نه تنها نیروی محرکه تاریخ نیستند و نه تنها نیروی عمده در مبارزه علیه امپریالیسم و بویژه در رابطه قدرت نمیباشند بلکه حامیان امپریالیسم و وابستگان به آنند . بنابه پاسخی که خلقهای قهرمان آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین به این همکاران و سگان زنجیری امپریالیسم میدهند و طبیعی هم توصیه های " تئوری سه دنیا " این چنین تیز میکند ، بپاخاستن و انقلاب نمودن و وازگون کردن آنهاست . خلقهای این کشورها ، حکومتهای مرتجع و وابسته با اصطلاح جهان سوم را نه تنها قهرمانان ضد امپریالیست نمیدانند و به " فراخوان " آنها جواب مثبت نداده و نخواهند داد بلکه بمبارزه مرگ و زندگی با آنها ادامه داده و تصمیم دارند بشتیبانی از آنها را توهین بخود تلقی میکنند . خلقهای قهرمان آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین در تضادی آشتی ناپذیر با امپریالیسم قرار دارند . امپریالیسم آماج حمله مبارزات انقلابی این خلقهاست ، امپریالیسم از طریق عمال خود یعنی طبقات ارتجاعی حاکم است که استیلای خود را بر این کشورها برقرار ساخته است و این طبقات در همکاری و همدستی با امپریالیسم به زندگی ننگین خود ادامه میدهند . لذا نمیتوان امپریالیسم را بدون مبارزه علیه دستیاران و دست نشاندگانش آماج حمله قرار داد و بیرون راند . تاریخ ، هیچ مبارزه آزادیبخشی را بعنوان نمونه نشان نمیدهد که مبارزه علیه

دشمن خارجی را بدون پیوند و همزمانی با مبارزه علیه دشمن داخلی به پیش برده باشد. در یک کلام علیه امپریالیسم نمیتوان بدون مبارزه علیه متحدین و عوامل بومی آن مبارزه نمود و هرکس که چنین ادعائی را کند تنها حماقت خود را از درک فانونمندی مبارزه ضد امپریالیستی نشان داده است. مدافعین "تئوری سه دنیا" نیز که میدانند چنین ادعائی احمقانه است از راههای دیگر وارد میشوند. آنها به تطهیر حکومتهای مرتجع و دست نشانده باصطلاح جهان سوم میپردازند، آنانرا قهرمانان استقلال و مبارزه ضد امپریالیستی خطاب میکنند، "فراخوان" های آنانرا تبلیغ میکنند و همکاری خلقها را با این حکومتها توصیه میکنند. تمام این تلاشها در دگرگون نشان دادن ماهیت واقعی و اهداف این حکومتها تنها و تنها بدان خاطر است که بزعم خود، خلقهای متحد یه را متقاعد سازند که بایستی دست از انقلاب برداشت و به آشتی طبقاتی تن در داد. آنها میگویند: "باوجود یکه هنوز اختلافات طبقاتی و ملی در جهان سوم وجود دارد اما گرایش عمده، وحدت علیه امپریالیست است" (نقل شده در خبرنامه پکن شماره ۹ سال ۱۹۷۷). از این روشن تر نمیتوان به تخطئه کردن انقلاب و موعظه سازش طبقاتی دست زد و مدعی شد که گرایش عمده در ایران، برزیل، شیلی، زئیر، اردن، اندونزی و .... وحدت خلقهای قهرمان این کشورها با حکومتهای فاشیستی و دست نشانده شاه، گابریل، پینوچت، موبوتو، ملک حسین، سوهارتو و ... میباشد. پاسخ خلقهای متحد یه جهان به این توصیه سازش-طلبانه و ارتجاعی روشن است: نه تنها وحدتی با این شعار زنجیری امپریالیسم بوجود نخواهد آمد بلکه مبارزه با آنها کماکان در دستور کار قرار دارد و خواهد داشت و نه تنها "گرایش عمده" وحدت" با آنها نیست بلکه بنابر آموزش و گفته ی رفیق مائوتسه دون "گرایش عمده در جهان انقلاب است" و سرنگونی قهرآمیز این مرتجعین و شعار زنجیری امپریالیسم نخستین و مبرمترین وظیفه میباشد.

نواحی وسیع آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در اوضاع کنونی مراکز گره های تضادهای جهان و ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیسم میباشند که توفانهای عظیم انقلابی در آنها زبانه کشیده و ضربه مستقیم بر امپریالیسم وارد میسازند. استالین خاطرنشان ساخت: "کشورهای مستعمره در پشت جبهه اصلی امپریالیسم قرار دارند. انقلابی شدن این پشت جبهه نمیتواند امپریالیسم را در هم نشکند و نه تنها از آن روکه امپریالیسم بدون پشت جبهه میماند بلکه از آنجهت که انقلابی شدن خاور باید تکان حلاله را به حدت یافتن بحران انقلابی باختربدهد". این نظریه استالین بارها در عمل باثبات رسید و هم اکنون نیز کاملا معتبر است. بدین علت مبارزات انقلابی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تنها یک مسئله کشوری و منطقه ای نیست بلکه مسئله ای است دارای اهمیت جهانی و مربوط به امر انقلاب جهانی پرولتاریای بین المللی میباشد. برای اینکه احزاب پرولتری این مناطق بتوانند به رسالتی که تاریخ برعهده آنها نهاده است عمل کنند تنها یک راه موجود است و آن اینکه پرچم مبارزه قهرآمیز توده ای را علیه امپریالیسم، سگان زنجیریش و سایر مرتجعین بومی برافراشته نگهداشته و در پیشبرد امر انقلاب از هیچ گونه شی فروگذار نکنند. هرگونه سازش با ارتجاعیون بومی یا خوش بینی نسبت به آنان نه تنها به امر انقلاب خدمت نکرده بلکه بدان کاملا لطمه وارد ساخته و ارتجاع بومی و جهانی را یاری میرساند.

برخلاف ادعای "تئوری سه دنیا" وحدت در بین کشورهای باصطلاح جهان دوم و "جهان سوم" وحدتی به نفع خلقهای "جهان سوم" و پرولتاریای "جهان دوم" نمیتواند باشد. وحدت دول امپریالیستی باصطلاح جهان دوم با حکومتهای ارتجاعی وابسته باصطلاح جهان سوم چیزی نیست جز فربه تر شدن این دول امپریالیستی از طریق غارتگریهای بی حسابشان از ثروتهای ملی و در نتیجه خلقهای متحد یه سراسر گیتی. چنین وحدتی علیه منافع خلقهای متحد یه جهان هم اکنون موجود است و این خلقها چه بسیار رنجها از آن میبرند. خلقهای ایران نه تنها از غارتگریها و دست اندازیهای امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس رنجها میبرند بلکه همچنین ثروتهای ملی و در نتیجه شان توسط امپریالیستهای انگلیسی فرانسوی، آلمانی، ژاپنی و غیره و متحدین سوسیال امپریالیسم روس در کشورهای اروپائی شرقی بغارت برده میشود. و هم چنین است در مورد خلقهای برزیل، اندونزی، شیلی، هندوستان، خلقهای عرب و .... برای خلقهای متحد یه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تفاوتی در اینکه توسط کدام قدرت امپریالیستی مورد ستم و استثمار قرار گیرند موجود نیست. آنها خواهان قطع کامل نفوذ تمامی

امپریالیستها وکلیه مرتجعین وغارتگران ازمیهن خود هستند. لبه ی تیزمبارزه آنها درعین اینکه متوجه امپریالیسم عده وحاکم درکشوراست اما این مبارزه جدا از مبارزه علیه نفوذ وچپاولگری سایرامپریالیستها نمیباشد. دریک کلام خلقهای ستمدیده برای بیرون راندن دوابسته قدرت بخاطرقدرت گرفتن سایرامپریالیستها درکشورشان مبارزه نمیکنند بلکه مبارزه آنها برای بیرون راندن تمامی امپریالیستها وقطع نفوذ تمامی ارتجاعیون جهانی از کشورشان میباشد ودراین راه نیزهیچ وحدتی باامپریالیستهای باصطلاح جهان دوم نمیتوانند داشته باشند. هرگونه توصیه‌ای مبنی براینکه وحدت خیالی دول امپریالیستی باصطلاح جهان دوم باخلقهای تحت ستم گویا میتواند علیه دوابرقدرت متوجه باشد چیزی نیست جز خلع سلاح نمودن خلقهای ستمدیده جهان وپرولتاریای کشورهای امپریالیستی وروزیونیستی درمبارزه علیه امپریالیسم. واقعیت نشان میدهد که امپریالیستهای اروپای غربی، ژاپنی وکانادائی همیشه ازسیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا درسرکوب جنبش خلقها پشتیبانی کرده اند. سیاست تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا علیه خلقهای کره، ویتنام، کامبوج، لائوس، کنگو، فلسطین وخلاصه درتمام نقاط جهان مورد حمایت این امپریالیستها نیزبوده است. مگرهمکاری و همنظری امپریالیستهای آمریکائی، اروپائی و ژاپنی درسرکوب جنبشهای آزادیبخش آفریقا ازجمله گینه بیساتوموزامبیک وکمک فراوان این امپریالیستها به استعمارگران پرتغالی فراموش شده است؟ مگووجود سربازان ودیگرنیروهای استرالیائی درویتنام وکامبوج که بیارو، امپریالیسم آمریکا شناخته بودند ازیاد رفته است؟ مگرهم اکنون امپریالیستهای فرانسوی درسرکوب جنبش آزادیخواهانه خلق صحرابه دفاع ازامپریالیسم آمریکا برنخاسته اند وهواپیماهای فرانسوی مناطق تحت کنترل جبهه آزادیبخش رابمباران نمیکنند؟ مگرهم اکنون امپریالیسم انگلستان درسرکوب جنبش آزادیبخش خلق قهرمان ظفاردست اندرکارنداردوازسیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا که ارتش متجاوزشاه مزدوررا روانه ظفار داشته است پشتیبانی نمیکند؟ مگرهم اکنون امپریالیسم آلمان پشتیبان سیاست تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا در اندونزی که ارتش متجاوزسوهارتومزدوررا مأمورسرکوب جنبش آزادیخواهانه خلق تی مورشرقی کرده است نمیباشد واورایاری نمیرساند؟ مگرمتحدین سوسیال امپریالیسم روس درارویای شرقی باتفاق اویه چکسلواکی حمله نبردند؟ مگرهم اکنون رویزیونیستهای ارویای شرقی سیاست تجاوزگرانه ابرقدرت روس رادرسراسرجهان کاملا تأئید نمیکنند؟ مگرتمامی دول امپریالیستی ورویزیونیستی مدافع سرسخت استعمارنوین غارتگری وسرکوب جنبشهای آزادیبخش نمیباشند؟ بنابراین آیافریبکاری وحداقل نابخردانه نخواهد بود که سخن ازوحدت دول باصطلاح جهان دوم باخلقهای تحت ستم بمیان کشیده شود؟ خلقهای ستمدیده سراسرگیتی سلمابه توصیه های "راهنمائی" های مدافعین "تئوری سه دنیا" گوش فرانخواهند داد وکماکان مبارزه آزادیبخش خودراعلیه تمامی امپریالیستها وتمامی دشمنان خارجی وداخلی پیروزمندانه به پیش خواهند برد. رهبری داهیانه‌ی انقلاب توسط حزب کمونیست شرط اساسی پیروزی درایران کشورهاست. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بما می آموزد: "خلقهای ستمدیده وملل رنج کشیده هرگزنباید برای کسب آزادی چشم امید به 'خردمندی' امپریالیستها وسگهای زنجیری آنها بدوزند. آنها فقط باتحکیم همبستگی ومبارزه پیگیرخود است که میتوانند شاهد پیروزی رادرآغوش کشند" (مائوتسه دون). لذا هرگونه بی توجهی به امرحفظ انقلاب، هرگونه تطهیرحکومتهای ارتجاعی ووابسته وهرگونه دعوت ازخلقهای ستمدیده به سازش طبقاتی باارتجاع بومی وسازش ملی باامپریالیستهای باصطلاح جهان دوم اتخاذ مواضعی ارتجاعی وسراپا ضدلنینی هستند.

موجه کنندگان "تئوری سه دنیا" تحادآشتی ناپذیر بین پرولتاریا وبورژوازی رانفی میکنند. اینان تحت عنوان "دفاع ازاستقلال ملی" درکشورهای امپریالیستی باصطلاح جهان دوم، پرولتاریای این کشورهارابفراموش نمودن انقلاب سوسیالیستی وبه همکاری بابورژوازی امپریالیستی حاکم فرامیخوانند. اینان تحت عنوان اینکه حکومتهای ارتجاعی، فاشیستی ووابسته باصطلاح جهان سوم "نیروی محرکه انقلابی هستند" علاوه برتطهیرسگان زنجیری و عوامل وهمدستان امپریالیسم، تحادآشتی ناپذیر پرولتاریا بابورژوازی کمپرادورراهم نفی کرده وآنانرا طبقات مشترک المنافع نشان میدهند.

تدارک وانجام انقلاب سوسیالیستی در دست ورکنار پرولتاریای کشورهای امپریالیستی وریویزیونیستی قرار دارد . با اینکه بحران کنونی سیستم سرمایه داری سبب رشد و گسترش مبارزات پرولتاریا در این کشورها گردیده لیکن هنوز آن شرایط لازمی که سبب فرارسیدن روز قیام عمومی گردند موجود نیستند . عدم وجود شرایط لازم بمفهوم فراموش کردن یا از دستور کار خارج نمودن انقلاب سوسیالیستی نیست . اگر امروز قیام عمومی در شرف وقوع نیست بدان معنی نخواهد بود که پس تدارک برای قیام از دستور کار خارج گردیده است . برعکس ، مبارزه پرولتاریای کشورهای رویزیونیستی وامپریالیستی امروزه به اشکال گوناگون علیه سرمایه داری حاکم شدت میگردد . مبارزه پرولتاریا علیه بحران کنونی سیستم سرمایه داری ، علیه قوانین فاشیستی جدید ، بمنظور حفظ وبدست آوردن حقوق دمکراتیک ، بمنظور بهبود وضع زندگی وغیره در جریان است . همراه با گسترش این مبارزات ، توده های بیشتری از پرولتاریا به این واقعیت ایمان می آورند که یگانه راه رهائی از بحرانها و تضعیفات واستثمار سرمایه داری ، تشکل در احزاب پرولتری وانجام انقلاب سوسیالیستی واستقرار دیکتاتوری پرولتاریا است . مسلما پیرازود روز تحقق انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی وریویزیونیستی فراخواهد رسید . ازوقوع این انقلابات بهیچوجه نمیتوان جلوگرفت . وظیفه خطیری که امروزه در سراسر پرولتاریای این کشورها قرارگرفته عبارتست از بسیج وتشکل هرچه بیشتر توده های خلق بخاطر مبارزه علیه سرمایه داری حاکم دفاع از حقوق دمکراتیک ، علیه سربلند کردن فاشیسم که به اشکال گوناگون صورت میگیرد ، بخاطر بهبود شرایط زندگی ، علیه سیاست تسلیحاتی وجنگی ، دفاع از جنبش های آزادیبخش ومبارزات خلقهای تحت ستم ، دفاع از کشورهای سوسیالیستی وبالاخره تربیت انقلابی توده ها برای وارد نمودن ضربه اصلی علیه بورژوازی حاکم در زمان مناسب بمنظور سرنگون ساختن آن واستقرار دیکتاتوری پرولتاریا .

خطر تجاوز از جانب سوسیال امپریالیسم روس ، پرولتاریای کشورهای امپریالیستی اروپائی را تهدید میکند وجود نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا وسرمایه های آمریکائی میزد این کشورها واقعیتی است که پرولتاریای این کشورها با آن برخورد دارد . از اینجهت مبارزه علیه دو ابرقدرت آمریکا و روس بعنوان نیروهای امپریالیستی که در سراسر جهان به چپاولگری مشغولند و در پی برافروختن آتش جنگ جهانی میباشند وسیاستی تجاوزکارانه وغارتگرانه را در همه جا دنبال میکنند و پرولتاریای کشورهای اروپائی را نیز مورد تهدید قرار داده اند ، از جمله وظایف احزاب کمونیست این کشورهاست . اما این مبارزه بهیچوجه بدان معنی و مفهوم نمیتواند باشد که " مسئله دفاع از استقلال ملی " در برابر خطر تجاوز سوسیال امپریالیسم مقام اول را داراست و مبارزه برای سرنگونی بورژوازی امپریالیستی حاکم از دستور کار خارج گردیده و سیاست بخاطر مبارزه با سوسیال امپریالیسم روس یا آنان " متحد شده و این مبارزه را فعال هدایت کرد " (خبرنامه پکن شماره ٤٥ سال ١٩٧٧) . برعکس ، آنچه که امروز در دستور کار پرولتاریای کشورهای باصطلاح جهان دوم بعنوان مبرمترین مسئله روز قرار دارد همانا تدارک بمنظور انجام انقلاب پرولتاریائی است . این انقلاب در مرحله اول متوجه بورژوازی خودی حاکم میباشد که قدرت سیاسی را در اختیار داشته و دشمن عمده پرولتاریای کشور است . مقام اول را به این وظیفه مبرم ندادن وبجای آن تحت عنوان " دفاع از استقلال ملی " وحدت با بورژوازی امپریالیستی خودی را موعظه کردن هیچ چیزی نیست جز همان ترهات ولاطائلات سران رویزیونیست انترناسیونال دوم که تحت عنوان مشابه یعنی " دفاع از میهن " سازش با بورژوازی امپریالیستی خودی را توصیه میکردند . لنین کبیر رهنمان ماهیت این سیاست تسلیم طلبانه را روشن ساخته وبیان داشت :

"مضمون سیاسی اپورتونیسم وسوسیال شونیسم با یک دیگر همانند است ، همکاری طبقاتی ، استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا ، استنکاف از عملیات انقلابی ، شناسائی بدون قید وشرط قوانین بورژوازی ، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی " (اپورتونیسم ورشکستگی انترناسیونال دوم) . این حکم لنینی در شرایط کنونی جهان ودر توضیح مضمون سیاسی " تئوری سه دنیا " نیز اعتبار کامل دارد . آنهائیکه تحت عنوان " دفاع از استقلال ملی " پرولتاریای کشورهای باصطلاح جهان دوم را بوحدت با بورژوازی امپریالیستی خودی فرامیخوانند مضمون سیاسی همان اپورتونیسم انترناسیونال دوم را تبلیغ میکنند . آنها همانند اپورتونیسم انترناسیونال دوم به نفی مبارزه طبقاتی وتضاد آشتی ناپذیر بین پرولتاریا وبورژوازی وتخطئه کردن

انقلاب سوسیالیستی پرداخته وپرولتاریارا به گونست دم توپ بورژوازی انحصاری تبدیل میکنند .

درکشورهای تحت ستم امپریالیسم ، انقلاب دمکراتیک ملی در دستورکار قرار دارد . شرط پیروزی در این انقلابات آنست که پرولتاریا بتواند ازطریق حزب خود رهبری انقلاب را در دست گیرد تا آنرا به پیروزی کامل رسانیده وجامعه را به سوسیالیسم وکمونیسم رهنمون گردد . نفی رهبری پرولتاریا در این انقلابات ، تفویض نقش او به بورژوازی ملی یا به بورژوازی کمپرادور ، تقسیم نقش رهبری کنند پرولتاریا با سایر طبقات وانواعهم نه تنها پیروزی انقلاب ورسیدن به سوسیالیسم را در پیش نخواهد داشت بلکه تلاشی است در محکوم نگهداشتن پرولتاریا وسایر زحمتکشان وموظفه سازش طبقاتی وبهمین ترتیب نفی تضاد بین پرولتاریا وبورژوازی .

پرولتاریا در زمان کنونی که رسالت ووظیفه رهبری انقلابات را در سراسر گیتی برعهده دارد در انقلاب بدانعلت شرکت نمیکند که بورژوازی ملی خودی به قدرت سیاسی برسد ودر واقع امر تنها افراد استثمارکننده تغییر کنند یا اینکه بورژوازی کمپرادور در خدمت به این یا آن امپریالیسم ودر این یا آن زد وبند بین المللی فربه ترگردد . پرولتاریا در دوران کنونی یگانه طبقه انقلابی است که رسالت ووظیفه رهبری انقلابات دمکراتیک ملی را بمنظور بیرون راندن کامل تمامی امپریالیستها ، استقرار جمهوری توده ای ورهنمون شدن جامعه به سوسیالیسم وکمونیسم برعهده دارد . هیچ طبقه دیگری قادر به ایفای این نقش ووظیفه نمیباشد ولذا پرولتاریا نه تنها با بورژوازی کمپرادور حاکم که بمثابه چوبدست امپریالیسم عمل میکند وحدتی ندارد بلکه وحدت اش با بورژوازی ملی نیز مشروط وموقتی است ومطلق وابدی نمیباشد . همچنین پرولتاریا درکشورهائی که به استقلال سیاسی رسیده اند ولی قدرت سیاسی در دست او قرار ندارد ، رسالت ووظیفه به پیش بردن انقلاب را برای در دست گرفتن قدرت سیاسی برعهده دارد . بعنوان نمونه در برخی از کشورهائی که پس از جنگ دوم جهانی تاکنون به استقلال سیاسی رسیده وبورژوازی ملی یا خرده بورژوازی در رأس قدرت سیاسی است ، پرولتاریا نمی باید ونمی تواند به زائده آنها تبدیل گردد وانقلاب را بفراموشی بسپارد . در این کشورها نیز انقلاب در دستور کار پرولتاریا قرار دارد و پرولتاریا نمیتواند به وحدت مطلق وابدی با بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی حاکم تن در دهد . در اینجا نیز وحدت با بورژوازی ملی وخرده بورژوازی حاکم مشروط وموقتی است وپرولتاریا میباید در تدارک انقلاب باشد وازکوشش برای احراز رهبری ودر دست گرفتن قدرت سیاسی صرفنظر نکند . لنین کبیر خاطرنشان ساخت: " مابعنوان کمونیست تنها در زمانی از جنبشهای آزادیبخش بورژوازی در کشورهای مستعمراتی مجبور به پشتیبانی هستیم واز آن پشتیبانی میکنیم که نمایندگان آنها مانع فعالیت مادر تربیت دهقانان وتوده های وسیع استثمارشونده با روح انقلابی ونشکل دهی آنها نشوند . اگر این چنین نیست ، پس کمونیستها بایستی در این کشورها با بورژوازی رفرمیست که قهرمانان انترناسیونال دوم نیز از آنجمله اند مبارزه کنند " (دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی) . رفیق مائوتسه دون خاطرنشان کرد :" بورژوازی ملی میتواند در یک زمان معین در جبهه متحد شرکت کند ودر زمان دیگر نمیتواند در آن شرکت کند " (بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست) .وميدانيم که شرط اساسی ایجاد جبهه متحد ، رهبری پرولتاریا ووحدت کارگران ودهقانان بمثابه استخوان بندی جبهه میباشد . اینها اصول ابتدائی مبارزه طبقاتی پرولتاریا هستند که بارها وبارها تکرارشده وتجارب انقلابات آزادیبخش صحت آنها را به اثبات رسانیده اند . اما مدافعین " تئوری سه دنیا " به این اصول باورندارند . آنها با علم ژنده ای بمیدان می آیند که نه تنها نقش رهبری کننده پرولتاریا را در انقلابات رهائیبخش نفی میکنند واین نقش را به بورژوازی ملی واگذار میکنند ، نه تنها انقلاب را در کشورهائی که به استقلال سیاسی دست یافته اند ولی قدرت سیاسی در دست پرولتاریا نیست از دستورکار خارج کرده وپرولتاریا را به تبعیت بدون چون وچرا از بورژوازی ملی حاکم دعوت میکنند بلکه حتی نقش رهبری کننده پرولتاریا را به بورژوازی کمپرادور وزمینداگذار کرده وخلق را به سازش با عوامل امپریالیسم فرا میخوانند وپرولتاریای " جهان دوم " را تحت عنوان " دفاع از استقلال ملی " بهمکاری وسازش با بورژوازی امپریالیستی حاکم دعوت میکنند . تمام این توصیه ها علاوه بر اینکه انقلاب را از دستورکار خارج مینماید ، تضاد آشتی ناپذیر بین پرولتاریا وبورژوازی را نیز نفی کرده وسازش طبقاتی را توصیه میکند . لنین بزرگ همیشه یادآوری میکرد که :" مطلب عمده در آموزش مارکس توضیح چگونگی نقش جهانی -

تاریخی پرولتاریا بمثابه ایجاد کننده جامعه سوسیالیستی است" (مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس) . هرگونه بی توجهی به این آموزش مارکس وهرگونه کوشش در زدودن یا مخدوش کردن یا ماستمالی کردن مرز روشن تضاد طبقاتی بین پرولتاریا با بورژوازی ، تلاشی است مذبوحانه در جهت آشتی دادن طبقات متخاصم وابدی کردن حیات وحاکمیت بورژوازی . این چنین مواضعی کاملا وسراپا ضد لنینی هستند .

موعظه کنندگان "تئوری سه دنیا" تزهای لنینی در زمینه ماهیت تضادهای بین امپریالیستها وچگونگی استفاده از آنها را مورد تحریف قرار داده ودر تحلیل لنین از امپریالیسم وخصائل آن تجدید نظر کرده اند . تضاد بین کشورهای مختلف امپریالیستی که براساس رشد ناموزون سرمایه داری ورقابت شدید حاصل از آن همواره رو به شدت وفزونی است ، ماهیتا تضاد بین برده داران وسوداگران سرمایه انحصاری بوده ومستقل از اینکه کدام کشور امپریالیستی ویا بلوک امپریالیستی بر دیگری فائق آید ، نتیجه آن تشدید ستم وبردگی امپریالیستی خواهد بود . تضاد بین کشورهای امپریالیستی تضاد بین دشمنان میباشد و این نکته در تعیین چگونگی روش ما نسبت به اضداد آن دارای اهمیت اصولی است . اما واعظین "تئوری سه دنیا" ماهیت این تضاد را وارونه جلوه میدهند . آنها به این تضاد بعنوان تضاد در صف دشمنان سوسیالیسم ، انقلاب وخلقها که هر دو قطب این تضاد را ضد انقلاب تشکیل میدهد نمینگرند ، بلکه آنرا بعنوان تضاد بین ما ودشمنان ما ، بین دوست ودشمن بررسی میکنند ونتیجتا در تعیین روش خود نسبت به اضداد این تضاد دچار انحراف شده و به منجلاب سازش وتسلیم سقوط میکنند . وبرهمین اساس وحدت خلقهای تحت ستم وپرولتاریای جهانی با دول امپریالیستی را تحت عنوان وحدت "جهان سوم" با "جهان دوم" بعنوان استراتژی انقلاب پرولتاریائی جهانی مطرح میکنند . نقطه حرکت مدافعین "تئوری سه دنیا" برای تقسیم بندی کشورهای امپریالیستی ورویزیونیستی به "جهان اول ودوم" اینست که امپریالیسم جهانی براساس رشد ناموزون سرمایه داری تجزیه گردیده زیرا که امپریالیسم مرحله زوال یابندگی سرمایه داری است . سپس چنین نتیجه میگیرند که در این پروسه تجزیه سیستم امپریالیستی ، دوابرقدرت آمریکا وروس تلاش برای گسترش سلطه وسرکردگی بلامنازع خود برجهان دارند وسایر کشورهای امپریالیستی بمانند اروپای غربی وژاپن نه تنها گرایش به سرکردگی ندارند بلکه دارای خصلت دوگانه هستند که بایستی "با آنها علیه هژمونی گرائی متحد شد" (خبرنامه پکن شماره ٤٥ سال ١٩٧٧) . در این ادعای مدافعین "تئوری سه دنیا" یک تحریف واقعیت ویک تز ضد لنینی نهفته است . اولا تلاش به اعمال هژمونی که در برخی از کشورهای باصطلاح جهان دوم در زمان کنونی وبطور مشخص در رژیم تلافی جوی آلمان غربی ومیلیتاریستهای ژاپنی بمثابه یک واقعیت انکارناپذیر ملاحظه میشود ، انکار میگردد . در نتیجه نفی این واقعیت یعنی نفی تلاشهای هژمونی طلبانه برخی از این کشورها عملا تطهیر سیاست آنها میباشد . ثانیا این ادعا که گویا کشورهای "جهان دوم" خصلت دوگانه دارند یک تز ضد لنینی است . استدلال مدافعین "تئوری سه دنیا" در این زمینه اینست که کشورهای امپریالیستی "جهان دوم" از یکسو مورد تهدید وفشار دوابرقدرت هستند واز سوی دیگر خود کشورهای "جهان سوم" را مورد ستم قرار میدهند لذا این امر موجب آن میگردد که این کشورهای امپریالیستی مثل امپریالیسم تلافی جوی آلمان ، امپریالیسم کهنه کار فرانسه و انگلیس وژاپن وغیره دارای خصلت باصطلاح دوگانه گردند . پایه این استدلال آنها مقایسه این کشورهای امپریالیستی با نقش دوگانه بورژوازی در کشورهای نیمه مستعمره وتحت ستم امپریالیسم میباشد . زیرا که استدلال برای توضیح خصلت دوگانه بورژوازی ملی در کشورهای نیمه مستعمره وتحت ستم امپریالیسم چنین است که این بورژوازی از یکسو تحت ستم امپریالیسم قرار دارد واز سوی دیگر خود استثمارگر است وبدین لحاظ میتوان در شرایط مشخصی با وی متحد شد . نادرستی این استدلال قبل از هر چیز در این نهفته است که بورژوازی ملی در کشورهای نیمه مستعمره ودر تحت ستم امپریالیسم از نظر تاریخی هنوز بمرحله گندیدگی و زوال یابندگی نرسیده است در صورتیکه در کشورهای امپریالیستی "جهان دوم" بورژوازی انحصارگر بر سر قدرت است که از نظر تاریخی در مرحله زوال یابندگی وگندیدگی کامل قرار دارد که به غدارترین دشمن انقلاب وسوسیالیسم تبدیل شده است . آیا به اندازه کافی روشن نیست که در وجود یک پدیده که پروسه گندیدگی وزوال یابندگی را طی میکند نمیتوان هیچگونه علائم وخصلت مترقی جستجو کرد ؟

این ادعای مدافعین "تئوری سه دنیا" که گویا کشورهای امپریالیستی دارای خصلت دوگانه هستند در تناقض آشکار با تئوری علمی لنین درباره امپریالیسم بمثابه مرحله طفلیگری واضمحلال سرمایه داری میباشد. آنچه که ضرورتا میبایست از تئوری علمی لنین در اینزمینه نتیجه گیری کرد اینستکه امپریالیسم در این پروسه زوال یابندگی بیش از هر زمان وحتی تر میشود. رفیق مائوتسه دون بارها متذکر شد که امپریالیسم تمام خصائل امپریالیستی خود را حفظ میکند حتی اگر یک دندان در دهان داشته باشد و بهمین علت در مورد کلیه کشورهای امپریالیستی خاطرنشان ساخت که: "درباره این کشورها بهیچوجه نباید بخود تصورات واهی راه دهیم" (درباره راه حل صحیح تضادهای درون خلق). حال مدافعین "تئوری سه دنیا" که خود را در پشت اندیشه های تابناک رفیق مائوتسه دون مخفی کرده اند مدعی میشوند که گویا امپریالیستهای باصطلاح جهان دوم تغییر خصلت داده و دارای کاراکتر دوگانه یعنی دارای دو جنبه مترقی وارتجاعی میباشند. چنین توصیفی از کشورهای باصطلاح جهان دوم هیچ چیزنیست جز تطهیر آنها و بنابراین بهیچوجه هم نیست که وحدت پرولتاریای این کشورها با دول امپریالیستی شان توصیه میشود و وحدت "جهان دوم" و "جهان سوم" موعظه میگردد. چنین توصیفی از کشورهای امپریالیستی اروپائی و ژاپن وکانادا کاملا و سراپا ضد لنینی است. مارکسیسم ـ لنینیسم می آموزد که خصلت امپریالیسم ـ خواه کوچک باشد خواه بزرگ ـ تغییر نمیکند و واقعیات دوران ما نیز این را کاملا اثبات کرده است. نه امپریالیسم آمریکا، نه سوسیال امپریالیسم روس، نه امپریالیستهای انگلستان، آلمان، فرانسه، ژاپن و غیره هیچکدام ضد هژمونی گرائی، بشردوستی، مدافع خلقها، ضد تجاوز و جنگ، ضد استعمار و استثمار، ضد غارت و چپاول و بطور کلی از سایر خصوصیات امپریالیسم تهی شده اند. تضادهای درونی امپریالیستهای مختلف همیشه وجود داشته اند که گاه شدت یافته و گاه تخفیف داشته اند. بلوک بندیهای گوناگون در میان امپریالیستها همیشه بوجود آمده و ائتلافهای نوین جای ائتلافهای کهنه را گرفته اند. اما هیچگاه نه رشد و تخفیف تضادهای بین امپریالیستها و نه تغییر و تبدیل و یا تقویت و تضعیف بلوک بندیها و یا زهم پاشیدن آنها سبب از بین رفتن جهان امپریالیسم و ایجاد دو جهان از امپریالیستها با دو ماهیت گوناگون و خصلت اجتماعی ـ اقتصادی متفاوت و در نتیجه امپریالیستهای هژمونی گرا و امپریالیستهای "ضد هژمونی گرائی" نشده اند. در زمان کنونی نیز چنین نمیتواند باشد. زیرا خصلت اقتصادی ـ اجتماعی هیچیک از امپریالیستها تغییر نیافته است و هیچ کدام بی آزار و خوب نشده اند. بنابراین ادعای "تئوری سه دنیا" مبنی بر خصوصیت ضد هژمونی گرائی باصطلاح جهان دوم ادعائی دروغین و ضد لنینی و بمنظور تطهیر امپریالیستهای "جهان دوم" و دعوت پرولتاریای این "جهان" و خلقهای ستمدیده گیتی به سازش با این امپریالیستهای باصطلاح خوب و بی آزار میباشد. واقعیت عینی جهان کنونی نشان میدهد که هنگی امپریالیستها خصلت اجتماعی ـ اقتصادی یکسانی را دارا هستند و هیچ تفاوتی ماهوی بین آنها نیست و در نتیجه همچنان جهان امپریالیستی را تشکیل میدهند. آنچه که خصوصیت کنونی جهان امپریالیستی است اینستکه در آن دو بلوک بندی وجود دارد: یکی بلوک بندی امپریالیستی غرب که امپریالیسم آمریکا در رأس آن قرار دارد و دیگری بلوک رویزیونیستی شرق که سوسیال امپریالیسم روس در رأس آن قرار گرفته است. تضادهای میان امپریالیستها نیز عبارتند از: تضاد بین دو ابرقدرت که شدیدترین تضاد درون امپریالیستی در اوضاع کنونی است، تضاد دو بلوک بندی با هم، تضاد هریک از کشورهای امپریالیستی و رویزیونیستی با این یا آن ابرقدرت و همچنین تضاد مابین هریک از امپریالیستها با یکدیگر. این تضادها تماما دارای خصلت درون امپریالیستی هستند و برای کسب بازارهای جهانی بیشتر و مناطق تحت نفوذ بمنظور چپاولگری میباشند. اما مدافعین "تئوری سه دنیا" خصلت این تضادها را دگرگون جلوه داده و در نتیجه با امپریالیستهای "جهان دوم" بمثابه دوستان می نگرند. آنها بدین ترتیب به دفاع از پیمان نظامی و تجاوزکارانه ناتو که زیر نظر امپریالیسم آمریکا و با همدستی امپریالیستهای اروپای غربی عمل میکند می پردازند. آنها از بازار مشترک اروپا که وظیفه غارت خلقهای ستمدیده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و همچنین پرولتاریای کشورهای امپریالیستی را بر عهده دارد و در عین تضاد با امپریالیسم آمریکا دارای وحدت با او نیز هست و در بسیاری از موارد از جمله در مورد بحران دلار و سالهای گذشته بارها به کمک این ابرقدرت شتافته

است ، دفاع میکنند . آنها حتی پا را از این نیز بتازگی فراتر گذارده و وحدت یا نیمی از باصطلاح جهان اول را هم به پیش کشیده اند و در مبارزه بین راهزنان امپریالیستی خواهان تقویت همگی در مقابل سوسیال امپریالیسم روس هستند . دفاع از ناتو ، دفاع از بازار مشترک اروپا ، دفاع بی چون وچرا از تسلیحات رژیمهای دست نشانده امپریالیسم آمریکا توسط او از جمله رژیمهای فاشیستی شاه و موبوتو و اظهار اینکه گویا امپریالیسم آمریکا در حال افول است ، سوسیال امپریالیسم روس به تنهائی سرچشمه جنگ جهانی است و میتوان با امپریالیسم آمریکا نیز به ایجاد جبهه واحد ضد ابرقدرت روس اقدام نمود نمونه هائی چند است . اینان همانگونه که در مورد کشورهای امپریالیستی باصطلاح جهان دوم به تحریف واقعیات و بی آزار نشان دادن آنها می پردازند و آنها را دعوت به " مبارزه علیه هژمونی گرائی " میکنند ، امپریالیسم آمریکا را نیز بی خطر و در حال افول نشان میدهند و طوری وانمود میکنند که گویا این امپریالیسم غدار و کهنه کار در برافروختن جنگ جهانی تمایلی ندارد و تنها به سیاست دفاعی در قبال سوسیال امپریالیسم روس افتاده است . این عمل نیز چیزی نیست جز تطهیر امپریالیسم آمریکا بمنظور توجیه در اقدام به ایجاد " جبهه واحد " احتمالی آینده از دو و نیم " جهان " . واقعیتهای دو سال اخیر نشان میدهند که امپریالیسم آمریکا نه تنها در حالت دفاعی و افول نیست بلکه همچنان غارتگر ، تجاوزگر و جنگ طلب است . نگاهی به تغییر و تبدیلات در خاورمیانه ، مصر ، سومالی ، هندوستان و . . . . که به نفع امپریالیسم آمریکا و به ضرر سوسیال امپریالیسم روس رویداده نشاندهنده آن است که امپریالیسم آمریکا در حال افول و دفاعی نیست و همچنان درنده خو و بدنبال مناطق جدید است . لذا هر دو ابرقدرت بزرگترین دشمن خلقهای جهانند ، بزرگترین دشمن سوسیالیسم و انقلاب اند و هر دو بزرگترین خطر مستقیم برپا کردن جنگ جهانی در زمان کنونی میباشند . ایجاد هرگونه تصوری واهی نسبت به این یا آن ابرقدرت ، به این یا آن بلوک بندی امپریالیستی و به این یا آن کشور امپریالیستی و دعوت به دفاع از این یا آن امپریالیسم نه تنها به نفع سوسیالیسم و انقلاب رهائی بخش ملی نیست بلکه تلاشی است در جهت جلوگیری از رشد انقلابات و پیروزی سوسیالیسم . لنین در زمانیکه سران انترناسیونال دوم به انشعاب در جنبش کمونیستی جهانی دست زده و با دلایل مشابه " تئوری سه دنیا " به دگرگون جلوه دادن تضاد درون امپریالیستها پرداخته و بدان بمثابه تضاد بین دوست و دشمن برخورد میکردند و بزعم خود جانب باصطلاح دوست را میگرفتند یادآور شد : " برای آنهائی که تفکرشان از حد مناسبات سرمایه داری تجاوز نمیکند ، قابل درک نیست که طبقه کارگر ، چنانچه آگاهانه عمل کند ، از هیچکدام از دو گروه دزدان امپریالیستی دفاع نخواهد کرد " (سیاست خارجی انقلاب روس) .

این مسلم است که تضادهای درون امپریالیستها و درون سیستم امپریالیستی ، تضعیف آنها را بدنبال خواهد داشت و این به نفع پرولتاریا و خلقهای جهان است . استفاده از این تضادها نیز می باید توسط احزاب کمونیستی و انقلابی انجام گیرد . اما اولا استفاده از این تضادها فقط بعنوان " ذخیره غیرمستقیم " (استالین) در زمان معین ، بطور موقتی و مشروط و نسبی میتواند در مد نظر باشد ، ثانیا نمیتوان و نمی باید این تضادها را هم سنگ و مساوی با تضاد پرولتاریای جهانی و خلقهای ستمدیده با امپریالیسم قرار داد و بعنوان تضاد بین دوستان و دشمنان جلوه گر ساخت و ثالثا خواهان یگانگی با یک گروه از راهزنان بمثابه دوستان شد و به تطهیر خصلت امپریالیستی آنها پرداخت . حرکت از این نقطه نظر رویزیونیستی که : " مهم شکار موش است ، خواه گربه سفید باشد یا سیاه " (دن سیائوپین) و لذا در مبارزه علیه باصطلاح جهان اول نیز به هر اقدامی ضد انقلابی ، هر سازشی غیراصولی و تطهیر اکثر قریب باتفاق کشورهای امپریالیستی میتوان دست زد و آنها را بمثابه دوستان نمایاند موضعی کاملا و سراپا ضد لنینی است که " تفاوتی بین امپریالیسم و مارکسیسم نمیگذارد " (نظر رفیق مائوتسه دون در مورد دن سیائوپین) .

خلاصه اینکه : " تئوری سه دنیا " ، ضد مارکسیستی لنینیستی و ضد انقلابی است . این تئوری مبارزه طبقاتی را بدست فراموشی ابدی سپرده و سازش طبقاتی را موعظه میکند ، تبعیت پرولتاریا از بورژوازی حاکم را توصیه میکند ، وحدت خلقهای ستمدیده را با نیروهای امپریالیستی ، با سگان زنجیری امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستهای غربی و با کلیه مرتجعین خواهان است ، تفاوتی بین سوسیالیسم و امپریالیسم قائل نیست و تضاد آشتی ناپذیر

بین این دو سیستم را نفی میکند ، خصلت تضاد درونی اردوی امپریالیسم را که تضاد بین دشمنان سوسیالیسم و انقلاب است درگرگون جلوه داده و میانند تضاد بین دوست و دشمن می نمایاند . درنتیجه این تئوری به سوسیالیسم ، به پرولتاریای جهانی و به انقلابات رهائی بخش ملی صدمه وارد میسازد و تقویت دشمنان انقلاب و سوسیالیسم را سبب میگردد . مارکسیسم ـ لنینیسم و انقلاب را هیچگونه وحدتی با این تئوری نمیتواند باشد و مبارزه علیه آن بعنوان تئوری ای رویزیونیستی میبایست با پیگیری و براکی کامل به پیش برده شود . درمبارزه بین مارکسیسم و رویزیونیسم موضع میانه وجود ندارد . موضع میانه گرفتن چیزی نیست جز اعلام " بیطرفی " به نفع رویزیونیسم . درمبارزه بین مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون با تئوری رویزیونیستی " سه دنیا " نیز نمیتوان موضع میانه اتخاذ کرد . هرآنکس که به مارکسیسم ـ لنینیسم ایمان دارد سیاستی هرگونه مماشات و وحدتی را با تئوری رویزیونیستی " سه دنیا " طرد دانسته و به دفاع قاطع و پیگیر از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون برخیزد و اجازه ندهد که سوم تئوری ضدانقلابی " سه دنیا " جنبش پرولتاریای جهانی و خلقهای ستمدیده گیتی را از پای درآورد .

درتمام دوران زندگی پرافتخار رفیق مائوتسه دون هیچ یک از طراحان و مدافعین " تئوری سه دنیا " را جرأت نبود که مدعی انتساب این تئوری به رفیق مائوتسه دون گردد و هیچگاه کلامی در اینباره گفته نشد . پس از درگذشت رفیق مائوتسه دون ، فریادهای انتساب این تئوری ضدانقلابی به رهبر کبیر پرولتاریای جهانی آغاز گردید تا در زیر اندیشه و نام پرافتخار رفیق مائوتسه دون ، امکانی برای جا انداختن این تئوری رویزیونیستی یافته شود . این برای اولین بار در تاریخ نیست که مخالفین اندیشه های انقلابی به چنین شیوه ای دست می یازند . لنین در سال ۱۹۱۲ خاطر نشان ساخت که : " درمورد آموزش مارکس اکنون همان روی میدهد که در تاریخ بارها در مورد آموزشهای متفکرین انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش بهنگام مبارزه آنان در راه آزادی رخ داده است . . . . پس از مرگ آنها کوششهائی به عمل می آید تا بت های بی زبانی از آنان بسازند و آنها را با اصطلاح تقدیس کنند ، شهرت معینی برای نام آنها بمنظور " تسلی " طبقات ستمکش و تحمیق آنان قائل شوند و در عین حال ایمن آموزش انقلابی را از مضمون تهی سازند ، برندگی انقلابی آنرا زائل نمایند و خود آنرا مبتذل کنند . درمورد یک چنین " حل آوردن " مارکسیسم ، اکنون بورژوازی و اپورتونیستهای داخل جنبش کارگری ما یک بگرهه استادند . جنبه انقلابی و روح انقلابی آنرا فراموش میکنند و محو و تحریف مینمایند . به آن چیزیکه برای بورژوازی بد برابوده و باید برابنظر برسد اهمیت درجه اول میدهند و آنرا تجلیل میکنند " (دولت و انقلاب ، طراحان و مدافعین " تئوری سه دنیا " نیز در مورد اندیشه و نام رفیق مائوتسه دون چنین عمل میکنند . نام و اندیشه رفیق مائوتسه دون چون خورشید فروزانی بر تارک جهان میدرخشد و هیچ نیروئی را قدرت از بین بردن تابناکی آن نیست . یک از مدافعین تئوری رویزیونیستی " سه دنیا " بیندارند که با این حیله گری گویا موفقیتی خواهند یافت . پندار اینان پنداری باطل است . همانگونه که کائوتسکیستها در انتساب نظریات خود به مارکس و خروشچف در انتساب رویزیونیسم مدرن به لنین نتوانستند پرده بروی نیات پلید خود پوشیده و مارکسیسم ـ لنینیسم را از مضمون تهی گردانند ، طراحان و مدافعین " تئوری سه دنیا " نیز موفق به پوشاندن اهداف ضدانقلابی این تئوری و تهی نمودن اندیشه مائوتسه دون از مضمون واقعی و انقلابی اش نخواهند شد .

درمبارزه عظیمی که هم اکنون علیه تئوری رویزیونیستی " سه دنیا " درجریان است تروتسکیستها و رویزیونیستهای مدرن تلاش دارند که بمنظور تخریب در اس مبارزه و کسب حیثیت مدعی " مخالفت " با این تئوری گردند . رویزیونیستها و تروتسکیستها خود مدتها است که به پرولتاریا ، به مارکسیسم لنینیسم و به انقلاب خیانت کرده اند و لذا نه قادرند و نه نیت مبارزه با تئوری اپورتونیستی جدید را دارند . در واقع امر آنها از روز اپورتونیسم جدید بسیار مسعوفند و از شادی در پوست خود نمی گنجند . تنها منظور آنها از اصطلاح مخالفت شان توجیه خیانتهای شان به مارکسیسم ـ لنینیسم و انقلاب جهانی میباشد . این تلاش مذبوحانه آنها محکوم بشکست است . مدافعین " تئوری سه دنیا " مذبوحانه تلاش دارند که از اقدام ریاکارانه رویزیونیستها و تروتسکیستها بهره برداری کرده و بمنظور فریب پرولتاریا و خلقهای دربند مبارزه مارکسیست ـ لنینیستهای واقعی با این تئوری ضدانقلابی را در انتساب با رویزیونیستها درآورند . این تلاش مذبوحانه نیز محکوم بشکست است .

زمانیکه مبارزه بزرگ علیه رویزیونیسم خروشچفی آغاز شد تروتسکیستها که زباله دانی از خیانتهای چند ده ساله را بردوش خود حمل میکردند ، تلاش نمودند که از خیانت تاریخی دار و دسته خروشچف ـ برژنف در توجیه خیانتهای خود استفاده کنند . رویزیونیستهای خروشچفی بنوبه خود تلاش نمودند که از این اقدام تروتسکیستها بهره برداری کرده و با انتساب مبارزه کمونیستهای واقعی علیه رویزیونیسم مدرن به تروتسکیستها از برائی آن مبارزه عظیم و تاریخی بکاهند . اما نه تروتسکیستها و نه رویزیونیستها توانستند در تلاش مذبوحانه شان موفق گردند . آنها شکست خوردند و مارکسیسم ـ لنینیسم پیروز شد . بهمان ترتیب امروز نیز نه تروتسکیستها و رویزیونیستهای خروشچفی و نه اپورتونیستهای جدید مدافع " تئوری سه دنیا " در تلاش مذبوحانه شان موفق خواهند گردید . و بازهم مارکسیسم ـ لنینیسم از این مبارزه پیروز و سربلند بیرون خواهد آمد . جلوی مبارزه انقلابی پرولتاریای جهانی و خلقهای ستمدیده گیتی را با هیچ وسیله ای نمیتوان گرفت . گلیه امپریالیستها و گلیه مرتجعین محکوم به نابودی اند . آنها هرچند هم که در ظاهر نیرومند بنظر رسند بسرهای کاغذی ای بیش نیستند که بهیچوجه یارای مقاومت در برابر پیشروی انقلابات را ندارند . پیروزی از آن پرولتاریای جهانی و خلقهای ستمدیده گیتی است و هر آنکس که بخواهد از قرار سیدن روز پیروزی انقلاب و سوسیالیسم جلوگیری کند محکوم به فنا است و در جریان پیشروی انقلاب جهانی خرد و نابود خواهد شد .

* * *

ما بمنظور بیشتر مسلح شدن انقلابیون به مارکسیسم ـ لنینیسم برای مبارزه با تئوری ضدانقلابی " سه دنیا " اقدام به ترجمه و چاپ نوشته هائی از احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی جهان و رهبران حزب کار آلبانی در این جزوه میکنیم .

هیسنی کاپو

بدون مبارزه علیه امپریالیسم، اپورتونیسم و رویزیونیسم و بدون درهم شکستن آنها نمیتوان امر انقلاب را به پیش برد

از رساله : ایده های انقلاب اکتبر در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن ، دفاع و پیش برده خواهند شد .

رفقا !

امروزه ، دنیا آبستن انقلاب است. بحران عمیق و همه جانبه کنونی ، سیستم سرمایه داری- رویزیونیستی بین المللی را دچار تزلزل ساخته و به تمام تضاد های بزرگ دوران فعلی حدت بیشتری بخشیده است. شرایط عینی انقلاب روز بروز آماده تر میشود. پروسه تغییر و تحولات انقلابی تمام قاره ها را فرا گرفته است. منبع نیروزای تاریخ در حال جوشش و تلاطم است و رویداد ها و تکانهای عظیمی در پیش است. زندگی روز بروز بیشتر صحت این ارزیابی مارکسیستی - لنینیستی رفیق انور خوجه را در کنگره ۷ حزب کار آلبانی از وضعیت بین المللی مبنی بر اینکه " دنیا در مرحله ای قرار دارد که امر انقلاب و آزادیبخش ملی دیگر نه تنها یک آرمان و یک دورنما بلکه مسئله ای است که باید به حل آن پرداخت " ، مورد تأیید قرار میدهد .

امپریالیسم جهانی و سوسیال امپریالیسم ، بورژوازی و ارتجاع بین المللی ، سوسیال دمکراسی رویزیونیسم مدرن قدیم و جدید و انواع و اقسام اپورتونیستها و مرتدین همه و همه مشترکا فعالیت میکنند تا انقلاب را مواجه با شواریها کرده و خاموش سازند ، تا مبارزه آزادیبخش خلقها را از راه صحیح منحرف کرده و سرکوب نمایند ، تا مانع بکاربرد یک استراتژی واقعا انقلابی گردند .

باید قاطعانه و بدون کوچکترین تعللی علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و تمام این نیروهای سیاهی که باعث اینهمه فلاکت برای پرولتاریا ، خلقها و بشریت شده اند ، مبارزه کرد . زیرا فقط راه مبارزه است که پرولتاریا و خلقها را که بخاطر آزادی و پیشرفت تلاش می ورزند ، به تحقق آرمانهایشان نائل خواهد نمود. زیرا فقط مبارزه مصممانه است که نیروهای سیاه ارتجاع و ستمگری را یکبار برای همیشه از صحنه تاریخ خواهد روبید و به پیروزی نهائی زحمتکشان و خلقها منجر خواهد شد. هرگونه موضعگیری مبهم و دوپهلو در این مسئله مرگبار است. هرگونه شعار خوش ظاهری که بنا بر آن باید ضمن تکیه بر گروهی از دشمنان علیه گروه دیگری از آنان مبارزه کرد ، همچنانکه امروزه اپورتونیستها و مرتدین ادعا میکنند ، نه به امر

پرولتاریا و خلقها بلکه به دشمنان انقلاب خدمت مینماید. حزب کارآلبانی همواره یک موضع محکم وقاطع در مقابل چنین اندرزهای ضد مارکسیستی اتخاذ کرده است. رفیق انورخوجه در کنگره ۷ حزب کارآلبانی گفت: " حزب ما معتقد باین حکم است که تاوان همکاری وکشمکش ابرقدرتها را دیگران می پردازند. همکاری ورقابت دو ابرقدرت دو روی یک حقیقت متضادی را می سازد وعمدتا بیانگر یک استراتژی امپریالیستی یعنی ربودن آزادی خلقها وتسلط بر جهان است. این هردو جنبه بیکسان خطرناک است وبدین خاطر هردو ابرقدرت دشمنان عمده وبزرگترین دشمنان خلقها می باشند وبهمین لحاظ نمیتوان بریکی از آنها بخاطر مبارزه علیه دیگری ویا به امید نجات از شر آن اتکا ورزید. " موضعگیری درباره ابرقدرتها آن مرزبندی است که انقلابیون را از انواع واقسام مرتجعین و مرتدین جدا میسازد.

امروزه رویزیونیستهای مدرن قدیم وجدید از هرنوع، در راه جلب اعتماد امپریالیسم وبورژوازی بین المللی بخصوص امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی به چشم هم چشمی برخاسته وکمر به نابودی انقلاب ومبارزه آزادیبخش خلقها بسته اند. نیروهای انقلاب باید دست بمبارزه شدیدی علیه نیروهای واپسگرای ضد انقلاب بزنند وبرای افشا ودرهم کوبیدن تئوریهای ارتجاعی واندرزهای حیله گرانه روزیونیستها، مرتدین وخائنین بیشتر از همیشه مجاهدت نمایند. این یک وظیفه حیاتی احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی، پرولتاریا وخلقها بخاطر پیشبرد امر بزرگ انقلاب در مقیاس جهانی است. امروزه طنین این سخنان لنین محسوس تر از هرزمان دیگر است که بدون یک مبارزه مصرانه وبیرحمانه ودر تمام خطوط علیه " احزاب کارگری بورژوائی " وعلیه جریان اپورتونیستی، نه از مبارزه علیه امپریالیسم ونه از مارکسیسم و جنبش کارگری سوسیالیستی سخنی میتواند در میان باشد واینکه اگر مبارزه علیه امپریالیسم در پیوند فشرده با مبارزه علیه اپورتونیسم نباشد، عبارت توخالی ومحیلانه ای بیش نخواهد بود.

آیا بر این آموزشهای درخشان لنین خود امر تدارک وپیروزی انقلاب اکتبر که بلاشک فقط از طریق مبارزه لاینقطع وبی محابای لنین وجانشینان وی، طی چندین سال علیه اپورتونیسم روسی واپورتونیسم بین المللی انترناسیونال دوم میسر گردید، صحه نمیگذارد؟

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، تنها یک پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی، پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا بر دیکتاتوری بورژوازی، پیروزی مناسبات سوسیالیستی بر مناسبات سرمایه داری نبود بلکه در عین حال همانگونه که ژوزف استالین تأکید نموده است، " پیروزی مارکسیسم بر رفرمیسم، پیروزی لنینیسم بر سوسیال دمکراتیسم، پیروزی انترناسیونال سوم بر انترناسیونال دوم بود". انقلاب اکتبر بمعنی یک پیروزی بزرگ ایدئولوژیک بر اپورتونیسم و

رویزیونیسم ان زمان بود که همانند اپورتونیسم و رویزیونیسم ایام ما هدف دیگری غیر از خرابکاری در انقلاب، نجات بورژوازی و ابدی ساختن سرمایه داری نداشت.

تمام گندیدگی اپورتونیستی و خیانت انترناسیونال دوم در سالهای جنگ جهانی اول هنگامی در معرض دید قرار گرفت که سردمداران آن در جنگ غارتگرانه فیمابین امپریالیستها، آشکارا تحت شعار حیله گرانه "دفاع از میهن" جانب بورژوازی را گرفتند. لنین بزرگ مبادرت بمترسیم خط تمایز روشنی در مقابل اپورتونیستهای رنگارنگ، منشویکها و انحلال طلبان و در مقابل برنشتین، کائوتسکی و امثالهم نمود. این آموزشهای حیاتی لنین برای تمام مارکسیست لنینیستها، هرجا که مبارزه میکنند، اهمیت حاد و ملموس دارد. اگر مرزهای دقیق در مقابل انواع و اقسام اپورتونیستها، انحلال طلبان، رویزیونیستها و مرتدین تعیین نگردد، نمی توان از سرنگونی بورژوازی و پیروزی پرولتاریا، نمی توان از پیروزی انقلاب سخنی راند.

لنین تمام عقاید اپورتونیستهای انترناسیونال دوم را مبنی بر امپریالیسم بمثابه "فراروئی سرمایه داری به سوسیالیسم و یا" ماورا "امپریالیسم" بمثابه یک دوران جدید "رشد مسالمت آمیز" که عاری از درگونیها و منازعات است، درهم کوبید. لنین ثابت کرد که امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله "سرمایه داری و آستانه "انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. او ثابت کرد که امپریالیسم بشدیدترین وجهی موجب حاد شدن تمام تضادهای سرمایه داری میشود و انقلاب را در دستور روز قرار میدهد. امپریالیسم تضاد بین کار و سرمایه را بمیزان بیسابقه ای تشدید می نماید و طبقه کارگر را بلا واسطه در مقابل این ضرورت بی چون و چرا قرار میدهد که دست به انقلاب مسلحانه برای سرنگونی بورژوازی بزند. امپریالیسم تضاد مابین گروه کوچکی از دولتهای مقتدر سرمایه داری و صدها میلیون خلقهای ممالک متعمره و وابسته را بشدیدترین صورتی حدت می بخشد، سبب از دیاد انزجار و اعتلای مبارزه "آنها بخاطر رهائی از یوغ امپریالیستی میگردد و باعث می شود که این مناطق دیگر ذخیره "امپریالیسم نباشد بلکه بدل بمذ خیره "انقلاب جهانی پرولتری گردد. در مرحله "امپریالیسم در کنار تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه داری تضاد مابین گروههای انحصاری و قدرتهای امپریالیستی بخاطر منابع مواد خام و بازارهای فروش، بخاطر مناطق نفوذ، بخاطر تجدید تقسیم جهان بنحوی مانند ی شدت می یابد که جنگهای غارتگرانه "امپریالیستی را بدنبال دارد و اتحاد انقلاب پرولتاریائی در متروپول ها را با انقلاب ضد استعماری خلقهای ستمدیده در یک جبهه "واحد انقلاب در مقابل جبهه "امپریالیسم ناگزیر می سازد.

این تحلیل طبقاتی لنین و احکام وی درباره "امپریالیسم برای ایام ما نیز تماما واجد ارزش و اهمیت است. تمام انقلابیون صدیق در تعیین استراتژی، بر احکام مزبور اتکا کرده میکنند.

اند رزهای انواع واقسام اپورتونیستها و مارکسیست نماهائی که تضاد های بزرگ دوران ما را مورد جعل و تحریف قرار داده ، انقلاب را از دستور کار حذف نموده و در مرکز استراتژی، اتحاد بایك یا چند قدرت امپریالیستی را علیه قدرتهای امپریالیستی دیگر موعظه میکنند ، یاد آور " قهرمانان " انترناسیونال دوم است که توسط لنین افشاگردیدند.

امروزه اشخاصی یافت می شوند که خود را در استتار عبارات " مارکسیستی " می پوشانند ، با نقل قولهای جدا شده از ارتباط خود بازی می کنند و بدین ترتیب تئوریهای " جدیدی " می سازند. این اشخاص از همه چیز سخن می رانند غیر از انقلاب و به پرولتاریا همه چیز حتی مطالعه مارکسیسم ـ لنینیسم را توصیه میکنند غیر از قدم برافراشتن وی برای انقلاب. سخنان زیرین لنین همانند تیری است که به چنین اشخاصی اصابت می کند : " اپورتونیسم آشکار که فوراً باعث انزجار و بیزاری طبقه کارگر می شود آنقدر خطرناك و مضر نیست که این تئوری میان طلائی که سعی میکند پراتیك اپورتونیستی را با کلمات قصار مارکسیستی توجیه نموده و با توسل به یك ردیف از سفسطه بازیها ، بیموقع بودن فعالیتهای انقلابی و غیره را به ثبوت رساند. " (۱)

این اشخاص به پیروی پیغمبر قسم میخورند که به مارکسیسم ـ لنینیسم وفادارند ولی همانگونه که لنین در زمان خود گفت ، " جنبه انقلابی و روح انقلابی آموزشها را فراموش کرده ، به کنار گذاشته و مثله میکنند. آنچیزی را مقدم داشته و مورد تقدیس قرار میدهند که برای بورژوازی قابل قبول است و یا قابل قبول بنظر میرسد ". (۲)

لنین و بلشویکها در مقابل عوامفریبی های رهبران اپورتونیست انترناسیونال دوم مبنی بر " دفاع از میهن " در جنگ امپریالیستی که کارگران کشورهای مختلف را علیه یکدیگر تحریص کرده و آنها را به گوشت دم توپ منافع غارتگرانه بورژوازی بدل میساخت ، شعار انقلابی ، ـ هدایت پرولتاریای هر کشور در گیر جنگ در جهت قیام علیه بورژوازی " خودی " و تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ـ را قرار دادند. برخلاف موعظه های سوسیال شوونیستی رهبران مرتد انترناسیونال دوم که پرولتاریا را به اتحاد با بورژوازی " خودی " فرامیخواندند ، لنین و بلشویکهای تحت رهبری وی بهره برداری از تضاد ـ های درون امپریالیستها را تابع امر پیروزی انقلاب میساختند. مانند سیبی که به دو نیم کرده باشند ، تزهای سوسیال شوونیستی انترناسیونال دوم و موعظه های ضد مارکسیستی ارائه دهندگان " تئوری سه دنیا " که پرولتاریا را به اتحاد با بورژوازی " خودی " دست کشیدن از انقلاب تحت نام مبارزه برای دفاع از استقلال در مقابل یك ابرقدرت فرامیخوانند ، مشابهت دارند.

استراتژی لنین و بلشویکها که با گذشتن از مراحل مختلف سرانجام منتهی به پیروزی تاریخی

اکتبر کبیر گردید، استراتژی انقلاب بود. لنین با آماده ساختن حزب، طبقه کارگر و متحدین
وی برای انقلاب، احکام جزمی اپورتونیستی انترناسیونال دوم را مبنی بر تفکیک بدون قید و شرط
انقلاب بورژوا دمکراتیک از انقلاب سوسیالیستی و قائل شدن یک مرحله طولانی برای حکومت
بورژوازی و تکامل سرمایه‌داری درهم کوبید. او تئوری علمی مربوط به انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک
با رهبری پرولتاریا را بمثابه مرحله بینابینی، جهت گذار بلاواسطه به انقلاب سوسیالیستی و
استقرار دیکتاتوری پرولتاریا تدوین کرد. بعد از رویزیونیستهای شوروی که با موعظه "راه رشد
غیرسرمایه‌داری" ضرورت بی چون و چرای انقلاب سوسیالیستی را در کشورهای سابقا وابسته
و مستعمره نفی می کنند، امروزه موعظه‌دهندگان دیگری نیز پیدا شده‌اند که باد نیال کردن رد پای
انترناسیونال دوم، خندق عظیمی بین مبارزه بخاطر استقلال ملی و مبارزه بخاطر سوسیالیسم
بوجود میآورند و با فریاد گوشخراشی ادعا میکنند که صحبت کردن از درنماهای انقلاب پرولتری
در کشورهای باصطلاح دنیای سوم بمعنای بلانکیسم، تروتسکیسم و رویدن از روی مراحل است.
این اپورتونیستهای جدید بخاطر اتحادی که با نیروهای ضد انقلابی موعظمی کنند، هدف
نفی نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب ضد امپریالیستی، باز داشتن خلقهای این کشورها از
مبارزه علیه بورژوازی و رژیمهای ارتجاعی طرفدار امپریالیسم و خاموش ساختن مبارزه علیه
امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی غرب را دنبال دارند.

لنینیسم و انقلاب اکتبر نقطه اتکای برای احکام جزمی انترناسیونال دوم که به مسئله ملی در
کشورهای وابسته بمثابه مسئله درجه دوم، بمثابه مسئله "باصطلاح" خود مختاری فرهنگی"
در چارچوب دولتهای سرمایه‌داری برخورد نموده و استثمار مستعمراتی خلقهای تحت ستم
امپریالیسم را توجیه میکرد، گذاشتند. لنین نشان داد که مسئله ملی تنها بر اساس انقلاب
پرولتری کاملا قابل حل است و مبارزه انقلابی خلقهای ستمدیده علیه امپریالیسم تنها راه
رهائی آنان از قید استثمار و ستم است و این مبارزه متحد طبیعی و ذخیره نیرومند انقلاب
پرولتری جهانی می باشد. لنین و استالین به ما میآموزند که منافع جنبش پرولتری در کشورهای
متروپل و منافع جنبش آزادیبخش در مستعمرات ایجاب میکند که این دو جریان جنبش انقلابی
در یک جبهه مشترک انقلابی تحت رهبری پرولتاریا بخاطر سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیسم
جهانی متحد گردند. آنان میآموزند که پرولتاریای کشورهای امپریالیستی باید قاطعانه علیه
سرکوب و استثمار خلقهای دیگر توسط بورژوازی امپریالیستی "خودی" برخیزد و این مبارزه را
تمام و کمال مورد پشتیبانی قرار دهد. آنان علاوه بر این میآموزند که کمونیستها هرگونه جنبش
ملی را در کشورهای تحت ستم پشتیبانی نمیکنند بلکه فقط آن جنبشهائی را مورد حمایت قرار
میدهند که واقعا علیه امپریالیسم باشند و شرائط را برای تکامل انقلاب سوسیالیستی فراهم

سازند. کسانی که تحت بهانه" مبارزه علیه د وابرقد رت ویابکی ازآنهانیروهای ارتجاعی بورژوازی راد رکشورهای سابقاوابسته ونیمه مستعمره تحت حمایت میگیرند ورضایت خاطرخود راازاستثمار این کشورهاتوسط قد رتهای امپریالیستی مختلف بخاطرتشکیل باصطلاح "جبهه واحد وسیع جهانی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی ابرازمی نمایند، هیچگونه وجه مشترکی با این آموزشهای کبیرلنین ند ارند.

لنین توهمات رفرمیستی ، پارلمانتاریستی ولگالیستی راکه توسط اپورتونیستهای انترناسیونال د وم برای خاموش ساختن انقلاب پخش میشد، د رهم کوبید . برای مارکسیست ـ لنینیستها روشن است که پیروزی انقلاب سوسیالیستی کبیرد راکتبر ۱۹۱۷ بد ون د رهم کوبید ن این " تئوریها "واعمال اپورتونیستی وضد انقلابی ممکن نبود ه است. امروزمرویزیونیستهای مد رن از رویزیونیستهای شوروی و یوگسلاوی گرفته تا " کمونیسم اروپائی " ، پرچم مند رس" بلاهست پارلمانی " ، رفرمیسم و لگالیسم بورژوائی رابلند کرد ه اند. تمام کسانی هم که اتحاد با بورژوا زی د اخلی رابخاطرباصطلاح مقاومت علیه ابرقد رتها موعظه می کنند، د رمواضع لگالیسم بورژوائی، د رمواضع ضد مارکسیستی قرارگرفته اند.

امروزه نیزمانند گذ شته یکی ازنشانه های رویزیونیستها واپورتونیستها نفی انقلاب تحت بهانه های گوناگون است. تاریخ جنبش کارگری بین المللی شاهد آن است که رویزیونیستها و اپورتونیستهای رنگارنگ هرگزنگران سرنوشت انقلاب نبود ه ونیستند . آنها " تئوری" بافی می کنند امانه بخاطرانقلاب بلکه بخاطرخرابکاری د رانقلاب وبه شکست کشاند ن آن . آنها برای اینکه سرمایه د اری وبورژوازی راد ست نخورد ه نگهد ارند مبارزه می کنند.

اپورتونیستها ورویزیونیستهای مد رن برای پوشاند ن خیانت خود وبامقاصد مکارانه ، تمام تئوریهای ممکن راد رباره" شرائط امروز" ، د رباره" د گرگونیهائی "که د رد نیای کنونی رخ د اد ه است پخش میکنند و" راههای جد ید نیل بسوسیالیسم" راموعظه می نمایند. اگرآنها به " د گماتیسم" حمله ورمی شوند، به اند ازه" سرموئی هم نگران انقلاب نیستند. منظورآنان از " د گماتیسم" آموزشهای اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم است ومسئله شان این است که بساری بورژوازی بشتابند، مانع انقلاب گرد ند وآنرا خاموش سازند.

خروشچف ، تیتو ، تولیاتی ورویزیونیستهای د یگربا ینجهت استالین را همصد امورد حمله قرار د اد ه واورا متهم برواج "کیش شخصیت" و "مخد وش ساختن قانونیت سوسیالیستی" ، "اشتباها" گوناگون وغیره میکرد ند که بتوانند علیه مارکسیسم ـ لنینیسم مبارزه نمایند. چه آنها د قیقا می ـ د انستند که استالین بمثابه گرد وهمرزم لنین وبمثابه اد امه د هند ه شایسته امریکه لنین بخاطرآن مبارزه میکرد ه پرحرارت ترین مبارزه پیشگام ووفاد ارترین مجری آموزشهای مارکسیسم

لنینیسم بود . قصد آنها از حیثیت انداختن مبارزه‌ای بود که استالین برای دفاع از اصالت مارکسیسم ـ لنینیسم علیه تحریفات اپورتونیستی رویزیونیستهای قدیم و جدید انجام داد. همه مرتدین و خائنین به مارکسیسم ـ لنینیسم با حمله به استالین هدف بی اعتبار ساختن لنینیسم و محو اندیشه‌ها و آموزشهای کبیر انقلاب اکتبر را در برداشته و دارند. این آقایان بجای مبارزه بخاطر سرنگونی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، بجای راه اکتبر، " راه مسالمت آمیز " را که امروزه عامیانه‌ترین شکل نفی انقلاب است موعظه میکنند و آنرا بعرش اعلی می رسانند .

باند رویزیونیستی خروشچف و برژنف در شوروی و تمام دنباله‌روان آنها هرکجا که هستند، برای قلمداد کردن باصطلاح همزیستی مسالمت آمیز بمثابه " راه عمومی رسیدن به سوسیالیسم در مقیاس جهانی " و " مشی عمومی جنبش کمونیستی بین المللی " که در تضاد کامل با آموزشهای لنین قرار دارد، سروصدای زیادی براه می اندازند. این خائنین با توسل به این " تئوری " سعی دارند که از مبارزه طبقاتی جلوگیری نموده، انقلاب را نابود کرده و راه توسعه طلبی امپریالیستی خود را هموار سازند.

رویزیونیستهای دیگر یعنی دارودسته‌های " کمونیسم اروپائی " تا حد نسخه بدل حقیر سوسیال دمکراتها تغییر ماهیت داده‌اند. آنها با خشم و غضب زیادی انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا را مورد حمله قرار داده، آشکارا با تز هائی ضد مارکسیستی تحت عنوان راه " دمکراتیک " و فرمیستی، " سازش تاریخی " با احزاب بورژوازی حتی با واتیکان و پاپلیس وارتش بورژوازی وارد صحنه شده و همه نوع " سوسیالیسم " به استثنای سوسیالیسم پرولتری را موعظه میکنند و تلاش میورزند بهر صورتی که شده تجربه تاریخی انقلاب اکتبر را از بین ببرند.

همین هدف نابودی انقلاب و حفظ وضعیت موجود یعنی نظام سرمایه‌داری، هدف " تئوری " ضد لنینیستی و ضد انقلابی دیگر یعنی " تئوری سه دنیا " است. دفاع از " تئوری سه دنیا " بمعنای قبول وکالت دفاع از منافع امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم آمریکا و منافع بورژوازی و ارتجاع جهانی است، حاملین این تئوری ضد مارکسیستی امر مبارزه بخاطر استقلال ملی را بازیچه قرار داده، آنرا از امر پیروزی انقلاب جدا نموده و برای توجیه سیاست پراگماتیستی خود مبنی بر اتحاد با امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی گوناگون مورد سوءاستفاده قرار میدهند.

تاریخ ثابت کرده و میکند که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از آنجهت که تئوری مارکسیستی لنینیستی انقلاب در آن پیگیرانه بکار برده شد به سرانجام پیروزمند انقلاب رسید و انقلاب در تعدادی دیگر از کشورهای اروپا و آسیا نیز براساس آموزشهای آن پیروز گردید. امروزه تاریخ

همچنین بطلان تئوریهای رویزیونیستی راکه باصطلاح برای رسیدن به سوسیالیسم "راههای جدید مطابق باشرایط فعلی" راموعظه میکند، به ثبوت میرساند. زیرا تاکنون انقلاب حتی برای نمونه در یک کشورهم ازچنین طرقی به پیروزی نرسیده است. این تئوریها برعکس باعث بروزوتکوین رویزیونیسم یعنی محیلانه ترین سلاح بورژوازی برای تخریب درجنبش انقلابی و سوسیالیسم ونابودی آنها گردیدند. این تئوریها راه ضد انقلاب وبرقراری مجدد سرمایه داری را هموارکردند.

لنین بزرگ درزمان خود باقاطعیت علیه خیانت انترناسیونال دوم قدعلم کرد و از آموزشهای انقلابی مارکس طی یک مبارزه بیرحمانه علیه خیانت انترناسیونال دوم وکوشش سوسیال دمکراسی درعاری ساختن این آموزش ازمضمون انقلابی آن، دفاع نمود وآنرا تحت شرائط نوین تاریخی تکامل داد. این مبارزه یک جروبحث آکادمیک نبود بلکه برای پیشبرد امرانقلاب ضرورت بی چون و چرا داشت. امروزه نیزمارکسیست ـ لنینستهای واقعی نخستین ومهمترین وظیفه انقلابی خود میدانند که ازلنینیسم درمقابل تمام تحریفات رویزیونیستهای مدرن ازنوع خروشچفی وتیتوئی گرفته تانوع "کمونیسم اروپائی" آن وسایراپورتونیستها باهرنام ونشانی هم که دارند دفاع کنند. این مبارزه امروزه برای امرانقلاب همانقدر واجب و ضروری است که درزمان لنین بود.

برای جنبش انقلابی جهان رویزیونیسم بصورت خطرعمده باقی مانده است. تمام تئوریهای رویزیونیستی که دردنیای امروز رجریان اند، درخدمت بورژوازی بین المللی وامپریالیسم قراردارند. این تئوریها نه تنها وجه مشترکی بامارکسیسم ـ لنینیسم وانترناسیونال پرولتری ندارند، بلکه درصورت دقت روشن میشود که ازناسیونالیسم فاحش بورژوائی با خصلت شووینیسم عظمت طلبانه ویااز منافع تنگ نظرانه بورژوازی ملی "خودی" سرچشمه میگیرند.

۱ ـ و. ی لنین علیه رویزیونیسم، چاپ آلبانی ص ۲۸۵
۲ ـ و. ی لنین مجموعه آثار، جلد ۲۵، چاپ آلبانی ص ۴۵۴

نجمیه خوجه

موضع پرولتاریائی حزب کار آلبانی درمورد گسترش مبارزه طبقاتی درمقیاس بین المللی

ازرساله : چند مسئله اساسی سیاست انقلابی حزب کار آلبانی درباره گسترش مبارزه طبقاتی .

کل مبارزه طبقاتی ای که در نزد مائی گیرو پیروزمند بوسیله رهبری حزب کار آلبانی گسترش داده شده ومیشود ، هیچگاه یک مبارزه محصور در مرزها ، محدود به مسائل کشور ، یک مبارزه طبقاتی باخصلت واهمیت ملی نبوده واین چنین نیز تفهیم نمیشود. برعکس مبارزه طبقاتی در نزد مائیک بخش مهم ازکل روند عمومی مبارزه طبقاتی شدیدی که در مقیاس جهانی به پیش برده میشود ، بوده ومی باشد.

حزب ما که قاطعانه به اصول پرولتاریائی مبارزه طبقاتی متکی وبه آن وفادار است همیشه جهت سیاستش این بوده که فعالانه به امر بزرگ انقلاب خدمت کند. حزب این عمل را انجام داده ومیدهد بازطرفی بدینوسیله که ساختمان سوسیالیسم را در آلبانی پیروزمندانه و قاطعانه بپیش می برد ، چیزی که یک پیروزی انقلاب در مقیاس جهانی است وازطرف دیگر به این وسیله که یک سیاست خارجی صحیح وانقلابی را دنبال میکند ، تا با موضع وعمل خود فعالانه به امر پرولتاریا ، به مبارزه خلق ها وپیشرفت انقلاب مساعدت ورزد.

حزب کار آلبانی ازبدو بنیادش وقایع بین المللی را همیشه ازموضع طبقاتی ، ازموضع علاقمندی به انقلاب و سوسیالیسم برآورد نموده ورفتاری صحیح در مقابل آن اتخاذ کرده است.

حزب کار آلبانی در روند بسط وهدایت مبارزه طبقاتی در کشور همیشه ازاین اصول انترناسیونالیستی حرکت نموده که یک حزب کمونیستی پابرجا بر مواضع محکم فقط آن حزبی میتواند باشد که مبارزه ومساعی آن در رابطه نزدیک با مبارزه ومساعی تمام جنبش کارگری بین المللی مارکسیستی ـ لنینیستی باشد. مبارزه ای که هدفش پیروزی انقلاب وسوسیالیسم ، دفاع ازایدئولوژی پرولتاریا واجرای کامل وبی گیر آن ، مبارزه بدون سازش با رویزیونیسم مدرن وهرنوع اپورتونیسم ، برملاکردن ، افشاء و نابود کردن آن باشد.

رفیق انورخوجه در کنگره هفتم حزب کار آلبانی تکیه میکند : " در مقابل امپریالیسم ، سوسیال امپریالیسم واعمال تهاجمی وتوسعه طلبانه بی پروای آنها ، در مقابل بورژوازی ، انحصارات بین المللی واستثمار بربرمنشانه آنها ، در مقابل ارتجاع ، خشونت وترورش ، نیروهای

رشد یافته پرولتاریای جهانی، انقلابیون مغلوب نشدنی وخلقهای پیکارجویرای آزادی، دمکراسی و سوسیالیسم قرار دارند." (گزارش انورخوجه بکنگره هفتم حزب کارآلبانی)
درگیری بین این نیروهای متضاد یك مبارزه سخت است که در تمام کشورها به پیش برده میشود و همه جوانب جامعه امروز را در برمیگیرد .

دیالکتیك گسترش مبارزه طبقاتی آخرالامر با الجبار منجر به پیروزی امر پرولتاریا در تمام دنیا میشود. سرنوشت آینده را به قضاوقدر واگذار کردن، دست روی دست گذاشتن و انتظار این را کشیدن که مبارزه طبقاتی بخودی خود بنفع پرولتاریا تکامل یابد، معنایش همچنانکه لنین تأکید میکند " مردن در حال انتظار" است .

تجربه بکرات ثابت نموده که موارد زیادی هستند که در یك ویا چند کشور یکمرتبه شرائط عینی انقلاب بوجود می ایند، تضادهای آشتی ناپذیر بین طبقات به حد اکثر شدت میشوند، شرائط انقلابی نزدیك شده، طبقات حاکم دیگر توانائی ندارند مثل سابق حکومت نموده، طبقات ویا خلقهای تحت ستم بیش از این نمیتوانند استثمار و ستم را تحمل کنند، وباوجود این انقلاب شروع نشده ویا اگر شروع شود ناکام شده و در خون خفه میشود.

این موضوع نشان داده وتصریح میکند که فاکتور ذهنی چه اهمیت بزرگی را برای پیشبرد موفق مبارزه طبقاتی و رهنمون شدن آن به پیروزی دارا است. بالاخص وجود حزب پرولتری حزبی که فقط اسم نبوده بلکه قبل از هرچیز بخاطر مشی وعمل کرد مارکسیستی ـ لنینیستی اش بخاطر رابطه بسیار نزدیکش با توده ها و توانائیش در رهبریت انقلاب، شرط تعیین کننده وفاکتور ذهنی شماره یك برای به پیش بردن و به اتمام رساندن پرشور مبارزه طبقاتی بطور عام وانقلاب پرولتری بطور خاص بشمار می رود.

تجربه پیشبرد واتمام پیروزمند انقلاب خلق ما این را بخوبی گواه است. حزب کمونیست نوبنیاد آلبانی دانست که چگونه موقعیت بوجود آمده بعد از اشغال فاشیستی را درك نموده، تجزیه و تحلیل کرده ومورد استفاده قرار دهد. حزب کارآلبانی هم در مبارزه علیه نظرات اپورتونیستی عناصر محفلی که میخواستند انقلاب خلق را به روزمباد اموکول کنند و هم برعلیه " فرمول ترتسکیستی ـ افراطی " عناصر دیگر که با شعارهای توخالی ماورا انقلابی بازی فاشیسم را می کردند، دانست که چگونه یك خط مشی روشن وصحیح سیاسی، ایدئولوژیکی و تشکیلاتی را تعیین کرده و پیگیرانه به آن عمل کند. این بود خط مشی مبارزه برای تشکل دادن وبسیج تمام خلق در جبهه آزادیبخش ملی، خط مشی ای که در کوره مبارزه برای آزادی واستقلال، قدرت نوین خلق را پایه گذاری کرده، قیام مسلح عمومی را سازمان داده وارتش آزادیبخش ملی را بنیاد نهاده و مبارزه برای آزادی واستقلال

رابطور صحیح بامبارزه برای آزادی اجتماعی ازهرنوع ستم واستثمارمرتبط ساخت.

ازآنجائیکه این خط ومشی مارکسیستی ــ لنینیستی پیگیرانه اعمال گردید، پیروزی بزرگ تاریخی بدست آمد ــ یعنی آزادی قطعی میهن، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و گذار تدریجی ازیک کشورفئودال ــ بورژوازی به یک کشورسوسیالیستی بدون وارد شدن بمرحله مرمایه داری پیش رفته بطور موفقیت آمیزی انجام پذیرفت.

بنابراین ازموضع پرولتاریا فاکتورذهنی برای پیش برد و پیروزی موفقیت آمیزمبارزه طبقاتی یک چنین اهمیت تعیین کننده ای دارد است! فاکتورذهنی در پیش برد مبارزه طبقاتی وسیله مطمئنی است که آن پرولتاریا و خلقها باد ستگاههای ستم وتبلیغاتی ای بمقابله برمیخیزند که بورژوازی امپریالیستی ــ رویزیونیستی برعلیه مبارزه انقلابی درخدمت خود گرفته تازندگی خود راتاحد امکان بدرازابکشاند. بورژوازی امپریالیستی ــ رویزیونیستی هیچگاه تابا این حد نسبت به قهروترور، خرابکاری ودخالت نظامی خود امید نبسته بود. آنان بویژه مبارزه درجبهه ایدئولوژیک رادرخدمت میگیرند تادرکشورهای سوسیالیستی فعالیت منحط وموذیانه رابه پیش برند، ذهن پرولتاریا وخلقها رامشوش نموده، آگاهی آنها راهسموم ساخته، تشکل وتدارک تودهها رابرای انقلاب مانع گشته، بخصوص به سنادهای سیاسی وایدئولوژیکی پرولتاریا یعنی احزاب کمونیستی لطمه زده وازآنها قلب ماهیت نمایند. این چیزی نیست جزمبارزه طبقاتی که امپریالیسم باحرکت ازموقعیت خویش آنرا انجام میدهد.

ازآنجائیکه شوروی به یک دولت مهاجم واستیلاجوی سوسیال امپریالیستی مبدل شده ورویزیونیستهای مدرن باشوروی درراًس آنها به جبهه امپریالیستی مبارزه طبقاتی گرویده اند، مبارزه طبقاتی پرولتاریا، خلقها و احزاب واقعی مارکسیستی ــ لنینیستی به حد اکثر تشدید یافته و خیلی بغرنج شده است.

رویزیونیستهای مدرن ودرمرکزآن شوروی و همه اپورتونیستهای دیگرکمافی السابق جهت توجیه وپنهان ساختن خیانت خود درنزد پرولتاریا و خلقها وبخاطراینکه بتوانند آنان رابهتربفریبند، دربی آنند تااعمال خویش رانئوریزه نموده و بعنوان "حرف آخر مارکسیسم" و "تکامل خلاق درتحت شرائط نوین" بمردم جابزنند. آنها کوشش کرده و می کنند که خط مشی عمومی خائنانه خود رابعنوان نتیجه "تغییرات عمیق" جابزنند که گویادرمحتوای عصرما بوجود آمده اند.

درست دررابطه بااین مسئله یعنی دررابطه بابیان صحیح ازمضمون عصرما، بین مارکسیست ــ لنینیستها ازطرفی و رویزیونیستهای مدرن و تمام اپورتونیستهای رنگارنگ

دیگر از طرف دیگر مجادله سختی درجریان بوده و می باشد. حزب کار ما به این بیان معتقد است که عصر ما که مضمون اصلی اش گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بوده، "عصر مبارزه بین دو سیستم اجتماعی متضاد، عصر انقلابات سوسیالیستی و انقلابات آزادیبخش ملی عصر انهدام سرمایه داری و از هم پاشیدن سیستم استعماری و در هم شکستن امپریالیسم عصر ما که داری هرچه بیشتر خلقها به راه سوسیالیسم، عصر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی می باشد." (تاریخ حزب کار آلبانی)

درک صحیح خصوصیات، مضمون و نیروی محرکه عصر ما شرط اساسی برای هر حزب مارکسیستی ـ لنینیستی است تا یک خط مشی صحیح سیاسی و ایدئولوژیکی، یک استراتژی و تاکتیک انقلابی تدوین نماید. این بدان معنی است که خط مشی، استراتژی و تاکتیک یک حزب براساس درک صحیح از یک عصر معین و براساس مضمون آن تعیین شده و باید بشود و این مضمون عینی این عصر نیست که به استراتژی وابسته است (یا میتواند وابسته باشد)، چه برسد به تمایل یک ـ ویا چند ـ حزب. این پیش می آید، همچنانکه در نزد همه احزاب رویزیونیستی امروز این روش موجود است، که میخواهند استراتژی و تاکتیکهای کاملا غلط خود را طوری وانمود کنند که گویا براساس درک صحیح خصوصیات عصر بنا شده اند، درحالیکه آنها کاری نمیکنند جز فرموله نمودن "تئوریهائی" در جهت منافع و براساس سیاست پراگماتیستی خود. درست بر این اساس است که رویزیونیستها و اپورتونیستهای تمام دوران ها بطور جبری پراکتیکی می پردازند. اپورتونیسم سیاسی آنها، آنان را بسمت شارلاتانی "علمی" سوق داده و سعیشان را بر آن میدارد تا واقعیت اجتماعی عینی و روند آنها را دگرگونه جلوه داده و از آنها نتایج نادرست و ضد انقلابی بگیرند. در مبارزه برعلیه این تحریفات، حزب کار آلبانی مثل همیشه تأکید میکند که تنها معیار علمی برای درک درست از مضمون عصر ما، تجزیه و تحلیل و برآورد طبقاتی از وقایع و بازتابهای عصر ما و نیروی محرکه آن از موضع علم مارکسیست ـ لنینیستی میباشد. نقطه حرکت برای آن را تجزیه و تحلیل لنینیستی تضادهای اساسی عصر می سازد، یعنی دوره ای که این تضادها در آن بچشم میخورد و همچنین تجزیه تحلیل مبارزه ای که در جهت حل این تضادها انجام میگیرد و باید انجام گیرد، چیزی که خود مضمون این عصر را تعیین میکند.

لنین و استالین بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در آثار خود از تضادهای اساسی دوران بطریق ذیل صحبت میکنند: از تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه داری، از تضاد بین کار و سرمایه یعنی بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری، از تضاد بین ملل تحت ستم و امپریالیسم، از تضاد بین نیروهای امپریالیستی، بین انحصارات.

در عصر تاریخی ای که ما در آن زندگی میکنیم تضاد اساسی ، تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری است. این تضاد در کشورهای سوسیالیستی بصورت مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری ، در کشورهای سرمایه‌داری ـ رویزیونیستی بصورت مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی ، در مقیاس جهانی ـ بصورت مبارزه بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری متبلور میشود .

واقعیات عینی در تمام زمینه‌ها گواه بر آن است که این تضاد ها در زمان ما نه از میان رفته و نه از شدت تشان کاسته شده است ، بلکه برعکس حاد تر و عمیق تر شده‌اند .

در دنیروی متخاصم در مقابل هم قرار دارند : در یک طرف ، کشورهای سوسیالیستی و پرولتاریای جهانی بعنوان نیروی اصلی جامعه در امر عظیم انقلاب و سوسیالیسم ، و در دوش به دوش آنها خلقهای تحت ستم و خلقهائی که خطر تحت ستم قرار گرفتن آنها موجود است ، همه نیروهای انقلابی ، مترقی و دوستدار آزادی قرار دارند . در طرف دیگر ، امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس بعنوان دشمن عمده خلقها و سوسیالیسم و در کنار آنها نیروهای امپریالیستی و رویزیونیستی ، بورژوازی انحصاری ، نیروهای فاشیستی ، کل ارتجاع جهانی و رویزیونیسم بین المللی قرار گرفته‌اند .

تجزیه تحلیل طبقاتی عمیق کنگره هفتم حزب کار آلبانی از اوضاع بین المللی امروز ، از مبارزه ، رشد یابنده پرولتاریا ، خلقها و احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی از طرفی و مساعی ای که امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بخرج میدهند تا نظام استثمار و ظلم و ستم خود را استحکم بخشند ، از طرف دیگر گواه بر آن است که " سرمایه‌داری بعنوان یک سیستم اجتماعی هیچگاه نمیتواند از چنگال تضاد ها و خطرانها دش فرار کند ، زیرا او در توانش نیست که در آن واحد هم سود حد اکثر خود را تأمین نموده و هم توازن در اخلی جامعه را پابرجا نگهدارد " . (انور خوجه ، گزارش بکنگره هفتم حزب کار آلبانی) این حقیقت عینی را نادیده گرفتن و بعلاوه متضاد با آن تبلیغ کردن که " دتانت " ، " تشنج زدائی " ، " تکامل مسالمت آمیز سرمایه‌داری به سوسیالیسم " شروع شده ، " امپریالیسم " عاقلتر و ملایمتر شده " ، " مارد وره " " اتحاد همگانی بین المللی " و در " امنیت عمومی " زندگی می کنیم ، " امپریالیسم آمریکا در حال " افول " است و دیگر نمیتواند " خطری برای کسی باشد و قس علیهذا ، آنچنانکه رویزیونیستهای خروشچفی و دیگر رویزیونیستهای مدرن انجام داده و میدهند ، مسلما فقط " هجویات تئوریکی " و یک انحراف لحظه‌ای از مواضع علم مارکسیسم ـ لنینیسم نیست . این تشریح غلط مضمون عصر تاریخی ما بوسیله رویزیونیستهای مدرن و دیگر اپورتونیستها بدینمنظور تعقیب میشود که مبارزه " طبقاتی پرولتاریا را بخاموشی بکشانند که بر علیه بورژوازی ، رویزیونیسم و ارتجاع

قیام ننموده بلکه خود را با اوضاع وفق داده، گردن خود را بیشتر خم کرده و بوغ استثمار را هرچه طولانی تر تحمل کند. رفیق انورخوجه میگوید " از اینجا همچنین دومین نتیجه‌گیری غلط منتج میشود که گویا لنینیسم کهنه شده، که تزهای اصلی راجع به امپریالیسم، طبقات و مبارزه طبقاتی، راجع به دولت و انقلاب، راجع به دیکتاتوری پرولتاریا همه کهنه شده‌اند" .
(آثار انورخوجه ـ جلد ۹)

حزب کارآلبانی وفادار به مارکسیسم ـ لنینیسم در تمام طول حیات خود مجبور به مقابله با چنین تئوریها و پراتیکهای ضد کمونیستی بوده و آنها را از موضع مبارزه طبقاتی تجزیه تحلیل نموده و قاطعانه ویدون کوچکترین وقفه‌ای محکوم نموده است.

حزب ما در رابطه با مبارزه برعلیه رویزیونیسم خروشچفی، یعنی ایدئولوژی و پراتیک این قدرت بزرگ که در رأس جبهه رویزیونیسم مدرن قرار دارد، تجربه بزرگی کسب کرده است. یک چنین " تئوریهای " رسوائی را که مُهر رویزیونیسم شوروی را حمل میکنند، مثل تئوری راجع به دولت و حزب" تمام خلقی " ، " همزیستی مسالمت آمیز" با همه کس و در هر نقطه نظری ، دنیای" بدون ارتش، اسلحه، بدون جنگ " ، " انقلاب مسالمت آمیز" ، " خود مختاری محدود " و . . . ، حزب کارآلبانی همچنانکه لازم است، تجزیه تحلیل مارکسیستی ـ لنینیستی نموده و سرشت ضد مارکسیستی وضد انقلابی آنها را برملا ساخته و بدون کوچکترین تردیدی افشاء کرده است. حزب ما در این رابطه مبارزه را هیچگاه تضعیف ننموده و نخواهد نمود . زیرا او دقیقا میداند : " رویزیونیسم شوروی کاملترین و پرداخته‌ترین " تئوری و پراتیک رویزیونیستی ضد انقلابی را عرضه میکند، یعنی تجدید نظر در تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی در تمام زمینه‌ها و در تمام مسائل" " تئوری خروشچفی" راهی را نشان میدهد که آگاهانه انتخاب شد تا دیکتاتوری پرولتاریا را از میان برداشته و سرمایه‌داری را دوباره برجا کند. "
(گزارش انورخوجه بکنگره هفتم حزب کارآلبانی)

تمام تئوریهای دیگر بورژوائی و رویزیونیستی نیز به این هدف ضد انقلابی خدمت کرده و میکنند ، مثل " تئوری رویزیونیستی یوگسلاوی راجع به " خود مدیریت کارگری" یا " تئوریهای" جامعه مصرفی " ، " راه میانه غیر سرمایه‌داری" " جامعه انقلاب علمی ـ تکنیکی " وغیره .

همچنین "طرح جدید " از مضمون عصر ما که بر پایه " باصطلاح " تئوری سه دنیا" استوار است از نقطه نظر تحلیلی وارزیابی از مواضع طبقاتی، نیز چیزی نیست بجز یک تئوری برای فرونشاندن مبارزه طبقاتی ، یک تئوری که تضادهای اساسی عصر ما را پرده پوشی نموده و باخود سردرگمی و درهم برهمی بسیار به همراه آورده و خیال پردازی را در رابطه با انقلاب پرولتاریا، خلقها و احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی بیدار میکند . قبل از هر چیز این باصطلاح " تئوری سه دنیا" همانند دیگر خواهران

دولتهای از "کشورهای غیرمتعهد" و "کشورهای در حال توسعه" صحبت میدارد، در تقسیم کردن کشورها بر اساس معیارهای طبقاتی مارکسیستی ـ لنینیستی حرکت نمیکند. از آنجا که بانیان این "تئوری" عیوب آنرا احساس میکنند، میگویند که لنین نیز زمانی دنیا را اینطور تقسیم کرده است. اما این نادرست است.

لنین میگوید "امروز در جهان دو دنیا وجود دارد: دنیای کهنه سرمایه‌داری ـ که به یک بن‌بست رسیده و هیچگاه تسلیم نخواهد شد، و دنیای نوین در حال رشد که هنوز خیلی ضعیف است، اما قوی و بزرگ خواهد شد، زیرا او تسخیرناپذیر است". (لنین، جلد ۳۳) این تقسیم بندی را لنین همچنانکه پیداست بر پایه معیار طبقاتی انجام داده، بر پایه نظام‌های اقتصادی ـ اجتماعی ای که رو در رو و متضاد با همند، زیرا روابط تولیدی ای که این نظامها بر آن استوارند، خود نیز همانند طبقات رهبری کننده آنها کاملا با یکدیگر مغایر بوده و رو در رو و متضاد با هم قرار گرفته‌اند.

"تئوری سه دنیا" که مرز طبقات را در تقسیم بندی خود مخدوش مینماید، هیچ نتیجه‌گیری در رابطه با انقلاب نمیکند. بلکه بیشتر از آن آنرا اصولا نادیده میگیرد. برطبق این "تئوری" به باصطلاح "دنیای سوم" هم کشورهای وابسته به سرمایه‌داری، هم کشورهای زیر سلطه فاشیسم و هم کشورهای سوسیالیستی تعلق دارند. تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری، تضاد اساسی عصر ما در مقیاس ملی و جهانی برای این "تئوری" وجود خارجی ندارد. اشتعود رنزد او بخاموشی گرائیده است. طرفداران این "تئوری" برای اینکه برای آن دلیل می‌آورند که بعد از احیای سرمایه‌داری در شوروی و در چند کشور دیگر کم زمانی در مکراسی توده‌ای بوده‌اند، دیگر اردوگاه سوسیالیستی موجودیت خود را از دست داده است. آیا با تغییر جهت دادن اتحاد شوروی و چند کشور مکراسی توده‌ای بسمت ضد انقلاب، سوسیالیسم بعنوان یک سیستم اقتصادی ـ اجتماعی نیز از میان برداشته میشود؟ بهیچوجه. سوسیالیسم زنده است و در کشورهای سوسیالیستی واقعی بدون وقفه، رشد و استحکام می یابد. او آینده‌ای حتمی جامعه انسانی بوده و هیچ نیروئی قادر نیست او را از میان بردارد، هیچ نیروئی نمی‌تواند پیروزی او را در مقیاس جهانی مانع شود. مارکسیست ـ لنینیستهای حقیقی از این واقعیت حرکت نموده و جهان را نه بر اساس بلوک‌ها بلکه بر اساس سیستمهای اقتصادی اجتماعی تقسیم میکنند. این معیار را نمیشد و نمیشود متزلزل ساخت حتی اگر فقط یک کشور سوسیالیستی در جهان موجود باشد. لنین وقتی گفت "در جهان امروز دو دنیا وجود دارد" در جلو چشمش یک جهان کامل سرمایه‌داری در مقابل آن فقط یک کشور سوسیالیستی شوروی آن زمان بود. تأئید باصطلاح "تئوری سه جهان" معنایش بطور روشن تحریف آموزشهای

لنین وفقدان ایمان به پیروزی قطعی سوسیالیسم است.
تبعیت از این "تئوری" و بکاربرد آن در یک کشور سوسیالیستی معنایش تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا و مدفون ساختن دست آوردهای سوسیالیسم است. تبلیغ این "تئوری" در بین پرولتاریای بین‌المللی معنایش این است که از او نخواهیم، مبارزه نکرده، برای انقلاب بپا نخاسته، جهت ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا پیکار نکرده، بلکه خود را تسلیم سلطه و استثمار انحصارات بزرگ سرمایه‌داری بنماید. معنایش این است که از خلقها بخواهیم تا بر علیه رژیمهای ارتجاعی چون پینوشه، رژیم شاه ایران و امثال آنها بمبارزه برنخاسته، بلکه به عبودیت آنان گردن نهند.
مجموعه "تبلیغ عنان گسیخته" بورژوائی ـ رویزیونیستی در خدمت استراتژی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس بنحوبیسابقه‌ای در جریان است تا مبارزه طبقاتی پرولتاریا را که برای پیروزی انقلاب و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در کوشش است، بخاموشی گرایانده و اهداف مبارز را تا حد تقاضاهائی که حکام خون‌آشام ایران و امثال آنها بمبارزه برنخاسته، بلکه به عبودیت آنان گردن نهند تقلیل دهد. عده‌ای به پرولتاریا میگویند او می باید با شرایط بسازد زیرا "از طریق آزادیهائی که نظام بورژوائی تضمین می کند" میشود به سوسیالیسم رسید، عده‌ای دیگر "برادری یا وجود تمام اختلافات عقاید" را تبلیغ می کنند، بعضی ها با و می گویند او نباید برای انقلاب بپاخیزد زیرا از این طریق "میتواند موازنه ابرقدرتها بهم خورده و یک جنگ اتمی آغاز شود"، بعضی دیگر به او پند میدهند که "اطاعت نموده و کمربندها را تنگتر نمایند تا بتوان بحران را تحمل کرد"، از طرفی با و توصیه میشود که از دولت ها و ارتش های بورژوائی، از ناتو و بازار مشترک اروپا پشتیبانی کرده و از این طریق "از وطن در مقابل خطر سوسیال امپریالیستی دفاع کند" از طرف دیگر برای پشتیبانی از دسته های رویزیونیستی چند کشور و از سوسیال‌امپریالیسم روس جهت "دفاع از وطن در مقابل خطر امپریالیسم" فراخوانده می شود. بزعم رویزیونیستها و اپورتونیستهای دیگر، مسائل روز پرولتاریای جهانی اینها هستند و نه انقلاب پرولتری.
مارکسیستهای واقعی این مسئله اساسی را بطریق کاملا دیگری مطرح میسازند. برای آنها انقلاب در دستور روز است. رفیق انورخوجه در کنگره هفتم حزب کار آلبانی گفت "در نیا در مرحله‌ای قرار ارد که در آن امر انقلاب پرولتری و آزادی فقط یک ایده آل دور نمانبوده، بلکه مسئله‌ای است که طرح شده و باید حل شود." (گزارش انورخوجه بکنگره هفتم)
همچنانکه تأکید شد هم اکنون تمام تضادهای مهم عصر ما شدید احاد شده‌اند. آنها همچنانکه مارکسیسم ـ لنینیسم می آموزد ناگزیر به انقلاب منتهی میشوند. تجزیه تحلیل

مارکسیستی ـ لنینیستی شرائط امروز نشان میدهد که همه جا، در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و در کشورهای آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین که تازه آزادی بدست آورده اند و یا آنهائیکه علیه کلنیالیسم و دخالت امپریالیستی مبارزه میکنند، شرایط عینی برای انقلاب پرولتری و یا انقلاب آزادیبخش دمکراتیک بوجود آمده است. استنتاج مذکور کنگره هفتم حزب کار آلبانی یک "تمایل" ذهنی نبوده بلکه استنتاجی است که از تجزیه تحلیل مارکسیستی لنینیستی موقعیت مشخص امروز منتج میشود. رویزیونیستهای مدرن و اپورتونیستهای مختلف بر مارکسیست ـ لنینیستها خرده می گیرند که آنها "موقعیت را در نظر نمیگیرند"، آنها "میخواهند از روی مراحل بپرند"، آنها بیصبرند و فقط به "انقلاب پرولتری" فکر میکنند و . . . اینها تاکتیکهای قدیمی آشنائی هستند که مورد استفاده تمام اعتصاب شکن ها قرار میگیرد. در واقع نه آنها بلکه احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی واقعی هستند که دقیقا شعارهای ماورا "چپ و روند عینی تاریخ را از هم تشخیص میدهند. رفیق انورخوجه میگوید "کسی که بخواهد تکامل وقایع را مصنوعا تسریع نماید یک درک صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی ندارد زیرا انقلاب در یک روز سازماندهی نشده و بپایان نمی رسد، انقلاب جشن عروسی نبوده بلکه جنگ توده ای عظیمی می باشد . . . مارکسیست ـ لنینیستها از مبارزه هراس ندارند. . برعکس آنها در مبارزه و انقلاب قویتر و تسخیرناپذیرتر میگردند. (انورخوجه، صحبت با رفیق پردو پومار). احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی واقعی همیشه مراحل انقلاب را دقیقا در نظر داشته و با تمام نیرو، هم از انقلاب پرولتری و هم از جنبشهای آزادیبخش ملی خلقهای تحت ستم و انقلابات دمکراتیک در تمام دنیا پشتیبانی میکنند. زیرا آنها را برای تکامل پروسه انقلاب در مقیاس جهانی بمثابه فاکتورهای بسیار مهم و غیرقابل جایگزین، و بعنوان حلقه هائی از زنجیر انقلاب پرولتری در نظر دارند. حزب کار آلبانی همواره در سمت مبارزه خلقها برای آزادی و استقلال ملی ایستاده و می ایستد. "خلقهای مترقی و دول دمکرات که . . . . برای بدست آوردن تسلط بر ثروتهای خود و تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و ایجاد مساوات در روابط بین المللی، مبارزه میکنند از پشتیبانی کامل خلق و از دولت آلبانی برخوردارند." (انورخوجه در مجمع خلق ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۷).

اپورتونیستها نمیخواهند با اتهامات خود در حقیقت مراحل را "نجات" بدهند، بلکه آنها آنرا درست مخدوش میکنند. آنها "صبر" را توصیه میکنند زیرا گویا "شرایط" برای انقلاب "هنوز موجود نیستند". شرایط برای انقلاب در حقیقت موجود است و هر روز نیز آماده تر میشود. پرولتاریا مداوما و بطور روزافزون استثمار بیرحمانه و ستم را بر گرده خود حس میکند، او می بیند که زندگی چگونه روز بروز گران تر میشود، سوق بسمت سپاه بیکاران او را تهدید

می کند ومجبورمیشود که قربانیهای بیشماری را تحمل نماید. این موقعیت، پرولتاریا را برای این عقیده می آورد که وقت آن رسیده است که به قربانیهای بیشمار خود پایان داده و" بالاترین قربانی "را بدهد : یعنی برای انقلاب قیام کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر سازد.

یک واقعیت دیگر نیز تدارک همه جانبه ٔ پرولتاریا را برای انقلاب لازم میسازد : این خطر موجود است که یک جنگ جهانی جدید شروع شود. این تکلیف ووظیفه ٔ پرولتاریا است که برعلیه جنگ تجاوزگرانه مبارزه کند. اما اگر این جنگ اجتناب ناپذیر گردید، پرولتاریا باید این جنگ را به انقلاب تبدیل نماید. این امر اما از امروز به فردا انجام پذیر نبوده و بدون تدارک سیستماتیک وقبلی ، بدون میزان زیادی از آگاهی انقلابی ، بدون بسیج وسازماندهی بدون رهبری یک حزب حقیقی مارکسیستی ــ لنینیستی عملی نیست.

مارکس کبیر مارسالت تاریخی پرولتاریا، این انقلابی ترین طبقه که در مرکز دوران ما قرار دارد را نشان میدهد. این رسالت وواقعیت عینی را نمیتوان بوسیله" هیچ دسیسه ویا" تئوری " رویزیونیستی ویا بورژوائی مستور ساخت.

ایدئولوگهای بورژوائی ورویزیونیستهای مدرن وهمچنین اپورتونیستهای رنگارنگ مدت مدیدی است که" تئوریهای" جدید آورده وبازنیز می آورند تا با آنها این رسالت پرولتاریا را انکار کنند. یک بخش از آنها این رسالت را به "تکنوکرات ها" و یا" طبقات میانه" محول کرده و بخش دیگر به پادشاهان وامیران ، رژیمهای ارتجاعی وفاشیست های کشورهائی که در آنها برمسند قدرت سوارند ، یعنی به آنهائیکه بر اساس" تئوری سه دنیا" گویا" نیروی محرکه ٔ تاریخ" شده و" چرخ تاریخ را بجلو می برند " واگذار می کند ! وبعد از همه" اینها این "تئوریسین ها" مدعی هستند که به آموزشهای مارکس ولنین وفادارند ! این تا چه حد حقیقت دارد ؟ لنین میگوید " مهمترین اصل در آموزشهای مارکس تصریح نقش تاریخی پرولتاریا بعنوان خالق جامعه سوسیالیستی است." (آثار لنین ، جلد ۱۸ بزبان آلمانی) . بنابراین کاملا روشن است که اپورتونیستها مهمترین اصل آموزشهای مارکس را تحریف نموده ورد میکنند ، یعنی همان رسالت تاریخی پرولتاریا بعنوان انقلابی ترین نیروی جامعه .

ایجاد وتحکیم اتحاد ها برعلیه امپریالیسم وارتجاع بخصوص برعلیه امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس، وظیفه ای است که کمافی السابق در جلوی پرولتاریا ، خلقها و احزاب مارکسیستی ــ لنینیستی قرار دارد . برای تعیین جهت صحیح در مورد این مسئله مثل هر مسئله ومد بده ٔ دیگری ، اهمیت تعیین کننده دارد که معیارهای صریح طبقاتی تدوین گردند. اتحاد ــ با که وبرای چه؟ مارکسیست ــ لنینیست ها مسئله را اینطور مطرح میکنند . با حرکت از این معیار صحیح کاملا روشن است که فراخواندن به اتحادی که نقش

رهبری انقلاب را از پرولتاریا سلب نموده ، اتحادی کمپرولتاریا بعنوان نیروی محرکهٔ اصلی عصر در مرکز آن نبوده ویک خط فاصل روشن نکشد ، بلکه پرولتاریا و بورژوازی ارتجاعی ، خلق‌های پیکارجو برای آزادی و استقلال ورژیمهای فاشیستی ، ملاها و زباله‌های جامعه (لومپن‌پرولتاریا) را در یک دیگ بریزد ، از مارکسیسم ـ لنینیسم بکلی دور بوده و به آن ضرر می زند. لنین میگوید " براساس آموزش سوسیالیسم یعنی مارکسیسم . . . . نیروی محرکهٔ حقیقی تاریخ مبارزهٔ انقلابی طبقات است. . . ، براساس آموزش فلاسفهٔ بورژوائی نیروی محرکهٔ پیشرفت همیستگی تمام عناصر جامعه می باشد. آموزش اولی ماتریالیستی و دومی ایدآلیستی است. اولی اساس تاکتیک پرولتاریا را در کشورهای مدرن سرمایه داری می‌سازد ، دومی ـ برای تاکتیک بورژوازی است. " آثار لنین بزبان آلمانی جلد ۱۱)

طرفداران " تئوریهای "ضد مارکسیستی در سیاست اتحاد میکوشند نظریات خود را به عنوان " بررسی " گویا " مارکسیستی ـ لنینیستی "اتحاد هائی که پرولتاریا و خلقها در مبارزهٔ خود بدان باید عمل نمایند ، جا بزنند. یک چنین نظراتی اما در حقیقت خیلی دورتر از آنند که مارکسیستی ـ لنینیستی باشند . آنها خواستار وحدت بین " دنیاها " وکشورهای مختلف اند ودراین میان اما " فراموش " میکنند که در این باصطلاح " دنیاها "وکشورها ، خلقها ، طبقات و خواستهای رودررو و متضادی وجود دارند . بنابراین اپورتونیستها اولا تضاد بین پرولتاریا وبورژوازی را مخدوش ساخته ، توجه پرولتاریا را از تدارک برای انقلاب منحرف میکنند . دوما در باصطلاح " وحدت " های توصیه شده توسط اپورتونیستها ، نقش رهبری و هدایت کننده‌ای که پرولتاریا واحزاب مارکسیستی ـ لنینیستی باید در دست بگیرند ، در نظر گرفته نمیشود ، برعکس این نقش یا کاملا نامعین بوده و یا بین طبقات واحزاب مختلف تقسیم میشود . موضع مارکسیست ـ لنینیستها در مورد این مسئله کاملا برعکس است. مارکسیسم ـ لنینیسم می آموزد که احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی واقعی برای رسیدن به اهداف استراتژیکی خود تاکتیکهای ماهرانه و انقلابی بکار برده ، که متحدین طبیعی پرولتاریا را تضمین نموده وبخود جلب می نمایند ، که باید از تضادهای موجود بین امپریالیستها استفاده نموده ، واتحاد بین نیروها وطبقاتی را که حتی اگر برای درجه و زمان معینی خواستار انقلاب باشند بوجود آورد. رفیق انورخوجه تاکید میکند : " در عین حال حزب مجاز نیست که استقلال خود را از دست داده ، در هر جبهه‌ای شرکت نموده ، مواجازه دهد تا او را تابود سازند. برعکس او باید استقلال خود را حفظ نموده به اصول و قوانین خود متکی باشد. او باید نقش رهبری خود را در انقلاب بدون چون وچرا با مبارزه بحق وسیاست صحیح بدست آورد . . . هژمونی را بکسی نمی بخشند ، باید با مبارزه آنرا بدست آورد. "

(انورخوجه صحبت بارفیق پد رو- پومار ۸ اوت ۱۹۶۷). حزب کارآلبانی د رتمام طول تاریخ خود همیشه به این اصول متکی بود ه است. د رسالهای مبارزه ضد فاشیستی آزاد ییخش ملی نضاد هائی کمبراثرتهاجم فاشیسم نازی بوجود آمد ه بود بطورصحیح استفاد ه نمود ه وتوا ن خود ر با اتحاد انگلیس- شوروی- آمریکا باهم آهنگ نمود ن مبارزه خلق آلبانی با جنگ خلقهای د یگربرعلیه اشغالگران نازی وفاشیست، نشان د اد . د رعین حال اماحز ب ما د رك مینمود که چگونه بین شوروی ازطرفی وانگلو- آمریکائیها ازطرف د یگرتفاوت بگذ ارد . اوهمچنین این را د رك می نمود که استقلال خود وخلق آلبانی را د رچارچوب اتحاد ضد فاشیستی حفظ کند . اوهیچگاه اجازه ند اد که مبارزه خلق آلبانی د نبالروی نیروی متفقین د ر مد یترانه شد ه وزیر رهبری اورفته ومورد سوء استفاد ه قرارگیرد . بعد اوقتی که آنگلو- آمریکائیها خواستند که د رزیر ماسك " متحد ین " قوای خود را با د غل به آلبانی گسیل د ارند ، حزب کمونیست تنها روش صحیح را د رمورد آنان پیش گرفت : او اجازه ند اد که بجای مهاجمین نازی ، اشغالگران جد ید یعنی امپریالیستهای آنگلو- آمریکائی وارد کشورشوند .

حزب کمونیست آلبانی (حزب کارآلبانی امروزی) د رطول مبارزه آزاد ییخش ملی ضد فاشیستی همواره یك سیاست وحد ت ماهرانه واصولی را همچنین د رسطح سیاست د اخلی د نبال نمود . اوازبد وشروع مبارزه د رکشورمان تمام خلق را ، بد ون تفاوت گذ اشتن بین طبقات، مذ هب واعتقاد ات فراخواند تا د رجبهه واحد برای مبارزه برعلیه اشغالگران بیگانه متحد شوند . اوزحمات زیاد ی متقبل شد تا تمامی آنهائی را که علا قمند بند آزاد ی واستقلال آلبانی بود ند بخود جلب نماید . اماحزب ما د رعین حال استقلال کامل ونامحد ود خود ، نقش رهبری کنند ه خود د رجبهه آزاد ییخش ملی ضد فاشیستی ونقش رهبری کنند ه طبقه کارگررا د رانقلاب، حفظ نمود . حزب کمونیست ما قبول نکرد مواجازه ند اد که تعیین سرنوشت مبارزه وقد رت نوین خلق که د رکوره مبارزه بوجود آمد ه بود با د یگران تقسیم گرد د . رفتار مصمم وسریع رهبری حزب برعلیه سازش رسوای موکیه مثال بارزی از آن است.

رویزیونیستهای مد رن که " اتحاد های " گوناگون و " ایجاد یك جبهه واحد ضد امپریالیستی " را تبلیغ می نمایند ، اپورتونیستهای د یگرکه " وحد ت کشورهای مختلف " گویا برای مبارزه بر علیه د وابرقد رت ، د رحقیقت امابرعلیه یکی از آنها را فرامیخوانند ، مد عی هستند که با این کار ازتضاد بین امپریالیستها استفاد ه میکنند . طرفد اران باصطلاح " تئوری سه د نیا " مثلا کشورهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین که بزعم ایشان به " جهان سوم " تعلق د ارند را فرا میخوانند تا با کشورهای سرمایه د اری مثل انگلستان ، فرانسه ، آلمان غربی ، ژاپن وغیره که ظا برنظر ایشان به " جهان د وم " متعلقند ، متحد شوند . با این عمل گویا باید بجنگ خطری که

از دو ابرقدرت تشکیل دهنده "جهان اول" سرچشمه می گیرد رفت، خطری که در حقیقت اما گویا از جانب یکی از اینها یعنی از جانب سوسیال امپریالیسم روس منشا میگیرد. اما کافی است که از جمله منطق کارتر رئیس جمهور آمریکا که در کنفرانس سران نمایندگان ۱۵ کشور صنعتی پیشرفته سرمایه داری چندی قبل در لندن ایراد نموده خوانده شود و یا با صطلاح مشاورات "شمال ـ جنوب" را که در پاریس با شرکت چند کشور پیشرفته "جهان دوم" و چند کشور در حال توسعه "جهان سوم" انجام گرفت، تعقیب شود تا بتوان تعیین نمود این "تئوری" تقسیم "سه جهان" بر چه اساس ضعیف و غیرطبقاتی، چه تخیلات و هجویاتی در مورد اتحاد این "دنیاها" بنا شده است.

تعیین دشمن اصلی در مقیاس جهانی و در یک دوره معین تاریخی، برای تعقیب یک سیاست خارجی صحیح و انقلابی اهمیت اساسی دارد. نظر حزب ما در مورد این مسئله همواره روشن بوده است. در کنگره هفتم آن را از نو بیان داشت: امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس، در ابرقدرت، امروزه "بزرگترین و دشمن عمده" خلقها" هستند و بهمین علت آنها هر دو دارای خطری مساوی هستند." (گزارش انور خوجه به هفتمین کنگره حزب کار آلبانی) این استنتاج بر اساس یک تجزیه تحلیل طبقاتی از شرائط عینی بین المللی، از تضادهای اساسی در مقیاس جهانی، بدست آمده است. کنگره هفتم کمینترن در سال ۱۹۳۵ فاشیسم را در شکل آلمان نازی، ایتالیای فاشیستی و ژاپن میلیتاریستی، بعنوان دشمن عمده خلقها در آن زمان تعیین نمود. اینکه فاشیسم دشمن عمده خلقها بود، جنگ جهانی دوم به روشنی ثابت نمود. بعد از جنگ جهانی دوم در فتر اطلاعاتی جنبش بین المللی کمونیستی، امپریالیسم آمریکا را بعنوان دشمن عمده خلقها تعیین نمود. این تز همچنین، علیرغم کوششهای رویزیونیستهای خروشچفی برای جلوگیری از آن، در اولین مشاوره مسکو در سال ۱۹۵۷ و دومین مشاوره مسکو سال ۱۹۶۰ تأئید شد. زمانیکه شوروی از یک کشور سوسیالیستی به یک کشور سرمایه داری ـ رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی تبدیل شد، یک دشمن عمده جدید نیز علاوه بر امپریالیسم آمریکا، بدان ملحق شد. بدین طریق دو دشمن عمده و باندازه هم خطرناک برای انقلاب، سوسیالیسم و خلقها بوجود آمدند. ما معتقدیم که این غلط است که بگوئیم امروز دو دشمن عمده برای خلقها موجود نبوده بلکه فقط یکی از آنها ـ سوسیال امپریالیسم ـ خطرناکتر از امپریالیسم آمریکا است، زیرا او طالب جنگ بوده و برعکس امپریالیسم آمریکا مخالف جنگ است، زیرا او تضعیف شده و فقط تحکیم موقعیت کنونی خود را آرزو میکند. یک چنین تزی نه فقط غلط بوده بلکه برای انقلاب و خلقها مضر نیز میباشد.

تمامی حزب و خلق ما از این استنتاج صحیح مارکسیستی ـ لنینیستی کنگره هفتم پشتیبانی

می کنند که : ۳ ابرقدرتها ، تک تک ویا باهم در یک مقیاس و در یک سطح دشمن عمده سوسیالیسم ، آزادی واستقلال ملل ، بزرگترین نیرو برای دفاع از سیستمهای ستم واستثمار و خطری بلاواسطه هستند که با سوق دادن بشریت بجنگ ، او را تهدید به نابودی میکنند. (گزارش انور خوجه به کنگره هفتم) . حزب کار و خلق آلبانی هیچگاه کوچکترین تخیلی نیز در مورد سرشت سلطه جویانه ، اشغالگرانه و تهاجمی هم امپریالیسم آمریکا و هم سوسیال امپریالیسم روس بخود راه نداده اند . آنها در این مورد بخود تخیل راه نداده و نخواهند داد . اگر انسان همواره اصولی و در عمل و در هر موقعیتی در مد نظر نداشته باشد که دشمنان عمده سوسیالیسم و خلقها امروزه هر دو ابرقدرت هستند ، میتواند برای این و یا آن کشور و یا خلق نتایج منهدم کننده ای ببار آید .

این ممکن است که یک کشور معین بوسیله یکی از دو ابرقدرت مستقیما تحت ستم بوده و یا این امر تهدیدش کند ، اما این بمعنی آن نیست که ابرقدرت دیگر بمقیاس کمتر و یا اصلا دشمن این کشور نیست . هر ابرقدرت با تمام نیرو و وسایل با انقلاب و سوسیالیسم در مبارزه است تا در هیچ کشوری ، هر کجا که میخواهد باشد ، در این امر توفیقی حاصل نشود . هر یک از آنها در کمین نشسته ، تا بمحض اینکه کشوری خود را از دست ابرقدرت دیگر رها کرد حاکمیت امپریالیستی خود را مستقر سازد .

زندگی هر روز بیشتر ثابت میکند که ابرقدرت نوخاسته سوسیال امپریالیسم روس تمام وسائل و متدهای خود را بکار انداخته تا در همه جای دنیا پیشروی نموده ، برای خود بازار فروش و حوزه وسیع نفوذ بوجود آورده تا با ابرقدرت دیگر بعنوان " شریک لایق " رقابت نموده ، با او بخاطر خواستهای خود دست بگریبان شده و در عین حال با او در مبارزه بر علیه خلقها ، علیه پرولتاریا و انقلاب پرولتری هم پیمان شود . اما در عین حال که حزب کار آلبانی سرشت تهاجمی این ابرقدرت را بدرستی ارزیابی می کند ، این نظر را نداشته و ندارد که ابرقدرت دیگر ــ امپریالیسم آمریکا ــ تضعیف و خطرش کمتر شده و باین علت ، همچنانکه اپورتونیستها میگویند ، میتوان مبارزه علیه او را کنار گذاشت و حتی به او متکی شد ! بنظر حزب کار آلبانی ، امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس بیک اندازه خطرناک ، قهار و مهاجمند . باین جهت کسی مجاز نیست بر یکی و یا بر دیگری متکی شود ، همچنانکه نمیتوان به دول امپریالیستی و رویزیونیستی دیگر و دست نشاندگان وفادار دو ابرقدرت اتکاء داشت . فقط اگر کسی از نقطه نظر استراتژیکی درست تشخیص دهد و عمیقا درک کند که دشمنان عمده سوسیالیسم و خلقها امروز دو ابرقدرت هستند ، میتواند یک سیاست خارجی انقلابی مارکسیستی ــ لنینیستی را دنبال کند . تنها بر اساس یک چنین ارزیابی و درک صحیحی که بر

روابط واقعی اوضاع استوار باشد، میتوان مبارزه طبقاتی را در جبهه خارجی به پیش برد و نوك نیزرا متوجه و ابرقدرت، بمثابه دشمن عمده سوسیالیسم وخلقها نمود و مبارزه بر علیه ابرقدرت را از مبارزه علیه ابرقدرت دیگر مجزا ننمود. فقط باین طریق است که اشتباهات اپورتونیستی زیرین انجام نمیگیرد: که مبارزه سیاسی و ایدئولوژیکی برعلیه این و یا آن ابرقدرت را متوقف و یا تضعیف نمود ــ که برای مبارزه برعلیه یك امپریالیسم به دیگری متکی شد و یا که موضع اتخاذ شده در مورد این و یا آن واقعه جهانی و یا در مورد این و یا آن اختلاف بین المللی از موضع طبقاتی نبوده بلکه از موضع پراگماتیستی و براساس معامله گری باشد ــ که همواره به جانبداری از نیروهائی برخیزد که با یك ابرقدرت در مخالفت قرار دارند، حتی اگر این نیروها از طرف ابرقدرت دیگر هدایت شده، تحت اختیارش بوده و یا نهایت مرتجع باشند.

حزب کار آلبانی با تئوریها و رفتار اپورتونیستها در رابطه با اصطلاح استفاده از تضادها بین امپریالیستها مخالف بوده و در این باره اظهار میدارد که: اولا، استفاده از تضاد بین امپریالیستها فقط اجازه دارد بعنوان یك فاکتور کمکی لحظه ای در کشور و یا کشورهائیکه در آنها دیکتاتوری پرولتاریا پیروز شده است در نظر گرفته شود. همچنانکه زندگی اثبات کرده و میکند تضادها و اختلافات بین قدرتهای امپریالیستی میتوانند هرچقدر که میخواهند بزرگ باشند، با وجود این خطر حقیقی ناشی از رفتار تهاجمی امپریالیسم برضد کشورهای سوسیالیستی همواره موجود بوده و روزمره است. رفیق انورخوجه میگوید: "ما باید از تضادهای بزرگ بین دشمنان بطور صحیح و درست بنفع خودمان، بنفع کشورهای سوسیالیستی و بنفع خلقها ــ ئیکه برای انقلاب بپا خاسته اند، استفاده کنیم. ما باید دشمنان را بدون وقفه افشا نموده و مجاز نیستیم که با اصطلاح گذشتها و عقب نشینی های امپریالیستها و رویزیونیستها که اجبارا انجام میگیرد تا خطر بر طرف شده و انتقام بگیرند، راضی شویم... کشورهای سوسیالیستی باید تاکتیك بکار برند. این تاکتیك باید همیشه با ایدئولوژی ما مطابقت داشته و در خدمت استراتژی کشورهای سوسیالیستی ما و انقلاب باشد." (نطق ها و گزارشات انورخوجه، ۷۱ــ ۱۹۷۰). و ما، حزب ما بر این نظر است که استفاده از تضادهای بین امپریالیستها بعنوان بخشی از سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی، بایستی نه بعنوان هدف و نه در رابطه با خواستهای محدود و لحظه ای یك یا چند کشور سوسیالیستی در نظر گرفته شود، در حالیکه خواست گسترش جنبشهای آزادیبخش انقلابی بفراموشی سپرده شود. استالین میگوید: "من نمیتوانم تصور کنم که خواسته های جمهوری ما... بجای اینکه بمقیاس وسیعی جنب وجوش انقلابی و فعالیت سیاسی کارگران غرب را موجب شوند، باعث

پائین آورد ن این فعالیت وتخفیف جنب وجوش انقلابی آن باشد." (استالین ،جلد ۸)
سوما ، حزب ما برآموزشهای لنین متکی است. از استفاده از تضاد های بین امپریالیستها تحت هیچ عنوانی حمایت از یک دولت ویا یک گروه امپریالیستی را در مقابل گروهی دیگر نمی فهمد . حزب کار آلبانی از مبارزات وجنبشهای بحق آزادیبخش ملی خلقها دفاع میکند، اودر این ارتباط همواره موضعی قاطعانه برعلیه جنگ امپریالیستی دائمه و خلقهای جهان را فرامیخواند که بپا خاسته و همه چیز را بکار برند تا خطر جنگ تهاجمی ای که امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس تدارک می بینند را مهار کنند . اما اگر چنین جنگی شروع شد حزب کار آلبانی بر این آموزش لنین متکی است که : " وظیفه یک نماینده پرولتاریای انقلابی در این حالت این است که بعنوان تنها راه نجات از مهابت این کشتار جهانی ، انقلاب جهانی پرولتری را تدارک ببیند . . . . این است انترناسیونالیسم ، این است وظیفه یک انترناسیونالیست ، یک کارگر انقلابی ، یک سوسیالیست واقعی." (لنین، جلد ۲۸)
در مورد همه این مسائل مابین مارکسیسم ـ لنینیسم ورویزیونیسم مدرن از هر قماشی ، مابین پرولتاریا و بورژوازی ، مابین نیروهای انقلاب وضد انقلاب مبارزه حادی انجام گرفته و میگیرد . این مبارزه یک مبارزه طبقاتی شدیدی است که همانگونه ما تأکید نمودیم همه جامعه را در برگرفته و به مهمترین و حادترین مسائل زمان مربوط است.

*** *** ***

تاریخ ، وظیفه پیش برد ن این مبارزه و هدایت آنرا بر اساس مواضع مارکسیسم لنینیسم بپرولتاریای جهانی واحزاب مارکسیستی ـ لنینیستی واقعی محول نموده است. بموازات آگاهی رشد یابنده و انقلابی پرولتاریا و مبارزه تشدید یافته او و نیز در نتیجه این مبارزه از چندین سال پیش ، وقتی که احزاب کمونیستی قدیمی بدامان رویزیونیسم افتادند ، احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی جدیدی بوجود آمده اند که به شخصیت خود استحکام میبخشند . این احزاب امر عظیم پرولتاریا را بدست گرفته و به پیش خواهند برد. آنها امروز هنوز جوانند اما درست بخاطر اینکه جوانه های یک پدیده نوین انقلابی هستند ، مرتب رشد یافته و بخود تحکیم میبخشند ، آنها رهبران حقیقی و آزموده ای خواهند شد .

ازآنجائیکه حزب کار ما بر این روند انقلابی بوجود آمد ن و رشد احزاب جدید مارکسیستی لنینیستی ارج می نهند ، همیشه با مشی صحیح آنها همبسته بوده ، از آنها از نظر ایدئولوژی سیاسی وتشکیلاتی پشتیبانی نموده و کمک واقعی وبی شائبه به این احزاب را وظیفه انترناسیونالیستی خود میداند . از این روند انقلابی ، درست وبر اساس آموزشهای مارکسیسم لنینیسم پشتیبانی نکرد ن و یا بالاتر از آن در زیر ماسک " کمک " باعث ایجاد سردرگمی ایدئو ـ

لوزیکی وتشکیلاتی ودرهم‌برهمی درآنها شدن معنایش ضررعظیم زدن به امرپرولتاریا وانقلاب است. درست با این مبارزه واین مشکلات احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی واقعی روز بروز رشد نموده وقوی‌ترمیشوند. جلسات انترناسیونالیستی که در این اواخرتوسط تعدادی از احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی برپاشده‌اند، مثلا در آلمان، ایتالیا، پرتقال، یونان وغیره نشان میدهد که این احزاب جوان رهبری طبقهٔ کارگرودیگرتوده‌های تحت ستم را در این کشورها هرروزبیشتردردست میگیرند.

آینده به این احزاب جوان انقلابی مارکسیست ـ لنینیستی تعلق دارد آنها اگرچه امروز هنوزکوچك وکم‌نیروبنظرمی رسند، احزاب رویزیونیستی اگرچه امروزهنوزبزرگ وقوی‌بنظر می رسند، امابهمان جائی خواهند رفت که احزاب سوسیال دمکراتی ورفرمیستی انترناسیونال دوم رفتند.

مبارزهٔ طبقاتی احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی در دنیا هرروزقوی‌ترخواهند شد، در آنها انقلابیون واقعی هرچه‌بیشتربهم خواهند پیوست، انقلابیونی که آموزشهای جاودان مارکس، انگلس، لنین واستالین چراغ راهشان خواهند بود. در تحت رهبری احزاب مارکسیست ـ لنینیستی واقعی، پرولتاریای جهانی ودیگرتوده‌های زحمتکش به نقش خود در به‌سرانجام رساندن انقلاب وپیروزی انقلاب آگاه خواهند شد. بدین طریق جبههٔ انقلابی، ضد امپریالیستی و ضد رویزیونیستی هرروزبیشترگسترش یافته، پیروزی پرولتاریا و خلقها هرچه بیشترنزدیك میشود.

حزب وخلق ماکه‌بخشی ثابت ازاین جبههٔ ضد امپریالیستی و ضد رویزیونیستی هستند، بدون‌تغییر براه خود برای پیشبرد قاطعانه‌ومؤکد مبارزهٔ طبقاتی وانقلاب بمداوم درزندگی کشور، براه اتحاد طبقاتی و پشتیبانی ازمبارزهٔ انقلابی پرولتاریا و خلقهای تمام جهان، ادامه میدهد. دراین‌راه حزب وخلق مابمانند همیشه بوظیفهٔ ملی وانترناسیونالیستی خود عمل نموده بی تزلزل بسمت جامعهٔ سوسیالیستی وکمونیستی به پیش خواهد رفت.

پرچم شکست ناپذیر مارکسیسم-لنینیسم را همواره برافراشته نگهداریم

از: "A Classe Operaria" ارگان
مرکزی حزب کمونیست برزیل

تئوری" سه جهان" در تضاد آشکار با تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم قرار دارد . در واه نشان داده شده از یکدیگر متمایز بوده و به رمقابل هم قرار دارند . این یکی با انقلاب، با آزادی ملی و اجتماعی رهنمون میشود و دیگری بحفظ سیستم کاپیتالیستی . یکی بمبارزه جهت هژمونی پرولتاریا مساعدت نموده و دیگری طبقه کارگر و نیروهای مترقی را به عرابه بورژوازی می بندد .

چهارسال قبل " A Classe Operaria " مقاله" در مورد مبارزه ی ضد امپریالیستی " را منتشر ساخت . این مقاله تأئید ی بود بر موضع مصممانه کمیته مرکزی حزب کمونیست برزیل در ارتباط با نقشی که بغلط به باصطلاح جهان سوم داده شده بود . این مقاله کمونیستهای برزیل را مسلح به درک صحیح مسائل نموده که در ارتباط با جبهه واحد ضد امپریالیستی مطرح بود و برای آنان در ورنمای روشن مبارزه بخاطر انقلاب و هژمونی پرولتاریا را گشود .

در این میان زندگی مواضع اتخاذ شده در این مقاله را کاملا تائید نمود . حزب اجازه نمیدهد بسمت گیری مضری که بر اساس" تئوری سه دنیا" راه حل رفرمیستی برای کشورهای وابسته موعظه میکند، منحرف شود . حزب از این طریق مانع هرگونه سردرگمی ایدئولوژیک در درون خود گردید .

امروز از آنجائیکه" تئوری" گمراه کننده و ضد انقلابی" سه جهان" فرم میگیرد و میکوشد تا در جنبش کمونیستی جا باز نماید، مقاله در مورد مبارزه ضد امپریالیستی" اهمیت بیشتری کسب نموده و برای حزب ما شایان توجه است . با وجود یکه در این مقاله همه مسائلی که در ارتباط با این تئوری قرار دارند، مورد بررسی قرار نمی گیرند، اما دلائل مطروحه در آن تزهای با اهمیت این تئوری را در خطوط اساسی رد می نماید .

در مرکز مبارزه ایدئولوژیک امروز" تئوری سه جهان" قرار دارد که علیه آن باید مبارزه قاطعی را از هر نظر پیش برد . ما در زمان تصمیم گیری قرار داریم . ما در زمانی قرار داریم که هر موضعی می باید در قبال تعیین گردد . ما امروز همچون سالهای ۶۰ در مقابل این سئوال قرار داریم

که آیا باید جهت گیری را که پرنسیپ های انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی را در اساس خدشه دار می نماید، قبول یا رد نمائیم.

"افول" امپریالیسم آمریکا

یکی از دلائلی که امروزه از همه بیشتر در نزد طرفداران "تئوری سه دنیا" مد گردیده، افول مفروض امپریالیسم آمریکا است. این افول گویا این امکان را بوجود می آورد که امپریالیسم آمریکا در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم بمتحدی تبدیل گردد و همچنین گویا او خواستار تقویت جهان سوم است. مقاله منتشره در "A Classe Op" این تز را که نه جدید است و نه ابتکاری و همواره با "راه مسالمت آمیز" دست در دست رژه می رفته، همانموقع رد نمود.

کمونیستهای برزیل دیری است که مضمون واقعی آنرا دریافته اند. در سال ۱۹۴۵ "پرستس" با تکیه بر نظرات "برودر" بر این نظر بود که امپریالیسم "دندانهایش ریخته است" و منظورش این بود که ماهیت آن تا اندازه ای تغییر یافته است. باعتقاد او آمریکا دیگر قادر نبود پیشرفت دمکراسی را در کشورهای مختلف مانع گردد. او از اینطریق میخواست گرایش اپورتونیستی راه مسالمت آمیز را که حزب گرفتارش بود، توجیه نماید. اما این تز بعد از مدت زمان کوتاهی بصورت غیرقابل انکاری رسوا گردید. در سال ۱۹۴۷ ترومن برای استقرار سلطه آمریکا بر جهان به تعرض دست زده و دمکراسی ناقص الخلقه برزیل هم برچیده شد.

بعد از سال ۱۹۵۶ خروشچف بود که مدعی گردید امپریالیسم "دندانهایش ریخته" در تناسب قوا در سطح جهانی گویا تغییرات مهمی روی داده که به کمونیستها و جنبشهای کارگری امکان میدهد از راه مسالمت آمیز باهداف خود دست یابند و "افول" امپریالیسم گویا شرائط مساعدی را برای جهان "بدون اسلحه و بدون جنگ" فراهم نموده است. این نظرات بهیچ وجه در انطباق با واقعیت نبوده و صدمات زیادی را به جنبشهای انقلابی وارد نمود.

حال همه این نظرات در لباسی جدید اما با همان خصلت اپورتونیستی مجدداً در صحنه سیاسی نمایان میشود. از طریق جلوه دادن "افول" امپریالیسم میکوشند تا اعمال تجاوز و غارتگری او را بی آزار بنمایانند و برای توجیه اتحادی با او، او را از رقیب شوروی اش کمتر خطرناک نشان دهند. (تکیه بر یکی از ابرقدرتها برای مبارزه با دیگری). عملی ساختن این تئوری تا بآخر معنی جز بفلاکت کشاندن خلقها ندارد.

لنین تأکید نمود که امپریالیسم سرمایه داری "محتضر" و "گندیده" است. با آنکه امپریالیسم بمثابه سیستم رشد میکند، اما در این فاصله نقطه اوج خود را طی کرده و لاعلاج بسوی نیستی می رود. با این مفهوم میتوان از افول امپریالیسم، چه امپریالیسم آمریکا و شوروی و چه سایر امپریالیستها صحبت نمود. این نشان میدهد که شرایط تاریخی برای سوسیالیسم فرارسیده

و انقلاب پرولتاریائی بیك ضرورت عینی بدل گشته است.

افولی که اما طرفداران تئوری سعد نیا از آن صحبت میدارند، کاملا چیز دیگری است. بعقیده ایشان امپریالیسم در حال افول استکماز رقیبان خود عقب میماند و در چارچوب استثمار جهانی برخی از مواضع قدیمی خود را از دست داده است. آنها میگویند در چنین حالتی این امپریالیسم ماهیت خود را تغییر داده و حال میتواند در مبارزه علیه امپریالیستهای نیرومند تر نقش مثبتی ایفا کرده و حتی به نیروی ذخیره انقلاب بدل گردد. اما خصلت تجاوزگری، توسعه طلبی و غارتگری طبیعت سرمایه داری در مرحله انحصاری است. این خصوصیات، چون گذشته و در هر شرایطی بمنصه ظهور می رساند و تا واپسین دم همراه آن خواهند بود. روشن است که امپریالیستهای انگلیس، فرانسه، آلمان و ژاپن "درخشندگی" گذشته خود را از دست داده اند و دامنه آزمندیهای امپریالیسم آمریکا در زمان بعد از جنگ محدود میگردد. با وجود اینکه امپریالیسم انگلیس با آلمان نازی بمقابله پرداخت، معذالك در سالهای ۵۰ مشترکا با امپریالیسم فرانسه بمصر حمله برد. انحصارگران فرانسوی در سالهای ۵۰ و ۶۰ بجنگ علیه هند و چین و الجزایر پرداختند. امپریالیسم آلمان و ژاپن سر برآورده و میکوشند تا برای خود "مکانی در آفتاب" بدست آورند. در ارتباط با امپریالیسم آمریکا اینکه او نیان گذار تجاوزات نظامی در بعد از جنگ جهانی دوم است. همه این امپریالیستها توسط جنبشهای آزادیبخش ملی با شکست مواجه شدند. اما آنان بشکست خود تن در ندادند، نفرام گردیدند و دست خلقها شدند. همه آنها بدون استثنا بدنبال توسعه طلبی بوده و برای نیل باهداف خود در جستجوی راههای نئوکلنیالیستی اند.

امپریالیسم آمریکا وحشی ترین ستمگر و استثمارگر خلقها است. یکی از سبع ترین دشمنان آزادی و استقلال ملی است. او با بکاربرد بمب اتمی علیه ژاپن و فجایع جنگ در کره و ویتنام نشان داد که برای رسیدن به اهداف خود از هیچ کاری روی گردان نیست. موعظه کنندگان تئوری سه دنیا میگویند امپریالیسم آمریکا در موضع دفاعی بوده و سوسیال امپریالیسم در حال تعرض است. ولی این در خصلت تجاوزکارانه و استثمارگرانه امپریالیسم هیچگونه تغییری نداده است. برعکس این غالبا شکلی است جهت تدارك تجاوزات آینده. این سئوال را طرح کنیم: چه کسی در خاورمیانه، در آمریکای لاتین و حتی در منطقه اقیانوس هند در حال تعرض است؟ در پرتقال و اسپانیا؟ چه کسی اتحاد نظامی اروپای غربی را که در چارچوب ناتو است، فرماندهی میکند؟ روشن است که این امپریالیسم آمریکا است، هر آنچه هم که تضادها و اختلاف نظراتی با بعضی از دولتهای این کشورها داشته باشد. یکی از معیارهائیکه موضع تعرضی و یا تدافعی یك کشور معین را در ارتباط با کوشش جهت سرکردگی جهانی روشن میکند، تدارك برای

جنگ است. امپریالیسم آمریکا در حال حاضر در مسابقه تسلیحاتی مقدم است. هیچ کشوری همزان او برای تسلیحات خرج نمیکند. هیچ کس اینچنین سلاحهای نابود کننده را تکمیل نمیسازد. کارتر حتی مصمم است تا بمب نوترون، اسلحه ایکه برای این منظور ساخته شده تا بشریت را بمقیاس بی سابقه ای نابود سازد، بصورت سری تولید نماید. همچنین شوروی هم صنایع تسلیحاتی خود را شدت میبخشد. اوناوگان جنگی اش را بمقیاس فوق العاده ای گسترش داده، برتعداد راکتهای اتمی خود افزود هوانواع سلاحهای تعرضی جدیدی برای کشتار جمعی اختراع کرده است.

حقیقت این است که امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی جهت سرکردگی بر جهان در رقابت شدیدی قرار داشته و حمام خون جدیدی را تدارک می بینند. هریک از آن دو میخواهند تا موانع استراتژیک را تصاحب نمایند. در بعضی مناطق روسها به تعرض دست زده و برخی دیگر آمریکائیها. اما نقشه های آنها با مبارزه خلقها برخورد کرده است. خلقها همواره بر آنها ضربه وارد آورده و با نقشه های استیلاجویانه آنها بمبارزه می پردازند. آنها اما هرگز دست از مقاصد سیاه خود برنمی دارند.

طرفداران "تئوری سه دنیا" جهت اثبات "افول" امپریالیسم آمریکا قدرت با اصطلاح مافوق سوسیال امپریالیسم را در همه زمینه ها برجسته می نمایند. این درست است که سرمایه داری به صورت ناموزون رشد مییابد و در نتیجه ممکن است شوروی از آمریکا سبقت گیرد. معذالك این ادعای غلو آمیز که گویا شوروی امروز بر آمریکا پیشی گرفته است، صحیح بنظر نمی رسد. باید تاکید نمود که رشد عظیم شوروی نتیجه تکامل شدرزمانی است که هنوز یك کشور سوسیالیستی بود. اما از زمانی که بیك کشور امپریالیستی تبدیل شده قروض خارجی اش افزایش یافته، جهت رشد تولید سرمایه های خارجی دریافت داشته و تجارت خارجی اش دراثر واردات عظیم غلات بلرزه در آمده است. این واقعیت غیرقابل انکاری است که شوروی میکوشد حیطه نفوذش را گسترش داده و متحدین خود را به "اقمار" خود بدل نموده است. شوروی بطور وسیع اسلحه میفروشد و بخاطر کسب سود حداکثر دخارج از مرزهای خود سرمایه گذاری میکند. و درست این رشد یکی از عوامل گندیدگی سیستم نوین است. آمریکا در بخشهای کلیدی اقتصاد، حجم کلی تولید ناخالص در زمینه مالی و تکنولوژی برتری بیشتری دارد. آمریکا همچنین در ایجاد قدرت نیرومند نظامی از شوروی عقب نیست.

برتری یك کشور امپریالیستی بر کشورهای دیگر یك عامل جنگ است، زیرا که این کشور میکوشد تا جهان را بسود خود مجددا تقسیم نماید و این نیز تنها از طریق زور میتواند تأمین گردد. شکی نیست که شوروی در تلاش استیلای بر جهان بود و سیاستی را که بپیش می برد سیاستی تهاجمی،

سیادت طلبانه وضد انقلابی است. اما آمریکا هنوز از سوسیال امپریالیسم شوروی برتر است.

فرض کنیم کشوروی موفق گردد بر آمریکا سبقت گرفته وابتکار دست زدن به تجاوز را در مقیاس جهانی بدست گیرد، آیا بدین ترتیب او تنها تجاوزگر است؟ آیا آمریکا نیز نمیکوشد تا حاکمیت خود را بر جهان مستقر سازد؟ کشورهای امپریالیستی (بطور عمده آمریکا) ضمن دفاع از مواضع اشغالی خود، خود را برای حمله و برکنار ساختن رقبا آماده می سازند. در دعوای مابین امپریالیستها تجاوزکار و قربانی تجاوز وجود ندارد، امر عادلانه و غیرعادلانه وجود ندارد. هر دو طرف بتجاوز دامن می زنند و امری که آنها از آن دفاع می نمایند، امر غیرعادلانه ای است. آنها در جنگ سیاست توسعه طلبانه و غارتگرانه ای را که قبلا اعمال میکردند، با وسائل دیگری دنبال می نمایند.

نباید بشوروی بمثابه یک قدرت سوسیال امپریالیستی کهنه اد. او دشمنی سرسخت و درنده خواست، یکی از جنگ افروزان اصلی است. با ماسک سوسیالیستی کمبدان خیانت نموده و لنینیسم که آنرا نفی می نماید، میکوشد تا راه خود را برای استیلا بر خلقها هموار سازد. در مقابل خلقها وظیفه عظیم افشا و نابود ساختن نقشه های هژمونی طلبانه شوروی قرار دارد. اما رقیب او ــ یانکی امپریالیسم ــ بخاطر استیلا بر جهان، نه کمتر خطرناک است و نه کمتر دشمن. کینه زحمتکشان و توده های خلق بر روی او متمرکز بوده و همچنین مبارزه استثمار شوندگان و خلقهای تحت ستم همه قاره ها علیه او متوجه است.

برای پرولتاریا مرگ آور است که جانب این یا آن گروهبندی جنگ افروز را گرفته و یا با یکی از آنها متحد شود. در این مورد هر دو طرف دشمن اصلی اند. هنگام جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴ لنین وقتیکه تصمیمات متخذه در بازل را بر علیه جنگ و برای تبدیل آن بجنگی برای آزادی اجتماع مورد پشتیبانی قرار داد، سیاست حقیقتا پرولتاریائی را نشان داد. آن احزابی که در این جنگ شغالها در جستجوی آن بودند که ببینند که امپیک تجاوزگر بود و کدام یک خطرناکتر، به شوینیسم دغلطیده و با امپریالیسم خیانت ورزیدند. اگر امروز احزاب مارکسیستی لنینیستی باین تصویر چوچ گرفتار آیند که در هر جنگی حتی در جنگ میان امپریالیستها همواره یک دشمن عمده وجود دارد که طبقه کارگر باید علیه آن در کنار رقیب این دشمن قرار گیرد، آنها بهمان اشتباه خیانتکارانه ای دچار خواهند شد که انترناسیونال دوم ابشکست کشانید.

تز باصطلاح فروتری و "افول" آمریکا که تئوریسین های "سه دنیا" آنرا موعظه میکنند، نتیجتا بد ان خدمت میکند که آگاهی انقلابی کسانی را که توسط سرمایه استثمار میشوند بخواب برده و آنان را بکاری استراتژیک یکی از دو بلوک تجاوزگر ببندند. همچنین تبلیغاتی که کنوکران کرملین در مورد باصطلاح کمک رویزیونیستهای شوروی به جنبشهای آزادیبخش ملی و باصطلاح خود

اوبه‌تشنج زدائی در سطح جهان، براه می اندازند، در خدمت فریب خلقها، سست کردن هوشیاری آنها وتسهیل حاکمیت برآنها است. تکیه‌بریکی ازدو ابرقدرت بهربهانه‌ای که باشد، بصلح خواهی عوامفریبانه آنها دل بستن وقبول اینکه‌یکی ازآن‌دو می تواند باستمدیدگان متحد شود وبه‌رهائی آنها یاری‌رساند، بمعنی انجام بزرگترین اشتباه، انحراف ازپرنسیب مبارزه طبقاتی، دوری کردن ازانقلاب ودرباتلاق اپورتونیسم فرورفتن است.

جهـــــان ســـــوم

یکی ازاجزاء تعیین‌کننده‌" تئوری سه جهان" باصطلاح جهان‌سوم می باشد. جهان سوم در شرائط فعلی گویانیروی محرکه‌ٔ تکامل اجتماعی بوده وآن‌پایه‌اساسی برای‌نابود ساختن ابرقدرتها ودر حله‌ٔ اول برای‌نابود ساختن شوروی که‌بعنوان‌خطرناکترین ودشمن‌عمده‌تعریف میشود، می باشد. جهان‌سوم گویاآن‌نیروی‌رشد یابنده‌ای‌راتشکیل میدهد که‌به پیروزیهای مکرری‌برامپریالیسم نائل می آید. کشورهای‌تشکیل دهنده‌" این" جهان"گویا جهت ساختمان یك جامعه مستقل وپیشرفته‌پیش می روند.

زمانی بود که‌این" جهان‌سوم"(" یاکشورهای‌غیرمتعهد" ویا" کشورهای در حال توسعه ــ سه‌مشخصه‌برای‌یك مضمون ــ) متحد بنظرمی آمد وبظاهرپیروزیهای‌قابل‌توجهی بکف آورده‌بود. این" جهان" درسالهای ۷۳ــ ۱۹۷۲ بظاهربحرکت درآمده‌بود. خواست ۲۰۰ میل دریائی برای‌مرزهای‌آبی بعنوان‌یك‌موضع مصممانه ضد امپریالیستی قلمداد میشد (دراین‌فاصله‌همچنین‌آمریکا، شوروی‌وفرانسه‌هم مقیاس ۲۰۰ میل دریائی رابموقع اجرا گذاردند)، ازافزایش قیمت نفت بمثابه‌آزادی‌کشورهای‌تحت ستم امپریالیسم استقبال گردید و خواست استفاده‌ازمواد خام‌ازطرف جهان‌سوم بعنوان‌راه جدیدی‌برای آزادی ملی قلمداد میشد. جهان‌سوم مسئله‌ٔ روزگردید. آلنده‌درشیلی، پرون‌درآرژانتین، ملا سکو درپروووفیدل‌کاسترودرکوباهمگی خود رامتعلق بجهان‌سوم دانستند. حتی گیزل درپرزیل هم عاشق این جریان‌گردید. درست دراین‌زمان‌برخی محافل انقلابی وسوسیالیستی شروع به‌تعریف وتمجید ازجهان‌سوم‌نموده‌وباقلمداد نمودن‌خود بمثابه جزئی ازآن، تمایزاصولی مابین سوسیالیسم وکاپیتالیسم رامخدوش‌نمودند.

حزب ماهرگزبااین‌گونه طبقه‌بندی عجیب وهمچنین‌بالاطائلات درباره‌ٔ جبهه‌ٔ واحد ضد امپریالیستی جهانی موافقت نداشت. حزب ما درهمان‌سال ۱۹۷۳ (تشتت، ناموزونی وخصلت اپورتونیستی این‌نظررابرملا نمود. مقاله‌فوق الذکرمندرجه‌در "A Classe Op" تأکید نمود که‌درونمای‌راه‌سوم که جریانات معینی برای جنبش‌ضد امپریالیستی ترسیم می‌کنند هم‌ازنظرتئوریك وهم‌ازنظرسیاسی نادرست است.

حال مدافعین این تئوری چه بخواهند و چه نخواهند، طرح جهان سوم در چارچوب استقلال برای اکثریت این کشورها تنها یک توهم گرا بود. تقریبا در همه این کشورها تغییراتی بروز نموده اند که به اصطلاح ضد امپریالیستی بود ن حکومتهایشان پایان داد. آنها باز هم بیشتر وابسته به سرمایه مالی بین المللی گردیدند (این تشدید وابستگی همچنین برای اقمار شوروی نیز صادق است). شورای بازرگانی و توسعه سازمان ملل، براساس ارقام منتشره از طرف بانک جهانی، اعلام داشت که قروض این کشورها در تجارت خارجی در سال ۱۹۷۴ بالغ بر ۸۰ میلیارد دلار بود که اکنون به رقم ۲۴۰ میلیارد دلار رسیده است. این قرضها بار سنگینی است که این کشورها را بزائده قدرتهای بزرگ بدل نموده است. این کشورها همچنین در مسابقه تسلیحاتی هم مشارکت مینمایند. آنها هرگز تا این حد اسلحه مدرن نخریده بودند امریکا آنها را از نظر نظامی و فنی با امپریالیستها وابسته مینماید. کودتای نظامی و یا انتخابات دروغین، اندک بقایای آزادیهای دمکراتیک را درهم کوبید و سیستمهای بس ارتجاعی و فاشیستی را بقدرت رسانید. وحدت این کشورها از هم گسست. در بعضی از این کشورها گرایشات الحاق طلبانه پدید آمد و در مناطق زیادی زد وخوردهای خونینی بوجود آمد.

هندوستان، اندونزی، سوریه، ایران و دیگران بر همسایگانشان قهر احمله برده و یا اعمال باچنین هدفی را سازماندهی میکنند. برزیل کشورهای همسایه اش را مطیع منافع خود ساخته و گوایانا را تهدید میکند. پرو وشیلی خود را مسلح کرده و یکدیگر را تهدید می نمایند. در کنار اهداف پلید طبقات ارتجاعی حاکم این کشورها مانورهای امپریالیسم هم قابل رؤیت است که تلاش دارد از این دعواها و اختلافات در خدمت تقویت موقعیت خود استفاده نماید. تکامل نیروهای مولده در کشورهای عقب مانده که در مورد آن اینهمه سروصدا براه انداخته اند، تکاملی است در جهت وابستگی، در تبعیت از سرمایه های خارجی و در تضاد کامل با منافع این ملتها قرار دارد.

جز این هم نمیتوانست باشد، زیرا آنهائیکه خود را جزء جهان سوم محسوب می دارند، همان طبقات حاکمه کشورهای وابسته و نیمه مستعمره بود ولتهای نمایندگان آنها می باشند. این طبقات فی حیث المجموع مرتجعند، زیرا آنها از بنیاد با این یا آن طریق به امپریالیسم وابسته اند و هرگز هم قصد درهم کوبیدن و خلاصی از آن را داشته اند. آنها حافظ نظام کهن اند آنها در تحت فشار ناشی از مشکلات و تحت فشار زیاد جنبشهای انقلابی شروع به طرح برخی مطالبات نمودند. طرحهای پیشنهادی آنها چه از نظر خصلت اقتصادی و چه از نظر خصلت سیاسی با "استقبال" و "کمکهای" کشورهای پیشرفته یعنی انحصارات غول پیکر درهم آمیخته است. آنها میخواهند همانگونه که خود اذعان دارند با امپریالیسم زد وبند نمایند. آنها

جنبشهای واقعی دمکراتیک وضد امپریالیستی را که بدون شک تقریبا در همه مناطق جهان در حال رشد است نمایندگی نمیکنند. برعکس، این جنبشها که در صفوف آن اکثریت هر ملیتی متحد شده مصممانه بر علیه این طبقات و حکومتها که خائن به منافع ملی هستند، مبارزه میکنند.

بنابراین چگونه میتوان مدعی شد که این نیروهای ارتجاعی موتور تکامل جامعه میباشند؟ آیا میتوان بدون درغلطیدن به انحراف عمیقا اپورتونیستی تصور نمود که این نیروهای وابسته به انحصارات و این آش شله قلمکار سنگر و برج و باروی مبارزه علیه ابرقدرتها و آزادی از یوغ امپریالیسم را تشکیل میدهند؟ رفقای آلبانی کاملا محقند وقتی که میگویند: "از باصطلاح "جهان سوم" در مجموع بمثابه نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم و بمثابه "نیروی عمده انقلاب صحبت کردن، آنطور که نبالمروان تئوری "سه جهان" ادعا میکنند، بدون اینکه کوچکترین وجه تمایزی بین نیروهای حقیقتا انقلابی و ضد امپریالیستی و نیروهای طرفدار امپریالیسم ارتجاع و فاشیستی در یکسوی کشورهای در حال تکامل قائل گردند، بمعنی بریدن آشکار از مارکسیسم ـ لنینیسم بوده، بمعنی موعظه کردن نظرات اپورتونیستی نمونه وار میباشد، که لغتشاش و سردرگمی در میان نیروهای انقلابی بوجود می آورد."

این فریبکاری است زمانیکه از خلقها طلب میشود که بگرد "جهان سوم" متحد شوند، زیرا این بمعنی متحد شدن بگرد نیروهای ارتجاعی کشورهای عقب افتاده است. خلقها از این طریق هرگز قادر نخواهند شد مسائل اصلی خود را حل کرده، یوغ ستم را بدور افکنده و دشمنان قسم خورده "خویش را نابود سازند.

مصنفین تزجهان سوم از انقلاب روی برتافته اند. آنها خواهان انقلاب نبوده و برایش هم مبارزه نمیکنند زیرا انقلاب بمثابه ضرورت عینی جهت استقرار آزادی ملی و اجتماعی هم علیه دشمنان خارجی و هم علیه حکومتهای ارتجاعی و فاشیستی کشورهای وابسته و نیمه مستعمره متوجه است. طرفداران جهان سوم تزهایشان را اینچنین فرموله میکنند: وظائف اصلی این کشورها کسب استقلال اقتصادی میباشد، زیرا گویا آنها از نظر سیاسی مستقل هستند. این تز با مضمون رفرمیستی اش منطبق با تلاشهای بورژوازی ارتجاعی است. آنها از اینطریق که استقلال اقتصادی را از استقلال سیاسی بصورت میکانیکی جدا میکنند، ضرورت انقلاب را منکر گردیده و رهبری مبارزه خلق را به بورژوازی که گویا برای استقلال اقتصادی می رزمد واگذار میکنند. در حقیقت این بورژوازی در روی دروازه کشور را بروی سرمایه های خارجی باز گذاشته و قراردادهای اسارت بار با امپریالیسم می بندد. جای شک نیست که کسب استقلال واقعی سیاسی پیش شرط اساسی برای ضمانت استقلال اقتصادی است. بدون اولی امکان رسیدن بدومی نیست. درست باین دلیل انجام انقلاب ضروری است. بخاطر اینکه هیچکدام یا

تقریبا هیچکدام ازکشورهای باصطلاح جهان سوم ازیك استقلال واقعی ملی برخوردار نیستند. این کشورها بدین شکل یا آن شکل در تور حاکمیت امپریالیسم گرفتار هستند، در زیر یوغ ستمگرانه انحصارات خارجی قرار داشته و دارای یك نظام زراعتی عقب افتاده ای هستند. در مجموع حکومتهای این کشورها ضد خلقی میباشند. خلقهای ملیتهای تحت ستم تنها زمانی میتوانند به ستم و استثمار امپریالیستی پایان بخشند که براه انقلاب روند. انقلاب باید موانع اساسی را که در راه پیشرفت و استقلال ملی قرار دارند، برطرف کند، باید از نیروهای ارتجاعی سلب قدرت نموده، نیروهای سازشکار را منفرد ساخته، دستگاه بروکراتیك را درهم شکسته، آزادی همه جانبه را برای توده ها تضمین نموده و ارتش خلق را بوجود آورد. انجام این وظائف، رهبری پرولتاریا و دورنمای صحیح وسوسیالیستی را میطلبد. این کاملا نادرست است که از یك باصطلاح جهان سوم قدرتمند صحبت شود. این جنبش حقیقی دمکراتیك و ضد امپریالیستی است که در حال قدرت گرفتن بوده و در همه قاره ها تکامل می یابد و در مقابل وحشیگری طبقات ارتجاعی حاکم در تمام کشورها قد علم میکند. می بایست این جنبش و نه جهان سوم بمثابه تکیه گاه ومتحد انقلاب جهانی، بمثابه یکی از ستونهائی در نظر گرفته شود که استراتژی پرولتاریای بین المللی بر آن استوار است. عوض کردن جا و مقام این جنبشها با حکومتهای ارتجاعی چیزی جز فریبکاری نیست. این بمعنی انکار پرنسیب مبارزه طبقاتی بوده، بمعنی در غلطیدن در مرداب رفرمیسم و ناسیونالیسم کوته نظر که مخالف ترقی و پیشرفت است، بوده و در سطح جهانی بمفهوم پشتیبانی از قائم نگهداشتن سیستم سرمایه داری که به آخرین مرحله خود رسیده و وارد بحران عمومی شده، میباشد.

جهان دوم یك کشف اپورتونیستی:

یکی دیگر از شمولهای طرح استراتژیکی "تئوری سه دنیا" جهان دوم میباشد که بعنوان قربانی چپاول وفشار توسط امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی نمایانده میشود. گویا سلطه قریب الوقوع روس جهان دوم را تهدید میکند و گویا این "جهان" در مقابل تشدید فشار ایالات متحده مقاومت می نماید. این جهان شامل کشورهای امپریالیستی اروپا و آسیا وهمچنین کانادا، استرالیا و اقمار اروپائی شوروی میشود. آنها گویا خواستهای مشترکی دارند که باعث نزدیکی شان با کشورهای وابسته جهان سوم میشود. آنها گویا کشورهای جهان سوم را در مبارزه علیه ابرقدرتها پشتیبانی کرده و خود را با آنها متحد می نمایند.

در حقیقت این جهان دوم کشف اپورتونیستها می باشند. بدون شك تهدیدات سوسیال امپریالیسم و اعمال فشار از جانب امپریالیسم آمریکا موجود است. اما معهذا کشورهای اروپای غربی، ژاپن، کانادا و استرالیا متحدین آمریکا هستند و نه متحد کشورهای

وابسته . آن دیگری ، بلوك اروپای شرقی باوجود نارضایتی های نهان موجود ، متحد شوروی است ، باوجود اینکه کشورهای اروپائی وژاپن هم در نتیجه جنبشهای انقلابی حوزهٔ حاکمیت سابق خود را از دست داده اند ، باوجود این آنها چون گذشته بصورت چپاولگر و استثمار کننده خلقها باقی ماند و طبیعت غارتگرانه و جنگ خواهانه شان را تغییر نداده اند . همهٔ آنها در روابط خود با کشورهای عقب مانده اشکال استعمار نو را بکار می برند . آنها با این هدف به طبقات ارتجاعی حاکم ملیتهای تحت ستم نزدیك میشوند تا پلهای لازم را جهت هجوم اقتصادی زده و نفوذ سیاسی شان را شدت ببخشند .

کمکهای جهان دوم به جهان سوم یك دروغ است . من باب مثال کسی که قرارداد اتمی میان آلمان و یکناتوری برزیل را کمکی در راه تلاشهای خلقهای جهان جهت استقلال واقعی تصور نماید ، فاقد هرگونه روحیه انقلابی میباشد . این قرارداد که از جانب نیروهای وسیع میهن پرست مردود می باشد ، برای منافع اساسی برزیل بی نهایت خسران آور بود و معامله چربی است برای انحصارات آلمانی ، وسیله ای است که به آنها اجازه میدهد ذخائر اوران کشور ما را بدست گرفته و خصوصا تسلیحات اتمی آلمان را شدت میبخشد . همچنین کمك میکند تا رژیم نظامی برزیل بمب اتمی بسازد که توسط آن خلقهای کشورهای همسایه را تهدید نموده و برنامه های قدرت بزرگ ژنرالهای فاشیستی را ارضاء مینماید . جمهوری آلمان فدرال از جمله بزرگترین سرمایه گذاران در برزیل بوده و بعد از آمریکا مقام دوم را دارا است . هدف سرمایه گذاریهای آن هیچگونه فرقی با سرمایه گذاری انحصارات آمریکائی ندارد . آلمان غربی بیرحمانه زحمتکشان وخلق برزیل را استثمار میکند . او از کار و خون خلق ما وهمچنین از چپاول منابع طبیعی برزیل سود های افسانه ای بیرون می کشد . آیا انحصارگران آلمانی در سایر کشورها بطریق دیگری عمل میکنند ؟ آنها همه جایکسان عمل می کنند . کشورهای باصطلاح جهان دوم با سرمایه گذاریهای خود مواد خام را یغارت می برند . آنها با ربح های کلان وام میدهند و کمکهای فنی آنها با تحمیل شرائط سختی انجام می گیرد . از این گذشته آنها میکوشند تا در بازارهای داخلی کشورهای عقب افتاده مواضع مهمی را بدست آورند . آنها در زمینهٔ سیاسی هم همواره آشکارتر به پیش می روند و میکوشند تا نفوذ شان را استحکام بخشند . جمهوری آلمان فدرال چه مستقلا و چه همدستان با ایالات متحدهٔ آمریکا با شدت هرچه فعالیتهائی را به پیش می برد و تلاش دارد روند های سیاسی که در قالب طرح های امپریالیسم نو می گنجد ، برطرف سازد .

آلمان در برتغال و اسپانیا به محافل باصطلاح معتدل کمك مادی کرده و آنها را از نظر سیاسی با اکثریت پشتیبانی میکند که پیشروی چپها را مانع گردد . آلمان غربی در آمریکای

لاتین در تکاپو است تا یک جنبش سوسیال ـ دمکراسی (یا دمکرات مسیحی) تشکیل دهد که بعد از سرنگونی دیکتاتورها، در مقابل نیروهای انقلابی قرار دهد. فرانسه که هنوز مستعمره دارد به فعالیتهای خود در آفریقا شدت بخشیده و در تلاش است تا کشورهائی که در سابق در زیر حاکمیت او بودند را اینک بدور مترول جمع نماید. فرانسه به این کشورها اسلحه فروخته و بهمراه آن مستشار و تکنسین های فرانسوی را ارسال میدارد. او همچنین در عملیات نظامی مثل چاد و زئیر شرکت می نماید. انگلستان که بخلق آیرلند هجوم برده و با عملیات جنگی علیه ایسلند اعمال فشار می نماید، مستعمره های سابق را بگرد کشورهای مشترک المنافع جمع می نماید.

کشورهای امپریالیستی اروپا هر آنچه آن " زرق وبرق استعمار " خود را از دست داده اند، اما با وجود این کماکان انحصارگر بوده و استعمارگری باشند. درآمد مالی حاصله از سرمایه گذاری های خارجی، از تجارت نابرابر با کشورهای عقب مانده، از تجارت اسلحه، از ربح وامهای چپاولگرانه وغیره هنوز بخش مهمی از درآمد ملی یعنی مجموعه سود سرمایه داری را تشکیل میدهند. این کشورها دشمن انقلاب، آزادی و استقلال خلقهای تحت ستم هستند. بین آنها تضاد وجود دارد همانگونه که بین آنها و امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس تضاد موجود است. اینها اما تضاد های فی مابین استثمارگران می باشند، تضاد هائی هستند کهبین حیوانات وحشی یک چراگاه اجتناب ناپذیر است. این باصطلاح اتحاد این " جهان " با آنچه که " جهان سوم " نامیده میشود، در خدمت سیاست آزادی ملی نبوده بلکه در خدمت اتحاد کشورهای امپریالیستی اروپا و آسیا با طبقات ارتجاعی حاکم بلتهای تحت ستم میباشد. این سیاست بدانها کمک می کند تا مواضع از دست رفته " خود را مجددا بدست آورده و فارتگری خود را بیشتر شدت بخشد. این سمت گیری مضر و رنمای نادرستی برروی خلقها می گشاید، آنها را فریب داده و سبب سردرگمی و اغتشاش در جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی میگردد. طبیعی است که میتوان و باید از تضاد درون اردوگاه امپریالیسم در صورت امکان استفاده نمود. اما هرگز نباید اجازه داد که دشمن دوست نمایانده شود، هرگز نباید چنین وانمود شود که گویا بین ما و امپریالیسم هدفهای مشترکی موجود است و بدین ترتیب این توهم را بوجود آورد که گویا امپریالیسم آماده است، سیستمی که خود بدان متعلق است و باچنگ و دندان از آن محافظت می کند، را نابود سازد.

لحظه‌های تصمیم‌گیری فرا رسیده است :

" تئوری سه دنیا " در تضاد آشکار با تئوری مارکسیسم لنینیسم است. راههائی که هرکدام آنها نشان میدهند از یکدیگر متمایز بوده و در مقابل هم قرار دارند. یکی در

جهت انقلاب ،در جهت آزادی ملی و اجتماعی بوده و دیگری در جهت حفظ سیستم کاپیتالیستی ــ امپریالیستی میباشد . یکی به مبارزه برای هژمونی پرولتاریا مساعدت نموده ،دیگری طبقهٔ کارگر و نیروهای مترقی را به گاری بورژوازی میبندد . یکی بتقویت احزاب کمونیستی یاری میرساند و این احزاب کمونیست توده های وسیع تحت ستم و استثمار شونده را بیدار کرده ،بحرکت در آورده و متحد مینماید ،راه دیگر در احزاب پیشآهنگ انشعاب بوجود آورده و موجب آن میگردد که جنبش انقلابی در یک جبههٔ که جریانات ارتجاعی در آن تسلط دارند ،تخدیر شود . یکی آگاهی سیاسی وروحیه مبارزه جویانهٔ زحمتکشان را در بین توده های خلق بالا می برد و دیگری آگاهی سیاسی پرولتاریا راتضعیف می نماید .

انقلاب هدف عمده طبقه کارگر وگرایش وقفه ناپذیر دوران ما است. پرولتاریا در سال ۱۸٤۸ با مانیفست مارکس وانگلس پرچم مستقل مبارزاتی خود راعلیه بورژوازی برافراشت . این تنها یک بیانیهٔ ساده نبود. در همان اوان پرولتاریا در فرانسه کوشید هدفهای سوسیالیستی اش را بدست آورد و در سال ۱۸۷۱ دوباره طوفان آن بپاخاست و کمون جاودانه و قهرمانانه پاریس را بیادگار گذاشت. در سال ۱۹۱۷ در روسیه کهن پرولتاریا پیروز شد. پرولتاریا بعد از جنگ جهانی اول کوشید در مجارستان و آلمان قدرت را بکف آورد. بعدها در برخی از کشورهای اروپا و آسیا پیروز گردید . با خیانت رویزیونیستی پرولتاریا قدمی بعقب گذاشت ،اما در چین و آلبانی با افتخار زیاد استقامت نمود . پیچ و خمهای تاریخ هر آنچه هم که زیاد باشد ، آینده متعلق به پرولتاریا ست . بدین لحاظ پرولتاریا در مقابل همهٔ جهان اهداف انقلابی اش را اعلام میدارد . پرولتاریا مقاصد سوسیالیستی خود را هرگز و با هیچ توجیهی پنهان نمینماید، زیرا که این چراغ راهنمائی است که به آگاهی روشنائی میبخشد و راه رسیدن به پیروزی را میگشاید .

در موارد مختلفی کوشش شده است که پرولتاریا را از این راه صحیح منحرف نمایند و عامدا ایدههای مربوط به شکل گیری جهان تحریف میشد . بدین ترتیب زمان تصمیم گیری فرا میرسید و این تصمیم گیری انقلابیون را از اپورتونیستها جدا میساخت . امروزه هم جنبش کمونیستی و کارگری لحظات تعیین کننده ای را میگذراند ؛ یا در راه ترسیم شده توسط مارکس ،انگلس ،لنین ،استالین با وجود مشکلات عظیمی که در مقابل آن ظاهر میشود به پیش، و یا با قبول تئوریی که کمترین جنبهٔ پرولتاریائی در بر ندارد ،باید به بن بست فریبکاری در غلطید .

اینک زمان آن رسیده که موضع گرفت . لحظاتی هستند که استروکتور(ساخت) ایده-

ئولوژیك و سیاسی هر حزب و رهبریتی ،هر مبارزپیشاهنگی بمنصه ظهور گذاشته میشود کسی که امروز موضع نگیرد ،در حقیقت برخوردی ناپیگیر ،متزلزل وغیر مصمم دارد. تئوری سه جهان نظری نیست که بتوان در مقابل آن بی تفاوت و یا بیطرف بود ،زیراکه این تئوری جهت و سمت مبارزه را تعیین میکند ،طرح کاملی است که گویا میبایست استراتژی و تاکتیك پرولتاریای انقلابی را تعیین کند و با پیاده کردن این تئوری میتوان نیروهای وسیعی را سازماندهی نمود . علیه این تئوری باید مصممانه بمبارزه برخاست تنها از طریق مبارزه است که میتوان به آن انسانهای صادقی که فریب خورده اند کمك نمود ،تا اشتباه خود را تصحیح نمایند .

حزب کمونیست برزیل بر همان مواضعی پا فشاری خواهد نمود که در سال ۱۹۶۲ (در زمان بریدن از رویزیونیسم اتخاذ نمود و پرچم اندیشه های انقلاب را برافراشته نگهداشت و در صفوف کسانی جای گرفت که از مارکسیسم لنینیسم مدافعه مینمودند .

حزب کمونیست برزیل مخالفت خود را با "تئوری سه دنیا" ،با استراتژی و تاکتیك منتج از آن ،با بوجود آوردن احزاب دروغین مارکسیستی لنینیستی که از این تئوری پشتیبانی میکنند ، اعلام میدارد .

حزب کمونیست برزیل چهار سال پیش در مقاله "در بارهٔ مبارزهٔ ضد امپریالیستی" و حتی قبل از آن با تلاشهای اپورتونیستی ای که میخواست از راهی که مشترکا بعد از افشاء خرشچف و دنباله روانش تعیین شده بود ،منحرف شود ،مخالفت نمود .

حزب ما در این راه به پیش خواهد رفت .

وحدت امر کبیری است . ما از وحدت جنبش انقلابی با اتکاء بر اصول پشتیبانی خود اعلام کرد .

ما به موضع تزلزل ناپذیر و شجاعانه حزب کار آلبانی و سایر احزاب برادر که علنا در مقابل روند اپورتونیستی نوین در سطح جهانی به دفاع از مارکسیسم لنینیسم برخاسته اند ،تهنیت میگوئیم .

این برخورد قاطعانه ای است که دارای اهمیت تاریخی بوده و نشاندهندهٔ نیروی حیاتبخش و شکست ناپذیر آموزشهای مارکس، انگلس، لنین ،استالین و انقلابیون پرولتری زمان حاضر میباشد .

مارکسیسم لنینیسم در سرتاسر گیتی پیروز خواهد شد . در واقع انقلاب پرولتاریائی فعلا در اثر خیانت رویزیونیستها دچار برخی شکستها گردیده ، اما عواملی که انقلاب را تعیین میکنند ،کماکان با شدت در مقیاس عظیمی رشد می یابند . آن روز فرا خواهد رسید که انسانها جهش عظیمی بسمت سوسیالیسم و کمونیسم بنمایند .

ما در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی زندگی میکنیم

تلخیصی از بیانیهٔ کمیته مرکزی حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست)

... ما در بررسی اوضاع جهان کنونی از این مسئله حرکت می نمائیم که دوران ما دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است، زیرا که باعتقاد ما امپریالیسم بمثابه سرمایه داری در حال مرگ سرانجام بوسیلهٔ انقلابی ترین طبقهٔ اجتماعی یعنی پرولتاریا داغان خواهد گشت. با همهٔ آنکه در اوضاع بین المللی تغییرات محسوس و عمیقی رخ داده اند، معهذا در فاکتورهای اساسی عصر کنونی تغییری حاصل نگشته است. بدین خاطر و کما فی السابق تعریف لنین و انترناسیونال کمونیستی که ما بدون هیچ گونه تعللی به آنها تکیه میکنیم، اعتبار خود را دارا می باشند. ما کاملا بر این نظر هستیم که تضادهای اساسی عصر ما فقط از طریق انقلابی، یعنی بوسیلهٔ پیروزی خلقها تحت رهبری پرولتاریا بر استثمار کنندگان و ستمگرانشان میتوانند حل گردند.

این مسئله که طبقات چگونه در مقابل هم ایستاده اند اهمیت حیاتی برای انقلاب جهانی و همچنین تحکیم جنبش بین المللی مارکسیستی ـ لنینیستی دارد. مسئلهٔ مزبور بستگی دارد به استحکام احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی و وفاداری آنان به تئوری علمی پرولتاریا و انترناسیونالیسم پرولتاریائی. برای آنکه به هدف مزبور نزدیک گردیم میبایستی مبارزه علیه رویزیونیسم و تبلورات مختلف آنرا پیش بریم. ما باید متوجه باشیم که مبارزه علیه امپریالیسم بطور کامل انجام نمی پذیرد و به پیروزی نائل نمیگردد، چنانچه همزمان آن علیه رویزیونیسم و علیه متحدین وفادار آن در جنبش کارگری مبارزه بعمل نیاید. رویزیونیسم میتواند اشکال متفاوت و گوناگونی بخود بگیرد. او میتواند در تطابق با شرایطی که مدام در حال تغییر هستند تغییر کند، اما طبیعت او همانگونه که هست باقی میماند و خود را در نفرت او از ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم و پراتیک انقلابی که بوسیلهٔ این ایدئولوژی هدایت میگردد، نشان میدهد. او خود را بهر صورت در مقابل پیشرفت انقلاب قرار داده و همیشه آماده است که به آمال پرولتاریا خیانت ورزد.

امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی دشمنان عمدهٔ خلقها را که بوسیلهٔ آنان استثمار و غارت میشوند، تشکیل میدهند. ما بر این نظریم که طیف امپریالیسم بعنوان یک سیستم در همه جا یکسان است و به کشورهائی که در آن موجود است بستگی ندارد. استثمار مضاعف خلقها و ستم بر آنان از ذات امپریالیسم ناشی میشود. هم در دوابر قدرت و هم در سایر کشورهای

امپریالیستی گرایش به توسعه‌طلبی بطور طبیعی تقویت میگردد. آنان از گرایش مزبور که بر واقعیت سیستم اجتماعی شان منطبق است صرفنظر نخواهند نمود.

ادعای اینکه امپریالیسم آمریکا در حالت تدافعی بوده و از سوسیال امپریالیسم شوروی کمتر خطرناکتر است با واقعیت مشخص تطابق نداشته و به استنتاجات خطرناکی منتهی میگردد. آنانکه معتقدند امپریالیسم آمریکا فقط از موقعیت فعلی خود دفاع نموده و از سیاست توسعه طلبی بیشرمانه و اهریمنانه‌اش و همچنین حرص سیرنشدنی‌اش صرفنظر کرده است اشتباه عظیمی را مرتکب میشوند. ما هر روز مشاهده می نمائیم که او چگونه پنجه‌هایش را به همه مناطق گیتی دراز کرده، چگونه از متدهای مختلف جهت کشیدن شیره خلقها استفاده نموده و به رژیمهای خونخوار و تروریستی تکیه می نماید، امری که در آمریکای لاتین بچشم میخورد. فقط تاثیرات ایدئولوژی بورژوائی و خرده بورژوائی می تواند باعث این نظر گردد که امپریالیسم آمریکا کمتر خطرناکتر است، نظریه‌ای که به آرایش او و یا به این خیالپردازی که امپریالیسم "عاقل" گشته است منجر میشود.

این ادعا که سوسیال امپریالیسم از آنجائیکه خود را توسعه‌طلب و مومناطق امپریالیسم آمریکا را از وی میگیرد پس نتیجتاً در حالت تهاجم است، باعث سربلند کردن نظریه‌ای میگردد که برمبنای آن وی قدرتی در حال رشد و تکامل همه جانبه میباشد. نظریه مزبور با واقعیت امروز تطابق ندارد زیرا که سوسیال امپریالیسم شوروی و همه متقدیس گنندگانش در حالت زوال بسر می برند و این مسئله بسیار واضح است، زیرا تضادهای درونی آنها را هرچه بیشتر چون خوره میخورد و بحرانی که مجموعه سیستم امپریالیستی و سرمایه‌داری را فرا گرفته است آنان را نیز در خود میفشارد. بموازات آنکه جنبش انقلابی بپیش می رود، سوسیال امپریالیسم و همچنین سایر نیروهای ارتجاعی را در آتش خود میسوزاند، سازمانهای مارکسیستی ـ لنینیستی و انقلابیون واقعی نیز او را افشا نموده و پشت سر هم بر او شکست وارد میسازند. احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی خود را تحکیم نموده‌اند. آنان در حادترین مبارزه طبقاتی آبدیده گشته‌اند. احزاب جدیدی بخصوص در اروپا و آمریکای لاتین تشکیل شده‌اند. این امر به تکامل کیفی و کمی جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی که در جریان مبارزه مصممانه علیه رویزیونیسم و بخصوص علیه رویزیونیسم خروشچفی رشد نموده منجر شده است.

سوسیال امپریالیسم شوروی همانقدر خطرناک است که امپریالیسم آمریکا خطرناک می باشد و همانند او در حال گندیدگی است. این گندیدگی خصوصیت مجموعه سیستم سرمایه‌داری را متبلور میسازد. این اعتقاد ما است. دیکتاتورهای نظامی فاشیستی که بوسیله این دو ابرقدرت بر سر کار می آیند بیان روشن ضعف آنان است. این گونه رژیمها خصوصیت مخصوص بخودی را دارا هستند اما از نظر خصلت خونخواری و کوشش بخاطر تثبیت موقعیت ممتازشان و همچنین

معنی شان در متوقف ساختن چرخ تاریخ بوسیلهٔ خونریزی با یکدیگر اشتراک دارند. آنان در واقعیت امر نیروهائی هستند که بیش از همه در مقابل تعالی اجتماعی ایستادگی میکنند. علیه آنان می بایستی بدون وقفه و تا پیروزی مبارزه بعمل آید. ما این مسئله را درک میکنیم که بین امپریالیستها تضادهائی موجود است و این وظیفهٔ یک مارکسیست است که از این تضادها در جهت خواستههای انقلاب استفاده نماید. در عین حال ما این مسئله را نیز می فهمیم که تضادهای درون امپریالیستها و تضادهای بین امپریالیسم و خلقها ماهیتا متفاوت هستند و نادرست است که آنها را بجای هم نشانده و یا تابع هم سازیم. اینکه تضادهای درون امپریالیستی برای مبارزهٔ خلقها مفید واقع میگردند بدان خاطر نیست که گویا آنها نیروهای انقلاب را تقویت می کنند، بلکه بدان جهت است که تضادهای مزبور ارتجاع را از درون تضعیف میسازد. استفاده نمودن از تضادهای مزبور می بایستی در ارتباط با این امر دیده شود که مسئله انقلاب بطور اساسی نه بتضادهای درون امپریالیستها بلکه به مبارزهٔ توده های انقلابی وابسته است.

تئوریسینهای "تئوری سه جهان" در حالیکه بقیهٔ تضادهای اساسی عصر ما را انکار مینمایند تضادهای درون امپریالیستها را برجسته میکنند. بدین ترتیب آنان مبارزهٔ آشتی ناپذیر بین نیروهای سوسیالیسم و امپریالیسم را بدست "فراموشی" سپرده و تضادهای اساسی دیگر عصر ما را یا انکار کرده و یا بدانها کم بها میدهند. بدین ترتیب به مبارزهٔ آشتی ناپذیر بین نیروهای سوسیالیسم و امپریالیسم توجه نگشته، مبارزهٔ خلقها با امپریالیسم کنار گذارده شده و مبارزهٔ طبقه کارگر و توده های خلق علیه طبقات حاکم فراموش میشود. مبارزهٔ بین خلقها و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم محو می گردد. باصطلاح "استراتژی جهان سوم" منجر بدان میگردد که از انقلاب صرفنظر شده و توجه اصلی بمبارزه علیه و ابرقدرت و علی الخصوص علیه سوسیال امپریالیسم شوروی معطوف گردد. کسانی نیز پیدا میشوند که ادعا میکنند: می بایست از مبارزهٔ رهائی بخش صرفنظر نموده و یا آنرا بخاطر مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم به تعویق انداخت. آنان نتیجه گیری میکنند که خلقهای آمریکای لاتین در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی از نظر عینی در جانب امپریالیسم آمریکا قرار دارند.

حزب ما با این نظرات توافق نداشته و آنها را قاطعانه مردود میشمارد. ما کاملا متوجهیم که اتخاذ چنین مواضعی به اصول ترویج شده از طرف لنین و انترناسیونال کمونیستی لجن می باشد.

واضح است از آنجائیکه در "جهان سوم" کشورهای مختلفی با سیستمهای اجتماعی متفاوت وجود دارند ــ از کشورهای سوسیالیستی گرفته تا رژیمهای ارتجاعی ــ نتیجتا در نمای انقلاب محو میگردد. تئوریسینهای "جهان سوم" معتقدند که کشورهائیکه به این جهان تعلق دارند نیروی محرکهٔ تاریخ می باشند. آنان باین ترتیب از این آموزش که بر مبنای آن مبارزهٔ طبقاتی عامل

پیشرفت تکامل اجتماعی است، بطرزوقیحانه‌ای‌عد ول مینمایند. این آموزش مارکسیستی ـ لنینیستی بوسیله‌ٔکمونیستهای‌واقعی مسجل گشته‌وازطریق پراتیك انقلابی بطورکامل به‌اثبات رسیده‌است. تشدید مبارزه‌ٔطبقاتی است که طبقه‌ٔکارگروخلقهارابرد شمنانش‌پیروزمیسازد و نه‌تخفیف آن. باین‌صورت است که‌انقلاب انجام می پذیرد. بنظرمامتحد شدن‌بایك ابرقدرت بخاطرمبارزه علیه‌دیگری‌وباید ان‌خاطرکه‌بوسیله‌اومورد حمایت قرارگیریم‌اشتباه عظیمی است. مابرروی‌ضرورت بسیج تود ه‌ها پافشاری‌میکنیم‌تاآنان‌قهرانقلابی رابکاربرد ه‌وباین‌ترتیب د رراه د اغان‌کرد ن‌د شمنان‌مخوف خود بپیش‌روند.

تئوریسنهای" جهان‌سوم"بمبارزه‌ٔطبقاتی پشت کرد ه‌وتسلیم‌د رمقابل امپریالیسم آمریکا و آشتی طبقاتی د رهرکشوررا موعظه میکنند.

مصالحه‌باد شمن‌طبقاتی وسازش‌با اونمیتواند خط مشی اصلی پرولتاریاگرد د. توافق با د شمن طبقاتی وسازش‌با اوراباین‌بهانه‌که‌نیروهای انقلابی میتوانند مصالحه‌های‌معینی انجام د هند، نمیتوان خط مشی اصلی پرولتاریاد انست. تسلیم‌د رمقابل د شمن‌خارجی و آشتی با طبقات حاکم‌د رکشوربصورت اجتناب ناپذ یربه همکاری‌باد شمنان طبقاتی، باد شمنان انقلاب وتکامل اجتماعی می انجامد. این سیاست وپراکتیکی رویزیونیستی است که ما کمونیستهاسیاستی آنرامرد ود شماریم. سیاستی که‌ازطرف این تئوریسین‌هاموعظه میگرد د باسیاست همزیستی مسالمت آمیزی‌کمخروشچف آنراجاری‌زد مطابق است. وظیفه‌ٔما است که‌تئوری‌مزبوررا بخاطرآنکه مضربحال انقلاب می باشد افشاء‌نمائیم.

امروزمرقابت د وابرقد رت امپریالیستی بخاطرسرکرد گی جهان تشد ید شد ه‌است. باین علت‌خطریك جنگ جهانی جد ید وجود د اشته‌وشد ت می یابد. اماد وابرقد رت‌علیرغم‌تمایل زیاد شان‌بهیچ روی‌برفاکتورهای تعیین‌کنند ه‌ٔ جنگ تسلط پید انخواهند کرد، اگرچنانچه نیروهائی که‌قاد رند باآکسیونهای خود ازاین جنگ جلوگیرند، بموقع اوضاع راد ریابند.

مبارزه‌ٔانقلابی خلقهاد رهمه‌جاگسترد ه‌شد ه‌وعمق می یابد. این‌مبارزه‌د ورنمای انقلاب علیه‌فاکتورهای جنگ امپریالیستی راتضمین‌می نماید. ماباوفاد اری خلل ناپذ یربه‌انترناسیونالیسم پرولتری‌که‌آنرابمثابه‌ٔبخشی ازروحیه‌ٔکمونیستی مید انیم، تکیه‌میکنیم. این‌روحیه‌ازمامیطلبد که به‌آرمان‌پرولتاریای بین‌المللی وفاد اربود ه‌وبسمت سوسیالیسم وکمونیسم پیش‌رویم. امر ضرورت بد ون برو برگرد وحد ت پرولتاریاعلیه سرمایه‌د اری که هد فش‌پایان‌بخشید ن‌ابد ی بماستثمارانسان‌ازانسان‌میباشد یکی ازبزرگترین‌آموزشهای‌آموزگاران‌مارکسیسم لنینیسم است.

حزب ماتضمین میکند که‌انترناسیونالیسم پرولتری راکه بمبارزه‌ٔپرولتاریاخصلت جهانی بخشید ه و جمعبند ی‌تجربیات همه‌ٔ خلقهاد رمبارزه علیه استعمارکهن ونو، علیه مرتجعین و علیه نیروهای امپریالیستی ورویزیونیستی می باشد، تابه‌آخربکاربرد.

بخشهائی از :

بیانیه مشترک

حزب کمونیست آلمان (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست یونان (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست ایتالیا (مارکسیست ـ لنینیست)
حزب کمونیست پرتقال (احیاء شده)
حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست لنینیست)

عصری که در آن زندگی می‌کنیم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری است . اوضاع کنونی جهان حاصل تکامل وتشدید تضاد های اساسی عصر مزبور میباشند که بوسیله لنین و استالین تحلیل شده اند . این تضاد های اساسی که بر پایه تضاد اصلی بین تولید اجتماعی ومالکیت خصوصی سرمایه‌داری مبتنی میباشند عبارتند از : تضاد بین پرولتاریا وبورژوازی، تضاد بین سیستم سوسیالیستی وسیستم سرمایه‌داری، تضاد بین خلقها وملل تحت ستم از یکسو و امپریالیسم از سوی دیگر تضاد های بین کشورهای امپریالیستی و گروههای سرمایه مالی، تضاد های مزبور ومبارزه‌ای که از آنها ناشی میگردد با یکدیگر مربوط بوده وبرهمدیگر تاثیر میگذارند . هیچیك از تضاد های اساسی نامبرده نمی‌بایستی با هم مخلوط گشته ویا انکار گردند . هنگام تحلیل رشد تضاد های مزبور می‌بایستی طبیعتا اوضاع مشخص کنونی جهان مورد توجه قرار گیرند . مثلا کشورهای ریوزیونیستی را نیز بایستی بحساب کشورهای کاپیتالیستی (سرمایه‌داری) گذارد، زیرا در این کشورها سوسیالیسم ودیکتاتوری پرولتاریا مدتها است که نابود شده و سرمایه‌داری کاملا احیاء گشته وبورژوازی نوخاسته، دیکتاتوری سوسیال فاشیستی خود را مستقر ساخته است . امروزه در مقابل خلقها وملل تحت ستم همه قدرت های امپریالیستی وبخصوص دو ابرقدرت قرار دارند . از بین تضاد های درون امپریالیستی تضاد بین امپریالیسم آمریکا ومتحدین آن از یکسو وسوسیال امپریالیسم شوروی ومتحدین آن از سوی دیگر برجسته می‌باشند . دو ابرقدرت امپریالیستی، امپریالیسم آمریکا وسوسیال امپریالیسم شوروی امروزه بزرگترین راهزنان وستمگران بین‌المللی، بزرگترین دشمنان آزادی واستقلال ملل، انقلاب و سوسیالیسم میباشند . این دو در حالیکه در مبارزه علیه خلقها وانقلاب همکاریکدیگرند، در سر تا سر جهان جهت کسب هژمونی به رقابت با هم می‌پردازند . از رقابت آنان بخاطر سرکردگی جهان است که خطر اصلی جنگهای امپریالیستی جدید وعلی‌الخصوص یک جنگ امپریالیستی جهانی جدید سرچشمه میگیرد .

هریك از دو ابرقدرت میکوشد که بوسیله عوامفریبی اعتماد خلقها را جلب نموده و از مبارزه

بحق خلقها علیه ابرقدرت دیگر جهت مقاصد تجاوزکارانه خود سوءاستفاده نماید . از اینروست که امپریالیسم آمریکا می کوشد خود را بعنوان تکیه گاهی در مقابل تمایلات توسعه طلبانه سوسیال امپریالیسم شوروی بخلقها بنمایاند، درحالیکه سوسیال امپریالیسم شوروی، عوامفریبانه شعار مبارزه ضد امپریالیستی میدهد، تا بدین ترتیب مبارزات عادلانه خلقها علیه امپریالیسم آمریکا را زیر کنترل ونفوذ خود بکشد . اما خلقهای جهان که برای رهائی خود از قید امپریالیسم مبارزه می کنند وتمایل ندارند کمبودگی بوسیله یکی از این دو را با دیگری عوض نمایند، نمی توانند در مبارزشان علیه یک ابرقدرت بآن دیگری تکیه نمایند . دو ابرقدرت امپریالیستی بطور مساوی دشمن عمده پرولتاریای بین المللی، کشورهای سوسیالیستی وخلقهای تحت ستم هستند . آتش اصلی جبهه واحد بین-المللی علیه امپریالیسم، سرمایه داری، ارتجاع وریویزیونیسم میبایست متوجه هر دو ابر قدرت باشد .

به غیر از دو ابرقدرت در مقابل پرولتاریای بین المللی، در مقابل کشورهای سوسیالیستی وخلقهای تحت ستم، قدرتهای امپریالیستی وسرمایه داری دیگر نیز بعنوان دشمنان قرار دارند . هیچ تغییری در کار آکثرا رتجاعی وسرمایه داری این کشورها، در عطف کردن برستم واستثمار خلقها از طرف آنها، در مبارزشان علیه سوسیالیسم وکمونیسم بوجود نیامده است. تضادهای بین این کشورهای سرمایه داری وامپریالیستی و دو ابرقدرت میبایستی جهت پیروزی انقلاب وسوسیالیسم مورد استفاده قرار گیرند . اما این تضادها از جمله تضادهای مابین دشمنان انقلاب وسوسیالیسم بوده واین کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی متحدین خلقها در مبارزه علیه دو ابرقدرت بشمار نمی روند . در واقعیت امر اینگونه کشورها علیرغم تضادهای کم وبیش شدید خود با دو ابرقدرت بدرجات مختلف و به این یا آن صورت در سیستم متحدین وبلوک های نظامی آنان جای دارند .

مبارزه علیه دو ابرقدرت در عین حال مبارزه قاطعانه ای را علیه بلوک های تجاوزکارانه آنان یعنی علیه ناتو که زیر رهبری امپریالیسم آمریکا ست وعلیه پیمان ورشو که بوسیله سوسیال امپریالیسم هدایت می گردد، ایجاب می کند . ناتو و پیمان ورشو و همراه آنان ارتشهای بورژوائی و رویزیونیستی بزرگترین نیروی مسلح ضربتی علیه انقلاب وسوسیالیسم، علیه آزادی واستقلال خلقها وملل را تشکیل میدهند . این دو پیمان نظامی ابزارهای اصلی دو ابرقدرت در تدارک وشروع جنگ امپریالیستی میباشند . دو ابر قدرت امپریالیستی وپیمان های نظامی تجاوزکارانه آنان در اروپا بطور مستقیم در مقابل هم قرار دارند . این دو بدون وقفه به تقویت وازدیاد تعداد نفرات خود ونیروی

نابود کننده اسلحه هایشان در این منطقه استراتژیک میپردازند . ناتو اروپای غربی را به زنجیر کشیده و استقلال این کشورها را از بین برده و یا محدود ساخته است . پیمان ورشو کشورهای اروپای شرقی را اشغال نموده و خواست خلقهای این کشورها جهت استقلال را خفه می نماید .

علیه بازار مشترک (EWG) و همینطور شورای تعاون اقتصادی (RWG) نیز من بایستی به همین ترتیب مبارزه گردد . بورژوازی انحصاری اروپای غربی بازار مشترک را بعنوان ابزاری جهت ارتقاء مشترک رفاه خلقهای اروپای غربی و همینطور تقویت استقلال اروپای غربی در مقابل دو ابرقدرت میداند . در واقعیت امر اما بازار مشترک ابزاری در دست انحصارها جهت غارت و ستم بر خلقهای اروپای غربی و همچنین خلقهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین است . امپریالیسم آمریکا با همه آنکه بطور رسمی عضو بازار مشترک نیست اما رل برجسته ای را در آن بازی مینماید . بنابراین این مسئله که گویا بازار مشترک نیروئی علیه دو ابرقدرت و یا در جهت خواسته های خلقها است اگر یک توطئه فریب نباشد یک خیالپردازی خطرناک است . بازار مشترک ابزاری است در دست امپریالیست های اروپای غربی و امپریالیسم آمریکا جهت استثمار و ستم بر خلقها و علیه انقلاب و سوسیالیسم . بهمین ترتیب نیز شورای تعاون برعکس آنچه که بورژوازی نوخاسته کشورهای روزیونیستی ادعا می کند به "انتگراسیون سوسیالیستی" و به کمک متقابل جهت رفاه خلقهای اروپای شرقی خدمت نمی نماید . از آنجائیکه سرمایه داری در کشورهای روزیونیستی کاملا مستقر گشته است، مناسبات بین کشورهای عضو شورای تعاون نیز از قانون جنگل امپریالیسم پیروی می کند . شورای تعاون قبل از هرچیز ابزاری در دست سوسیال امپریالیسم جهت غارت و بردگی سایر کشورهای عضو شورا می باشد . او ابزاری در دست سوسیال امپریالیسم شوروی بخاطر کسب آبر سود و توسعه مناطق نفوذ خویش است . شورای تعاون همانند بازار مشترک علیه آزادی و استقلال خلقها علیه انقلاب و سوسیالیسم است . نیروهای انقلاب و سوسیالیسم در مبارزه با ارد وگاه ضد انقلاب که بوسیله امپریالیسم و در رأس آن دو ابرقدرت و بوسیله سرمایه داری، ارتجاع و روزیونیسم تشکیل میگردد، تقویت می شوند . وجود کشورهای سوسیالیستی که قاطعانه از مشی مارکسیستی لنینستی پیروی نموده و به انترناسیونالیسم پرولتاریائی تکیه می کنند برای پرولتاریای بین المللی و جنبشهای انقلابی سراسر گیتی بزرگترین اهمیت را داراست . تضاد بین کشورهای سوسیالیستی و امپریالیسم یک تضاد طبقاتی است . کاراکتر اصلی تضاد مزبور را این مسئله نهفته است که کشورهای دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی بطور آشتی

ناپذیر درمقابل هم ایستاده اند . کشورهای سوسیالیستی برای پرولتاریای بین‌المللی وخلقهای مبارزمنبل های تحسین آمیزوذیراهمیتی درمبارزه علیه امپریالیسم، سرمایه‌داری، ارتجاع ورویزیونیسم هستند .

ما درحال حاضر در یک دوره مبارزات انقلابی مهم بسرمی‌بریم که بار دیگرنشان میدهد که پرولتاریای بین‌المللی نیروی تعیین کننده ورهبری کننده مبارزه درراه استقلال وآزادی علیه فاشیسم وجنگ امپریالیستی وبخاطرانقلاب وسوسیالیسم میباشد . پرولتاریا در این روزها یکبار دیگرخود را بمثابه تنها طبقه تا بآخرانقلابی ممیز میسازد . پرولتاریا بدلیل موقعیت طبقاتی وخواسته های طبقاتی‌اش بپیش‌برنده واقعی انقلاب سوسیالیستی وآرمان کمونیستی است. تنها پرولتاریا واحزاب مارکسیستی لنینستی درراس آن رسالت آنرا دارد که درصدد مبارزه انقلابی قرارگرفته وآنرا به پیروزی رهنمون شود .

مبارزات خلقهای تحت ستم علیه امپریالیسم وبخصوص علیه دو ابرقدرت امپریالیستی وارتجاع داخلی متحد آنان توسعه عظیمی یافته‌اند . جنبش رهائیبخش ملی وضد امپریالیستی خلقهای تحت ستم، کماکان به امپریالیسم ضربات کاملا شدیدی وارد ساخته وامروزه بزرگترین ذخیره استراتژیکی انقلاب پرولتاریائی میباشد . تحت رهبری طبقه کارگروحزب کمونیست اوست که انقلابات رهائی بخش ملی می‌توانند درروند وقفه ناپذیرانقلاب بسوی سوسیالیسم رهنمون گردند .

حادگشتن تضادهای اساسی عصرما درحال حاضرموید زوال سیستم جهانی امپریالیسم وبحران عمومی وعمیق سرمایه‌داری است . اوضاع کنونی جهان پیچیده است اما درمجموع برای مبارزه پرولتاریا وخلقهای تحت ستم مساعد می باشد . امپریالیسم ودراس آن امپریالیسم آمریکا وسوسیال امپریالیسم شوروی دربحران عمیقی بسر میبرد . همزمان با این، جبهه جهانی کارگران همه کشورها، کشورهای سوسیالیستی وخلقها و ملل تحت ستم برهبری پرولتاریای بین‌المللی ودرأس آن احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی بر علیه امپریالیسم بویژه علیه دو ابرقدرت، علیه سرمایه‌داری، ارتجاع ورویزیونیسم تقویت میگردد. درهمه قاره‌ها بدنبال رشد انقلابی، دنیای کهنه ستم وغارت درارکان خود بلرزه درآمده است. انقلاب وسوسیالیسم درسطح جهانی دردستورروزقرار دارند . . . . .

جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی و" تئوری سه جهان "

احزاب ما با نگرانی عمیق اعلام میدارند که درحال حاضر کوشش میگردد که درمقابل جنبش جهانی مارکسیستی لنینستی یک جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی بوجود آید که هدفش دستبرد درپرنسیپهای مارکسیسم‌لنینسم وانترناسیونالیسم

پرولتاریائی وانشعاب درجنبش جهانی کمونیستی می‌باشد . این جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی ادعا می‌کند که بخصوص قاطعانه علیه ریوزیونیسم مدرن مبارزه می‌نماید . درواقعیت اما جریان مزبور در اساسی‌ترین مسائل با ایدئولوژی ریوزیونیسم مدرن و در خیانت به مارکسیسم لنینسم مطابقت داشته، به مارکسیسم لنینسم لجن پراکنی نموده و به بورژوازی و امپریالیسم خدمت می‌نماید . جریان مزبور عوامفریبانه برخطر موجود و واقعی یک جنگ جهانی جدید تاکید می‌نماید، امانه به آن خاطر که توده‌های خلق را علیه آن برانگیزد، بلکه بدان جهت که ناتو و بازار مشترک را تقویت نموده و ازتدارکات جنگی امپریالیسم آمریکا و متحدین آن پشتیبانی کند . این جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی سوسیال امپریالیسم شوروی را بعنوان تنها دشمن بزرگ می‌شناسد، اما جنجال های وحشیانه جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و ریوزیونیسم مدرن هیچ رابطه‌ای با خواسته‌های انقلابی پرولتاریا و توده‌های خلق ندارد . برعکس، این جریان اپورتونیستی از شعار ضروری و صحیح مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی سوء استفاده می‌نماید تا بدین وسیله پرولتاریا و توده‌های زحمتکشان را به توقف مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا، علیه هر امپریالیسم دیگر، علیه بورژوازی ارتجاعی و علیه ارتجاعیون رنگارنگ فراخواند . جریان مزبور با صحه بر این نیروهای درنده ضدانقلاب تحت عنوان مبارزه مشترک علیه سوسیال امپریالیسم شوروی متحد میگردد . این جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی اگسیونهای عادلانه توده‌ها علیه ناتو، علیه حضور نظامی آمریکا و علیه بورژوازی خودی را بعنوان مانورهای سوسیال فاشیستی تحقیر می‌نماید . جریان مزبور بورژوازی ارتجاعی را به عنوان متحد پرولتاریا قلمداد نموده و تابع بودن خواسته‌های پرولتاریا از اصطلاح دفاع ملی و تمایلات بورژوازی را تبلیغ می‌کند . باین ترتیب جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی مستقیما به سوسیال امپریالیسم روس خدمت می‌نماید . زیرا تبلیغ تسلیحات امپریالیسم آمریکا و ناتو و همینطور سایر کشورهای امپریالیستی، تبلیغ ضرورت وحدت و همچنین صلح با بورژوازی امپریالیستی خودی در کشورهای غربی مانورهای سوسیال امپریالیسم روس را در پوشانیدن منگهداشتن رقابت اش با ابرقدرت دیگر و لغافه با اصطلاح "مبارزه ضد امپریالیستی" آسان نموده و توده‌های کارگرانی را که به سوسیالیسم تمایل دارند به عوامفریبان ریوزیونیسم مدرن تسلیم می‌نماید . باین ترتیب سیاست مزبور که باصطلاح می بایست سوسیال امپریالیسم را بانفراد بکشاند، خود به ابزار موثری در تقویت سوسیال امپریالیسم و وابستگانش در کشورهای غربی تبدیل گشته و

جاده را برای تحقق نقشه‌های تجاوزکارانه‌اش صاف می‌کند .

جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی چه در تئوری و چه در عمل علیه مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه مبارزه در راه انقلاب، سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، علیه مارکسیسم ـ لنینیسم و علیه انترناسیونالیسم پرولتاریائی میباشد. سیاست ضد انقلابی جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی براساس "تئوری سه جهان" متکی است. در عین حال "تئوری" مزبور بوسیله جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی، بعنوان استراتژی اساسی جنبش کمونیستی جهانی نیز قلمداد می‌گردد . احزاب ما قاطعانه اعلام میدارند که "تئوری سه جهان" بخاطر غیر مارکسیستی لنینیستی بودنش و بلحاظ آنکه تجدید نظرود ستبردی در مارکسیسم لنینیسم است هیچگاه نمیتواند اساس استراتژیك جنبش جهانی کمونیستی باشد . استراتژی مستخرجه از آن استراتژی مارکسیستی ـ لنینیستی نبوده بلکه یك استراتژی ضد انقلابی علیه خواستهای پرولتاریا و خلقهای تحت ستم، علیه انقلاب و سوسیالیسم می‌باشد .

باصطلاح "تئوری سه جهان" با آموزشهای لنین و استالین درباره کاراکتر عصر ما بعنوان عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری و همچنین با تحلیلهای لنین و استالین درباره تضادهای اساسی عصر ما کاملا متضاد میباشد . بطور مثال "تئوری سه جهان" تضاد اساسی عصر ما یعنی تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه داری را انکار می نماید . کشورهای سوسیالیستی در تصویر مزبور جائی را اشغال نمی کنند . برعکس، این کشورها می بایستی در کنار رژیم های فاشیستی نظیر رژیم برزیل و شیلی و یا رژیم شاه ایران به اصطلاح "جهان سوم" را تشکیل دهند . اهمیت کشورهای سوسیالیستی برای پرولتاریای بین‌المللی و جنبش جهانی کمونیستی کاملا انکار میشود . اما وجود کشورهای سوسیالیستی برای پرولتاریای بین‌المللی و جنبش جهانی کمونیستی بزرگترین پیروزی تاریخی محسوب میگردند . در این مسئله حتی این واقعیت که اردوگاه سوسیالیستی موجود پس از جنگ جهانی دوم در اثر خیانت رویزیونیسم مدرن از هم پاشیده شده است نیز تغییری نمیدهد . حتی اگر تنها آلبانی کوچك سوسیالیستی بعنوان یگانه کشور سوسیالیستی در جهان می‌بود، باز این امر برای پرولتاریای بین‌المللی و جنبش جهانی کمونیستی اهمیت فوق العاده‌ای را دارا بود، زیرا در آنجا دیکتاتوری پرولتاریا حاکم است، در آنجا سوسیالیسم تحقق یافته و به استثمار و ستم طبقه کارگر پایان داده شده است. حتی اگر فقط آلبانی بعنوان تنها کشور سوسیالیستی در جهان میبود، باز سمت حرکت آمال و اهداف پرولتاریای بین‌المللی را مجسم میساخت و در انقلاب جهانی در مقابل

امپریالیسم و دنیای کهنه ستم و استثمار بشمار می‌رفت . هر تئوری که اهمیت کشورهای سوسیالیستی را انکار نماید تئوری ضد لنینستی میباشد .چنین تئوری مبارزه برای دفاع از دیکتاتوری پرولتاریارا در کشورهای سوسیالیستی تضعیف نموده، خود را در مقابل مبارزه پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری قرار داده و دورنمای مبارزه اورا منکر میشود .

"تئوری سه جهان" تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی را نفی می نماید .باین ترتیب تئوری مزبور رسالت بزرگ تاریخی پرولتاریا ونقش رهبری اورا در مبارزه بخاطر انقلاب وسوسیالیسم نفی می نماید . نتیجتا تئوری مزبور خود را در مقابل مبارزه بخاطر انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری ـ کمپیش برنده وطبقه رهبری کننده آن پرولتاریا است ـ قرار میدهد .همچنین تئوری مزبور خود را در مقابل رل رهبری کننده پرولتاریا در مبارزه رهائی بخش ملی خلقهای تحت ستم نیز قرار میدهد، درحالیکه رل رهبری کننده پرولتاریا در مبارزه رهائی بخش ملی که بوسیله حزب کمونیست اش متحقق میگردد ضامن آنست که مبارزه مزبور مبارزه قاطعانه ضد امپریالیستی بود وانقلاب رهائی بخش ملی در روند وقفه ناپذیر انقلاب پیروزمندانه به سوسیالیسم سوق داده شود .براساس "تئوری سه دنیا" پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری باصطلاح "جهان دوم" می بایستی با بورژوازی ارتجاعی که او را غارت نموده وبراو ستم وارد می کند متحد گردند، وهمچنین پرولتاریای کشورهای وابسته مبارزه علیه ارتجاع داخلی را متوقف ساخته رهبری مبارزه رهائیبخش ملی را به بورژوازی واگذار نمایند . "تئوری سه جهان" جوهر اساسی مارکسیسم را که بر اساس آن مبارزه طبقاتی موتور تاریخ میباشد کاملا انکار می کند .تئوری مزبور یک تئوری رویزیونیستی آشتی وهمکاری طبقاتی است .

"تئوری سه جهان" تضاد بین خلقها وملل تحت ستم ازیکسو وامپریالیسم ازسوی دیگر را کاملا نفی کرده وبجای آن تضاد بین باصطلاح "جهان سوم" وباصطلاح "جهان اول" را می نشاند . کشورهای سرمایه‌داری وامپریالیستی باصطلاح "جهان دوم" یعنی امپریالیست های اروپائی، امپریالیسم ژاپن وغیره بعنوان متحدین کشورهای وابسته آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین نامیده می شوند . استثمار مستعمراتی ونومستعمراتی کشورهای وابسته بوسیله این امپریالیست ها تحت عنوان "دیالوگ" وحتی بعنوان "وحدت" "جهان دوم" و"جهان سوم" آرایش می گردد . اتخاذ چنین موضعی در مقابل مبارزه امپریالیست های اروپای غربی وژاپن علیه خلقهای تحت ستم بمعنی پشتیبانی ازغارت وستم مستعمراتی ونومستعمراتی آنان وخیانت به آمال خلقهای تحت ستم بوده، در

امروحدت پرولتاریای کشورهای امپریالیستی وخلقهای تحت ستم خرابکاری نموده، و سوسیال شونیسم رابجای انترناسیونالیسم پرولتری مینشاند. "تئوری سه‌جهان" با اصطلاح "جهان سوم" رابعنوان نیروی عمده انقلابی قلمداد می‌کند. درواقعیت امر اما کشورهای وابسته با اصطلاح "جهان سوم" تحت تسلط رژیمهائی قرار دارند که اکثریت شان نه تنها ارتجاعی، ضد دمکراتیک وضد کمونیست میباشند، بلکه بطور کامل متحد امپریالیسم نیز هستند. این دست نشاندگان امپریالیسم درواقع امر بهیچوجه نیروئی علیه امپریالیسم نمی‌باشند. خلقهای انقلابی میبایست برای رهائی از امپریالیسم، رژیمهای مزبور را درهم شکنند. محکوم ساختن ومبارزه علیه سیاست تجاوزکارانه توسعه‌ی امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم بر دول کشورهای وابسته بدون شک در زمره وظایف پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری قرار دارد. اما جای وی بهیچوجه در کنار دول بورژوازی کمپرادور والیگارشی کشورهای وابسته نبوده، بلکه در کنار پرولتاریا، توده های مبارز خلق ونیروهای واقعا ضد امپریالیستی این کشورها ست.

"تئوری سه جهان" تضادهای درون امپریالیستی راکه درجهان کنونی وجود دارند و همچنین موضعی راکه مارکسیسم لنینسم در قبال این تضادها اتخاذ می کند بطور کامل مخدوش می نماید. "تئوری سه جهان" تضادهای بین امپریالیست های به اصطلاح "جهان دوم" ودوابر قدرت را بصورت تضادهای بین دشمنان انقلاب وسوسیالیسم ارزیابی ننموده، بلکه آنها را بعنوان تضادهای بین دوستان ودشمنان خلقها جامی‌زند. باینترتیب همه کشورهای امپریالیستی وسرمایه داری با اصطلاح "جهان دوم" درزمره متحدین پرولتاریای بین‌المللی وخلقهای تحت ستم درمی آیند. درواقعیت امر اما این کشورهای امپریالیستی وسرمایه‌داری درپیمان‌ها وبلوک‌های نظامی دوابرقدرت استحالل گردیده وبورژوازی انحصاری این کشورها به تمایلات ملی کاملا خیانت ورزیده‌اند.

جریان بین‌المللی جدید اپورتونیستی حتی درعمل نیز تزهای خود درباره "جهان اول" را مورد تجدید نظر قرار داده است. جریان مزبور ادعا می‌نماید که امپریالیسم آمریکا درحال افول وگندیدگی بوده وبنابراین سوسیال امپریالیسم شوروی تنها دشمن خلقها می‌باشد به امپریالیسم آمریکا بصورت یکی از متحدین ویژه نگریسته می‌شود. مدافعین "تئوری سه جهان" نیز باین خاطر بصورت کم وبیش علنی به نفع تقویت ناتو، برله بازار مشترک و تقویت حضور آمریکا در اروپا موضع‌گیری می‌نمایند. درست درهمین جاست که تضاد آشتی ناپذیر بین "تئوری سه جهان" ومارکسیسم لنینسم درمورد استفاده ازتضادهای درون امپریالیستی آشکار میگردد. مدافعین "تئوری سه جهان" می خواهند امپریالیسم

آمریکا و امپریالیست های باصطلاح "جهان دوم" را تقویت کرده و با آنان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی متحد گردند ، درحالیکه مارکسیست لنینیستها همانگونه که لنین و استالین می آموزند از تضادهای درون امپریالیستی جهت تضعیف عمومی امپریالیسم و بوجود آوردن اوضاع انقلابی استفاده می نمایند .

" تئوری سه جهان " دشمنان انقلاب و سوسیالیسم را تقویت می کند . تئوری مزبور تدارکات جنگی امپریالیسم آمریکا و متحدین امپریالیستی اش را مورد پشتیبانی قرار میدهد . این تئوری علیه مبارزه پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری و علیه مبارزه رهائی بخش ملی خلقهای تحت ستم می باشد . بدین خاطر احزاب ما براین نظرند که علیه " تئوری سه جهان " و جریان بین المللی جدید اپورتونیستی میبایستی بطور مصمانه مبارزه انجام گیرد .

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان